10

والنار تدخل في دبرها وتخرج من فاها والملائكة يضربن
رأسها وبدنها بمقامع من نار فقالت فاطمة عليها السلام
حبيبي وقرة عيني اخبرني ما كان عملهن وسيرتهن
حتى وضع الله عليهن العذاب فقال يا بنتي اما
المعلقة بشعرها فانها كانت تؤذي زوجها واما
المعلقة بثدييها فانها كانت تمنع من فراش زوجها
واما التي كانت تاكل لحم جسدها فانها كانت تزين
بدنها للناس واما التي شد يداها الى رجليها وسلط
عليها الحيات والعقارب فانها كانت قذرة الوضوء
قذرة الثياب وكانت لا تغتسل من الجنابة والحيض
ولا تنظف وكانت تستهين بالصلوة واما التي الصماء
والعمياء والخرساء فانها كانت تلد من الزنا فتعلقه
في عنق زوجها واما التي تقرض لحمها بالمقاريض فانها
كانت تعرض نفسها على الرجال واما التي كانت تحرق وجهها
وبدنها وهي تاكل امعاءها فانها كانت قوادة واما التي كانت
رأسها رأس خنزير وبدنها بدن حمار فانها كانت نمامة كذابة
واما التي كانت على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها
وتخرج من فاها فانها كانت قينة نواحة حاسدة قال عليه السلام
ويل لامرأة اغضبت زوجها وطوبى لامرأة رضي عنها زوجها

رساله در بیان توضیح اصول و اخبار [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

چون معلوم است که حکم از جانب خدا تعالی بتوسط انبیا بخلق میرسد
و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبرانست و بعد از آن حضرت حفظ شرع
بائمه هدی تعلق دارد و در این زمان بسبب غیبت امام زمان وصول بخدمت
آنحضرت و احکام فرا گرفتن متعذر است و تکلیف نماز و روزه و امثال
آن ساقط نیست پس طریقی لا محاله هست که در معرفت احکام بآن
اعتماد کنند و آن طریق آنست که رجوع کنند بکتاب خدا و احادیث منقوله
از حضرت رسول و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و بآن عمل نمایند لیکن
چون کتاب و سنت بالفاظ عربیه وارد است و اسالیب عربیه بر بعضی
دقایق و غوامض اشتمال دارد و مع ذلک قران و حدیث مشتمل بر امر و
نهی و عام و خاص و مجمل و مبین و محکم و متشابه و مطلق و مقید و مفهوم
و منطوق و دلالة صریح و ایماء و ناسخ و منسوخ و غیر ذلک چنانچه در حدیث
شارتی بیان شده و معرفت این امور بمزید نظر و غوض فکر احتیاج
تمام دارد و در معرفت احکام از نصوص از دانستن امور مذکوره چاره
نیست و در فهم مقدمات مذکوره وجوه و شعب بسیار بهم میرسد و جهت
هر شق بعد از تامل شبهه یا حجتی ترتیب میشود و امام علیه السلام حاضر نیست
که عرض اشکالات بر او شود بسبب غیبت آنحضرت در میان خلق

شبهات

رساله [illegible] اصولی و اخباری
٢ ـ در معاد جسمانی

شبهات بهم رسیده و راههای مغالطات و تشکیکات بسیار شده و در
احادیث بجهت اسباب متعدده که تفسیر آن مناسب این مقام نیست اختلاف
بسیار بهم رسیده و تحقیق حقایق امور مذکوره بمزید دانش و حسن تدبیر احتیاج
تمام دارد پس فهمیدن احکام از قران و حدیث همه کس را مقدور و میسر
نیست بلکه مخصوص جماعتی باشد که بفهم و ادراک صحیح موسوم باشند و ریاضت
علمی کشیده باشند و بر علومی که در فتح ابواب فهم دخل دارد اطلاعی حاصل کرده
و راههای شبهات را دانسته و مواضع اغلاط لفظیه و معنویه را فهمیده
و طریق استدلال و نظر صحیح را دانسته و صاحب این مرتبه را مجتهد گویند
و بر مجتهد لازم است که کمال سعی و اهتمام در معرفت احکام بجا آورده خود را
از هوا و تعصب و مداهنه و مساهله و حب جاه و ریاست منزه دارد و فکر صحیح
در مسایل تامل نماید انگاه انچه مفهوم او شود از روی ادله شرعیه بآن عمل نماید
و چون تحصیل این مرتبه همه کس را میسر نیست بلکه بر اکثر خلایق متعسر است و
بر بسیاری از انسان متعذر و تکلیف از انسان ساقط نیست
وظیفه انسان آنست که تقلید مجتهدین نمایند و بانچه مجتهدان از کتاب خدا
و سنت مصطفی و طریقه ائمه هدی علیهم السلام اخبار نمایند عمل کنند و قول خدای تعالی
در قران مجید که فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون شاهد این دعوی است و همچنین کلام

حضرت صادق علیه السلام فرموده ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا
ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم
حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد والراد
علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله وسیاتی علی خلاف فی ظاهر حدیث
در آنکه غیر مجتهد را میباید تقلید مجتهد کرد لیکن شرط است که عادل باشد
وتحقیق بعد از این خواهد آمد واحتیاط آنست که زیاده از عدالت که در امامت
نماز معتبر است در اینجا مرعی دارد چه باید وثوق تمام بقول آن داشته باشد
یعنی داند که از روی تشهی وتعصب تغییر وغرضهای فاسده فتوی
نمیدهد ومراعات احتیاط میکند ودر جمله حدیثی طویلی از حضرت امام حسن
عسکری علیه السلم منقول است که عوام امت را هرگاه از فقهای خود ببینند
فسق ظاهر وتعصب شدید وتکالب بر حطام وحطام دنیا وحرام دنیا و
اهلاک گروهی که برایشان تعصب کنند هر چند مستحق اضلال و اهانت باشند
پس تقلید کنند مانند طایفه یهود اند که خدای عز وجل ایشان را ذم نموده
در تقلید فقهای فاسق واما هر کسی از فقها که صاین نفس خود وحافظ
دین خود ومخالف هوای خود ومطیع مولای خود باشد عوام را هست
که تقلید او کنند وآن نمیباشد الا بعضی از فقهای شیعه نه جمیع ایشان
بدرستی که هر کس مرتکب قبایح وفواحش شود مثل فقهای عامه یعنی اهل

سنت

سنت از او چیزی قبول میکنند که او را کرامتی نیست وبسیار شده تخلیط
در آنچه از ما اهل البیت حاصل شده از این جهت که فاسقان از ما فرا گرفته اند
وتحریف نموده اند بالتمام از نادانی ووضع کرده اند اشیا را در غیر موضع
خود جهت قلت دانش وگروهی دیگر عمدا دروغ گفته اند جهت تحصیل دنیا واین
حدیث طویل است درین باب وراستی وصدق لسان اقوی از همه حضرت
چنانچه در احادیث منقول است از حضرت صادق وحضرت امام رضا علیهما السلام
اشارت بدان شده وبباید دانست که در مسایل شرعیه تقلید اموات
نمیتوان کرد واگر کسی مجتهد نباشد ومرتبه استدلال نداشته باشد بجهت
کتب حدیث وفقه عمل نمیتواند بل بران متعین است مراجعت بقول مجتهد
حی وبسیاری از مردمان درین زمان بعضی آنکه اندکی زبان عربی فهمند یا
بعضی از کتب حدیث نزد کسی بر ترجمه مضمون حدیث که مطلع شدند بر آن
عمل می نمایند ومیگویند ما باخبار عمل میکنیم وخود در بیابان ضلالت سرگردان
شده گروهی ضعیف العقل باشند خود در اکراه وسرگردان میکنند واز
طریق حق ومنهج سلف صالح بعد عدول ورزیده اند واز ایشان کسان
باشند که بدعتهای تازه اختراع کنند وبنا بر حب ریاست دنیا حدیث
را که غلط فهمیده باشند یا تاویلی ومعارضی اقوی داشته باشد سند دعوی
خود سازند وچون از اصول قواعد علمیه خبری ندارند غلطهای عظیم کنند و

بسیار باشد که حدیثی در مورد خاصی واقع شده باشد بسبب بظاهر شواهد
آن تعمیم کنند و نفهمند که این قیاس مذموم است و مع هذا انکار قیاس کنند
و بسیار باشد که از مدلول ضمنی بر مسئله ترتیب غلط و شبهه ضعیف عامیانه حکم
کنند و مع هذا گویند که استدلال عقلی ممنوع است و بخبر عمل باید کرد و فرق میانه
مدلول و غیر مدلول نکنند و انواع دلالات را نفهمند و بسیار باشد که در مقابل
نص مصلحتها اعتبار کنند و گویند چنین مصلحتها منظور شارع است و مع هذا
گویند بغیر نص عمل نتوان کرد و این گروه را ربطی بعلوم نباشد و از مرتبه عوام
بسیاری برتر نباشد و اکثر علوم شرعیه و عقلیه را منکر باشند و گویند که ما
بخبر عمل میکنیم نه باصول چه در وهم ایشان درآمده که عمل بخبر و باصول در مقابل یکدیگرند
و پنداشته اند که کسی که عمل باصول میکند عمل بخبر نمیکند و نفهمیده اند که در علم
باصول بحث از کیفیت استدلال از قران و خبر میکنند و از معرفت این علم
بصیرت در فهم مقاصد قران و حدیث بهم رسد و با قران و حدیث مخالفت ندارد
و ندانسته اند که جمعی از محققان و فاضلان امامیه رؤسای علم اصول بوده اند و
و طامات و ترهات این گروه بسیار است و این جماعت نقصان را که از [illegible]
علوم بی بهره اند بجهت حب ریاست خوش آید تا ایشان را مطیع کسی نباید شد
و در تحصیل علوم جفا و مشقت نباید کشید و باسم ریاست گروهی از عوام
ایشان را حاصل شود و در هر حکم موافق اشتهار و از روی ترجیح نتوانند کرد

واگر امروز مصلحت دنیا در چیزی دانند بحدیثی متمسک شوند و چون مصلحت
تغیر یابد بحدیثی دیگر مخالف آن تمسک جویند و حکمت در وجوب متابعت
مجتهد آنست که شعبت اذهان و افکار غیر محصور است و گروهی که در
افکار خود مقید بقواعد علمیه و موازین استدلالیه نباشند و علمای
معتبر که سالهای دراز علما و دانایان در تحصیل آن کوشیده اند
و بتلاحق افکار و انعام انظار تنقیح و تلخیص داده نخوانده و ندانند
و بدیهیست که نظر عوام و کسانیکه بایشان نزدیک باشند و چون
در مطالب علمیه استعمال شود چگونه خواهد بود و هرگاه در فهم مقاصد شرعیه
مطلق العنان باشند چه غلطهای رسوا خواهند کرد و عجبتر از آن
آنکه بعضی از ایشان بعلمای سابق و سلف صالح بی اعتقاد باشند
و گویند طریق ایشان موجب اختلاف است و نفهمند که درین طریق
اختلاف بیشتر است و کثرت هر چند بوحدت نزدیکتر است
با اعتدال آشناتر است و گمان آنست که در سابق از زمان بعضی از
عوام شیعه نیز این طریق داشته اند که میگفته اند که بظاهر هر خبری
عمل باید کرد و تمیز میانه خبر موثوق به و غیر موثوق به را لازم نمیدانسته اند
و تاویل در هیچ خبر روا نداشته اند و جمعی یعنی الادله را انکار نموده اند و
بسیاری از ایشان در اعتقادات مذاهب فاسده اختیار کرده اند

چون جبر و تفویض و حلول و تجسیم و امثال آن و از طائفه اهل سنت نیز گروهی که
ایشان را ظاهریه و حشویه و ارباب جبر گویند چون اصحاب احمد حنبل و داود
ظاهری این طریقه داشته اند و بسی مذاهب باطله و کفر و بطلان از آن قوم
و طریقه ایشان تولد نموده چنانچه کتبی که در مقالات ارباب ادیان نوشته شده
بر بسیاری از آن مشتمل است و سخن درین باب بسیار است و مناسب این مختصر
نیست از شر اضلال این گروه بخدای عز و جل استعاذه باید جست و شکوه این قوم
بخدا باید کرد و بنا این گروه جمعی دیگر هستند که باجتهاد و تقلید قایلند لیکن بنای
اعمال ایشان بر اجتهاد نیست و باجتهاد کسی اعتراف ندارند و تقلید کسی نمیکنند
و ضابطه سعی که کنند آنست که چون در مسئله محتاج شوند رجوع بکتاب از کتب فقه
کنند و آنچه در آن کتاب است مقبول و مطبوع دانند و بحسن خود فکر نمیکنند که حجت
ما برین طریقه قول خداست یا مصطفی صلی الله علیه و آله یا ائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین و اگر قول صاحب کتاب متبع است چرا دیگری متبع نیست که بقول میت عمل
نمیتوان کرد و اگر قول یک کسی که صاحب این کتاب است متبع است چرا قول جمهور
در نفی عمل باین طریقه متبع نیست و از ایشان گروهی باشند که باجتهاد کسی در عصر
خود قایل باشند و گمان آنکه هیچکس از متاخران بسابقان نتوانند رسید در
بسیار باشد که هیچ زنده مجتهدان چون بیرند امثال آن جماعت از منکران باور
که از ایشان شنیده باشند چنانچه دیگران ایشان را مجتهد دانند و بکتب فقهای ایشان

عمل کنند

عمل کنند و بعضی باشند که منکر وجود مجتهد نباشند لیکن گویند که ما تشخیص نمیتوانیم
کرد و از غرض و سستی رگهای و بی پروایی و بیدردی در امر دین و قلت اهتمام
در امور آخرت و اشتغال بسیار بشغل دنیویه با بلادت و غباوت درین باب
گوشتی و جهد و تفحص و تفتیش نمایند و گاه باشد که چون انکاری از جمعی شنوند
بنابر لجاج و حسد و عناد یا بوجهی دیگر برایشان تاویل نموده انرا غنیمتی شمرند
و حجت خود سازند و دیگر جست و جو و تفحص نکنند و باشند که در رسم بعضی
در آید که مجتهد آنست که همه علمای عصر یا اکثر ایشان تصدیق اجتهاد او نموده
باشند و فکر نکنند که کدام پیغمبر از اکثر اهل عصر اذعان نموده اند و باشد که
شیطان فریب بعضی از ایشان این بدهد که گویند ما عمل باحتیاط میکنیم
و ندانند که بسیاری از امور شرعیه تعارض میانه نفی و اثبات است
چگونه عمل باحتیاط میکنند هرگاه معتقد ایشان نفی مجتهد باشد بقول جمهور در
اینصورت طلب اجتهاد واجب عینی خواهد بود چرا تمام اوقات را صرف
طلب اجتهاد نمیکنند و درین باب عمل باحتیاط سر مویی نمیدانند و در آخر حرف این
این گروه محض دعوی است که اگر تتبع اقوال و مذاهب کرده بودند و تکثر
اقوال و تعذر و شدت و تعسر مراعات او فهمیده بودندی سیما [illegible]
معترف بودند که نه عمل باحتیاط اقوال میکنند و نمی توانند کرد و گروه دیگر
مناقشه در عدالت کنند اگر مجتهدی باشد عادل نیست و حقیقت عدالت

ندانسته اند و درین باب امری چند اعتبار میکنند که هیچیک از سلف و خلف
اعتبار نکرده و ایشان تمیز میانه صغایر و کبایر نموده اند و ندانسته اند
که صغایر مادام که بحد اکثار و ادمان نرسید قدح عدالت نمیکند و ایشان
باین عمل نمی نمایند بلکه بگمانها و وهمها و حمل افعال ذو جهات بر محامل بلکه
گمان بامور که قلبی است و دیگر مکلف باعتبار آنست که در عدالت
شخصی تامل کنند و درین ابواب دقت زیاده از اعتدال کنند و بعضی
عبارات متاخران را بد فهمیده شاید خود را زنند و نشنیده اند که
کتاب و سنت از اعتبار این امور خالیست بلکه ساعات ظن محظور
و منهی و از این جماعت کسانی باشند که هیچ یکی در دنیا عادل ندانند و
هفت و هشت در رسیده باشند و هرگز نماز جماعت نکرده باشند
در جای جمعه و امثال چنین عادت و اطوار بسیار است و مواضع
تدلیس و مخادع ابلیس تلبیس بیشمار طلب هدایت و راه مستقیم از خدای
عز و جل باید نمود و طریقه ائمه هدی را قدوه و متبوع خود ساخت تمیز مرتبه
اجتهاد باشد با او مناظرات علمیه نماید یا تصنیفات و تصحیحات
او نظر نمود و تشخیص حقیقت حال کنند و اگر او را مرتبه تمیز نباشد صحبت
جماعت که صاحب تمیز و دیانت باشند و شهادات ایشان هر گاه
موجب ظنی باشد عمل نماید و احتیاط آنست که مادام که تحصیل ظن اقوی توانند

نمود

نمود بظن ضعیف اکتفا ننماید بلکه تفحص و تفتیش بسیار کند و از حال مصدقان
و منکران دیانت و بی لعت و غرض دری ایشان نیز بحث باید که تا
حقیقت بر او ظاهر شود و لازم است که هرگاه در عصری چند مجتهد باشند تقلید
اعلم باحکام شرع مبین و اصوب و اتقی و اوثق درین باب از احتیاط
بخواطر نیست بلکه حکم بفسق مقلد غیر اعلم در کلام ایشان مذکور است و شواهد
از قرآن و حدیث بر متابعت اعلم موجود است بلکه عقل صریح شاهد است
و قال الله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون و طریق تشخیص اعلم نیز به بحث و تفحص و تفتیش میشود
و درین امر اهتمام تمام باید نمود و لیکن درین باب اغلاط بسیار واقع میشود
و اشتباه میافتد و دوستان دنیا بانواع خدعه و فریب خود را اعلم و اعلم
فرا می نمایند و صاحب تمیز حقانی که حق فهمد و حق گوید درین باب کم است
و در غیران تشخیص این را شبه بسیار لیکن چون مکلف بحسب وسع
و طاقت خود و مناسب عقل و پایه یافت خود کوشش کند و بخدای عز و جل
استعانت جوید و یاری و مددکاری طلبد امید آن هست که حقیقت
بر او روشن شود و از فریب شیاطین جن و انس خلاصی یابد و اگر اشتباه
باقی ماند و ست از احتیاط عمل بعد از رد والله الموفق و المعین نقل شده
از [illegible] کا فلا کا نے [illegible] کا فلا کا نے کا فنیت و الحمد [illegible] الکلام

توقیعات صاحب الزمان بسم الله الرحمن الرحیم صلوات الله علیه

توقیعیست که بنام علی ابن محمد سمری برآمده باین عبارت که یا علی بن محمد اعظم الله
اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا
توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور
الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض
جورا و سیاتی شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج
السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
یعنی ای علی حق تعالی اجر عظیم برادران تو بدهد در فراق تو که از حال تا شش
روز دیگر بیشتر زنده نیستی کار خود بساز و دیگر بکسی وصیت مکن که غیبت
بزرگ آمد و ظهور موقوف رخصت حق تعالی است تا بعد از مدت دراز
و قساوت دلها و پر شدن زمین از جور خواهد بود و دیگر مرا کسی نخواهد دید
پیش از ظاهر شدن سفیانی و شنیدن آواز از میان زمین و آسمان اگر کسی
بگوید من او را دیده ام دروغ گفته و افترا کرده و حول و قوة نیست الا بخدا
ایضا اگر نام آنحضرت در مجلس می برده اند و آنحضرت راضی
بآن نبوده و نوشته از آن بیرون آمده که من سمانی فی مجمع من الناس
فعلیه لعنة الله یعنی کسی که مرا نام برد در مجلسی که جمعی از مردمان باشند بر او لعنت
دوری از رحمت الهی توقیعی دیگر که بعضی میگفته اند که فلان وقت ظهور

خواهد

خواهد کرد و بعضی قرار میدادند که فلان مدت که گذشت وقت ظهور است
نوشته بخط مبارک برآمد که کذب الوقاتون یعنی دروغ میگویند آنهایی
که وقتی برای ظهور و خروج من قرار داده اند این علمیست که نزد حق تعالی است
و دیگران را بآن اطلاعی نیست پس از آن ساکت باید بود و انتظار آن کشید
تا آن وقت برسد ایضا اسحق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری
التماس نمود که عریضه او را برسانند و سوالی چند نموده است جواب خود
بگیرند بخط مبارک خود نوشته اند که ترجمه آنست اما آنچه سوال کرده حق تعالی
ترا براه راست ثابت دارد و هدایت نماید از احوال جمعی از بنی عمان و خویشان من بدانکه
میان حق تعالی و هیچ آفریده قرابت و خویشی نیست هر که منکر ما باشد از ما نیست و
حال او حال پسر نوح نیست اما امر جعفر عم من و فرزندان او امر برادران یوسف است
و اما فقاع پس میان آن حرام است و مالهای شما قبول آن بجهت پاکی اموال
شماست هر که خواهد برساند و هر که خواهد قطع نماید هر آنچه خدا بما رسانیده از آن
است که با شما باشد اما ظهور فرج آن امریست باحق تعالی و آنها که وقتی قرار
میدهند دروغ میگویند دیگر جمعی را گمان اینست که حضرت امام حسین علیه السلام
کشته نشده و آن کفر و گمراهیست و آنچه پرسیده هر چه بر ما متفق شود چه باید
کرد رجوع کنند بانها که راویان احادیث ما هستند که آنها حجتند بر شما و من حجتم بر ایشان
و اما محمد بن عثمان و پدرش نزد من ثقه اند و کتاب او کتاب منست اما آنچه از برای

ما فرستند هدیه کنند تا پاک و بی شبهه نباشد نزد ما قبول نیست و ثمن مغنیه حرام است
و محمد بن شاذان از شیعه ماست و ابو طالب صوفی و ملعون است و اصحاب
او همه ملعون گرفتار اند با ایشان تکلم مکنید که من و پدران من از ایشان بری و بیزاریم
و اما خمس پس بر شیعه خود مباح کرده ایم و بر ایشان حلال است تا وقتی که ظهور ما شود
و اما پس مانع قومی که شک در دین خدا داشته باشند ما را بصله ایشان حاجت نیست
و اگر استقاله کنند اقاله کرده ایم و اینکه پرسیده از علت غیبت شنیده است
که حق تعالی میفرماید که لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم از آنچه نباید پرسید
مپرسید و هیچ یک از پدران ما نبوده اند که بیعت ظالمی و طاغی در گردن ایشان
نبوده و لیکن من وقتی ظهور کنم که بیعت هیچ طاغی در گردن من نخواهد بود اما
نفع یافتن از روز ابر اگرچه آفتاب از نظرها غایب است اما مان نفع او بعالمیان
میرسد پس که من امانم از برای اهل زمین چنانچه ستارها امانند از برای اهل
آسمان و باید که سوال از چیزهای که لایعنی باشد نکنید و بهرچه شما را بآن
تکلیف نکرده اند کار مدارید زنهار که در تعجیل فرج که فرج شما در آنست
از حق تعالی در همه وقت خصوص در وقت استجابت دعوات و عقیب
صلوات از حق تعالی فرج آل محمد طلبیده باشید و سلام بر تو ای ابا
اسحق و بر هر که تابع حق باشد ایضا از محمد بن شاذان ابن نعیم نیشابوری
روایت کرده اند که گفت جمع اند نزد من مالی از قایم آل محمد علیه السلام پانصد

درهم

درهم الا بیست درهم و مرا خوش نمی آمد که این بیست درهم کم باشد از مال
خود بیست درهم داخل نمودم و فرستادم نزد محمد بن جعفر که وکیل ناحیه
مقدسه بود توقیع از آنحضرت بمحمد بن جعفر رسید و قبض فرستاده
بود علیه السلام که پانصد درهم که بیست درهم از آن مال تو بود بما رسیده
بر قبول از آن شکر کردیم و ایضا از نصر بن الصباح مرویست که شخصی از
اهل بلخ پنج دینار بوکیل ناحیه مقدسه فرستاد و نام خود را فراموش کرد که
بنویسد توقیع برآمد که این مبلغ و نام ای مرد و پدر او نوشته بود و دعا
در حق او کرده و ایضا از سعد بن عبد الله بن محمد صالح روایت کرده اند که
عریضه نوشتیم و طلب دعا کردم از جهة محبوسی که در حبس پسر عبد العزیز
و در حق کنیزک که وضع حملش نزدیک بود توقیع برآمد که حق تعالی محبوس را
نجات میدهد و در باب کنیزک هر چه خواهد شد و کنیزک در وقت وضع
حمل وفات یافت و محبوس خلاص شد و ایضا ابو جعفر محمد بن علی الاسود
روایت میکند که التماس کرد از من علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی
که از ابو القاسم روح وکیل ناحیه مقدسه استدعا نمایم که از مولای من صاحب
الزمان صلوات الله علیه درخواه که از حق تعالی بخواهد که ولد مذکری صالحی
روزی کند و من از جهة خود هم این التماس نمودم بعد از سه روز توقیع برآمد
که از او باشد که حق تعالی علی بن الحسین را فرزندی مبارک عطا فرماید و از

اولولادهم رسند وعلی بن بابویه مشهور که از اعاظم مجتهدین امامیه است از دان
دعا بوجود آمد اما در حق ابو جعفر نوشته بود که لیس علی هذا سبیل یعنی
او را فرزند نخواهد شد و نشد سوال مجتهد حسینی بسم الله الرحمن الرحیم
هو الموفق ولا ریب ان التوفیق من رحمته عز وجل ورحمته
وسعت کل شیء ... فلتسعنی برحمتک یا مولای و ... دا
دوام دولت سلیمانی حاجی حسینی حافظ زادانی بزروه عرض فضلاء عالی
مآب و فقهای شریعت انتساب طایفه محقه و فرقه ناجیه اثنا عشریه الذین
لایتکلمون بهواء الناس ولا یداهنون والذین لا یکلمون الحق
وهم عن المیل معرضون اعظم الله تعالی اقرانهم و قدس
اسرارهم و خلد برکات افاداتهم بین الخلایق الی یوم الدین
و حشرهم مع ائمتهم الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وبعد
چه میفرمایند که حضرت عالم ربانی و مؤید بتاییدات سبحانی مولانا محمد
خراسانی در رساله فارسیه که بجهت متعلقان نوشته اند چنین فرموده اند باید دانست
که در مسایل شرعیه تقلید اموات نمیتوان کرد و اگر کسی مجتهد نباشد و مرتبه استنباط
نداشته باشد بمراجعت کتب حدیث و نقل عمل نمیتواند نمود بلکه بر آن متعین است
مراجعت بقول مجتهد حی و حال آنکه توقیع منیع بهر حضرت ناموس الاعظم و الداعی
و خلیفة الرحمن صاحب الزمان علیه السلام ظاهر و باهر است که رجوع بروات حدیث

بلکه

کردن فی الحقیقه مراجعت بان حضرت است و علامه راوی آنست که بر چه گوید
و فرماید نسبت بمروی عنه دهد نه بنفس خود و تردد و اشکال نداشته باشد
و اجتهاد امری نیست که با دعای هر کس ثابت شود و باید که بعد از حصول
فهم ثاقب و ذهن ثاقب که جمعی از آنان تعبیر بنفس قدسیه نموده اند در معنی
مزبور تصدیق ارباب تمیز سزاوار است تا ترجیح احادیث که بحسب ظاهر
اختلاف دارند تواند نمود اما ابنای امثال این زمان که هیچیک از این معانی
در ایشان موجود نیست و میانه ایشان و اجتهاد بعد مشرقین است
الی کردار ها و گفتار ها خلاف شرع است و هر که اتباع ایشان نماید شریک
آثام و اجرام ایشان خواهد بود و دیگر فرموده اند که طریقه شناختن مجتهد
که اگر صاحب تمیز مرتبه اجتهاد باشد با او مناظرات علمیه نماید بتصنیفات
و ترجیحات او نظر نموده تشخیص حقیقت حال کند و اگر او را مرتبه تمیز نباشد
رجوع کند بجماعتی که صاحب تمیز و دیانت باشند و بشهادت ایشان هر گاه
هرگاه موجب ظنی باشد عمل نماید و حال آنکه ارباب تمیز از طوس تا حله
خلاف و مختلف ظاهر میکنند و از قزوین تا شیراز موافقت با یکدیگر ندارند
و مجتهدان رد قول یکدیگر بلکه رد قول خود نموده و مینمایند و در نفی وجوب عینی
انکار قریب بدویست حدیث کرده اند و جمعی کثیر از فضلا بر دا جتهاد
و تقلید کتابها و رساله ها نوشته اند مجملا اقل مراتب بی اتفاق حاصل کلام

قول بیت کاملیت دلالت صریح بر نفی اجتهاد ظنی دارد و الا قایل بعدم استغنا از نعت
مصطفا و انکار بهتر از حدیث باید نمود بلکه کسی بهتر بود زیاده از ملک مقربین و از آدم
تا بخاتم و از آنحضرت تا بقایم صلوات الله و سلامه علیهم که همه جان جان و عقل
عقلند لا علم لنا و اعلم من الله ما لی لا ادری و تعلمنی مما علمت رشدا
و ما ینطق عن الهوی ولا اعلم ما فی نفسی و ما ادری ما یفعل
بی یکفیه الله و لسنا من ارایت فی شیء و سمعت من جبرئیل و آیات
فی لوح المحفوظ و هکذا خرج الینا شعار و دثار ایشان بوده صد و
چهار کتاب سماویه مثل سفر آدم صفی و صحف ابراهیم و توریة و انجیل و زبور و فرقان
محمد صلی الله علیه و آله رد اجتهاد می نمایند و کمترین غلامان عتبه عالیه سلیمانیه مسوده
مأخوذه از پنجاه و چهار کتاب مسند از چهار صد اصل از حضرات عالیات رفیع
الدرجات و از علمای احیا و اموات کتابت نموده قریب به بیاض است ان شاء الله
تعالی بمجلس مقدس فرستاده خواهد شد مشتمل بر صفحه فصل و هر فصل بر چند آیه
از بای بسم الله تا سین و الناس نکنند و اساس رای و قیاس بر این منهج محکمات را
بدلالت ظاهره و متشابهات را بنقل صحیح و احتمال التماس آنکه از ترکیب حروف
سور و رموز الی کمر غافل نباشند تصحیح نموده شفقت فرموده و در آن ابواب
آنچه از حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین صلوات الله علیهم از صحیح به مومنین بوساطت
ثقات مسموع شده بیان فرمایند و دقیقه و اگذاشت و فرو گذاشت ننمایند و مواب

موافق و مطابق مصلحت حال و مآل تصحیح نمایند و مداهنه و مسامحه ننمایند که عند الله
و عند الرسول ضایع نخواهد شد الهی علم الیقین شما بعین الیقین برسد و
دیگر آنکه استدلال از آیه وافی هدایه فلولا نفر فرموده و شاهد دعوی خود نموده
و حضرت صدوق المسلمین المحدثین و سند المجتهدین در کتاب علل الشرایع و الدین
آیه مذکوره را باب بنیه متصادف به دعوی نبوت حضرت رسالت پناه و نیابت
ش و ولایت پناه و ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مهد انند
و دیگر فرموده اند و لازم است که هر گاه در یکعصر صنف مجتهد باشد تقلید اعلم
باعلام شرع مبین باید نمود که شواهد از قرآن و حدیث بر متابعت اعلم موجود است
و از جمله شواهد آیه وافی هدایه افمن یهدی الی الحق است و سند متن اخبار ائمه
اطهار به چنین ظاهر میشود که اعلم در آیه مسطوره امام علیه السلام باشد نه هر اعلم
و اگر تو ان علی نطق نمود منطوق تر کریمه این است که آیه کریمه در شان متکی و صعید
رای ذی حقیقت است قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثم یعیده
قل الله یبدؤ الخلق ثم یعیده فانی تؤفکون قل هل من شرکائکم
من یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون و ما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی
من الحق شیئا فذلکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال
فانی تصرفون حال آنکه محققان فرموده اند که الفقه من الظنون و

و مجتهد فقیه است و نتیجه مجتهد مفضل نشود و اگر منطق حق باشد چرا که
از ارسطو اگر تصدیق معصوم کرده عاصم شود و خطای در فکر یا پس مجتهد
مفضل نباشد و اگر نکرده خطا کرده در فکر خود و او برعایت و نوازش قانون
اولی است پس عمل بعلم خود نتوان کرد بطریق اولی اگر عمل توان کرد عمل
بمکان نتوان کرد و ارسطاطالیس از آنجهت رجوع نموده که رفع خطا از نفس خود
بکند و فرض نموده که کلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ینظر من کان منکم الی
آخر الحدیث ناطق است در اینکه غیر مجتهد را تقلید مجتهد باید کرد جواب این
میتواند بود که نیابت مجتهد مر امام زمان را ثبوتی ندارد و آنچه بآن استدلال
نموده اند ضعیف و علیل است و آن حدیث است که از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام نقل نموده و بدان استدلال بر نیابت عامه مجتهد کرده اند اولا ضعیف
السند است و ثقات علما از اصولیین و غیرهم نزد ایشان خبر واحد ضعیف نیز
حجت نیست علی الخصوص درین قسم مطلبی که فی الحقیقة از اصول است چرا که نیابت
حکم منصوب در رتبه بر تقدیر تسلیم که از اصول نباشد اما این قسم مطلب که ریاست
عامه حقیقی باشد که عالمی را اتباع و انقیاد یک شخص باید کرد بچنین حدیث
ضعیف السندی قاصر الدلالة ثابت نمیشود و شارح عضدی در وجوب استدلال
بخبر واحد در مسئلة از اصول فقه بوده گفته است که ظنی فی اصل لا یجدی و قطع
نظر از انهم دلالت بر این مطلب ندارد چرا که مضمون این اینست که نظر کنند

بکسی

بکسی که روایت حدیث ما کرده باشد و حلال و حرام ما را دانسته باشد نزد او تحاکم
کنید یعنی در دعاوی نزد او مرافعه نمایید که من او را بر شما حاکم یعنی قاضی کردم لیکن
هرگاه امام خاص شخص خاصی را قاضی کرده باشد که احکام شرعی را بطریق قطع
از آن حضرت شنیده باشد از آن چون لازم می آید که مجتهدینی که بعضی احکام را
بدلایل ظنیه تحصیل نموده باشد و در اکثر احکام اشکالات و ترددات داشته
باشد آن نیز قاضی بوده باشد و این قیاسی است که بچندین وجه مع الفارق
باتفاق کافه مسلمانان باطل است مسلما هرگاه امام خاص شخص خاصی را منصبی
دهد او را لازم نمی آید که مثل آن شخص دیگر همان منصب منصوب نیست
و لهذا اسامة بن زید را که حضرت پیغمبر صلی الله در آخر عمر شریف بسرداری
عسکر منصوره اسلام مشرف کردند و فرمودند که جهزوا جیش اسامه لعن الله
من تخلف عنه امت آنحضرت بعد از رحلت او با علی علیه السلام اسامه مزبور را
امیر الجیوش ندانستند و اگر کسی گوید که حکم ایشان بر واحد حکم بر جماعت است
پس هرچه امام جعفر صادق علیه السلام نسبت بیک کس فرموده باشد
سرایت بدیگران خواهد کرد جواب آنست که خبر واحد است که از حضرت
رسول صلی الله بطریق مجهول منقول شده که حضرت فرموده اند که حکمی بر واحد
حکم بر جماعت است و ظاهر است که مراد ازین عبارت معنا د ظاهرش اگر
نیست چرا که یقینا هر حکمی از آنحضرت بر یک کس شامل جمیع امت لی

یوم القیمه نیست چراکه بسیاری از احکام مخصوص جمعی خاص بلکه شخص خاصی بوده
و دیگران بان مکلف نبوده اند بلکه اصناف امم هر صنفی بتکلیفی مکلف اند مثل
مردان و زنان و مسافران و حاضران و تندرستان و بیماران و غیر ذلک پس چون
هر حکمی از آنحضرت بر یک کس شامل جمیع امت الی یوم القیمه است چراکه بسیاری
از احکام شریعت است که جمیع امت در آن شریک بوده باشند و این
حکم نسبت بسایر احکام شرعیه نادر است و مع ذلک موقوف بدلیل خارج
و این خبر ظاهر نمیشود پس باین حدیث استدلال برین قسم مطالب نتوان نمود
و قطع نظر از آنکه این حدیث رسول است در شان خود فرموده اند و از آن
لازم می آید که امام علیه السلام نیز چنان باشد شاید این معنی لازم نبوت
باشد و از آن گذشته در مسایل شرعیه است نه در مناصب قضا و سرداریها
و غیر ذلک و این محض قیاس فاسد الاساس است که بعضی از عامه ناس
بان قایلند و شرایط قیاس در اینجا متحقق نیست چراکه در قیاس ثبوت
علت در اصل و وجود آن در فرع شرط است و هیچیک در ما نحن فیه تحقق
ندارد بنابراین ظاهر و باهر شد نیابت مجتهد مر حضرت صاحب الامر علیه السلم
را محض دعویست بی دلیل و آنانکه ادعا نموده اند بزرگی و پادشاهی خود را
خواسته اند و در این قیاس قرار داده اما مارا که اغراض صوری فاسده کاسده
دنیوی منظور نظر و عین بصیرت نیست و بمقتضای کل شیء هالک الا وجهه خود را

بلکه

بلکه همگی این دنیای دنی را سراب مطلق دانسته و بوجه باقی روآورده است
و در کشت خود کوشیدیم و خود را فانی دانسته از جمیع اعتبارات مستغنی
بری ساختیم و چشم آن داریم که ببقای سرمدی او باقی باشیم انه علیه یسیر غیر عسیر

جواب مسایل الملقب بسم الله الرحمن الرحیم علی میرزا غیاث الدین محمد ره

آنچه درین صحیفه مرقوم شده در رد آنکه اخوندی فرموده اند که عمل بقول مجتهد باید
کرد و مقلد نمیتواند عمل بقول مجتهد میت کند آخوند ملا محمد باقر این قول را اختراع
نکرده اگرچه در الفیه شیخ شهید قدس الله روحه صریح نموده که بقول میت
عمل نتوان کرد اما فرموده که مکلف در زمان غیبت امام مجتهد و مقلد است
چنانچه مذکور کرده در وجوب این معنی سخنان گفته اند و نفی اجتهاد و مجتهد
نموده خود را اخباری میگویند باز راجع میشود بر آنکه احادیثی که بحسب ظاهر متعارض
است از ادله شرعی که کتاب و سنت باشد بمضمون تیسر بعضها بعضا جمع
نمایند و این نیز بهمه مکلفی میسر نیست و موقوف بدانستن بعضی علوم
و تایید ربانی است که فی الحقیقه بمنزله ایدناه بروح القدس است و تا بذل
جهد تمام نکنند میسر نمی شود و آنچه این بی بضاعت را بخاطر میرسد آنست که در
عبادات و آنچه در باب امر و نهی شده است یا مکلف بمرتبه ایست که
مذکور شد یعنی عالم بعلوم موقوفه بر کتاب و سنت و مؤید بتاییدات ربانی
یا بدان مرتبه نیست بل بذل و جهد آنچه طریق احتیاط است معمول گرداند

وترک مکروه که بعض احادیث دلالت بر تحریم آن میکند بکند وپیرامون آن
نگردد تا معذور باشد ومندوب که بعض احادیث دلالت بر وجوب
آن میکند بجای آورد وبرای خود عمل بکند ودیگران را نفرماید که قول من اینست
که فلان واجبست واگر برای من عمل میکنی این را نیت وجوب کنی که بر تو واجب
اینست واگر صاحب این رتبه نباشد بر او اولی است که بعد کسی که اعتقاد دارد
بپرسد که الحال فی کدام است بدان عمل نماید ودر غالب فی الجمله احوط است پس

حرره العاصی غیاث الدین محمد الرضوی المشهدی کلانتر جواب شیخ محمد الحر

بسم الله الرحمن الرحیم الذی یستفاد من الاحادیث المتواترة عن النبی والائمة
ومن ادلة القطعیة لا یجوز العمل فی الدین بالرای ولا الهوای ولا الظن و
لا بقول غیر المعصوم فیما یقوله من عند نفسه بغیر نص عنهم علیهم السلم وانه لا یکون
الاجتهاد فی تحصیل الظن ولا تقلید صاحب الظن المذکورة وانه یجب
الرجوع فی جمیع الاحکام الی اهل العصمة علیهم السلم وان الناس قسمان عالم بالاحکام
وجاهل بها ویجب علی القسم الثانی الرجوع علی القسم الاول وانه لا یجوز لاحد
التقلید بل العمل بجواز الاحادیث الثابتة عنهم علیهم السلم فی الکتب المعتمدة فان لم یجب
التوقف والاحتیاط فیما لا نص فیه وقد جمعت فی ذلک کثیر من الف حدیث
فی کتاب واحد وله محمد الحر العاملی موضع ما اشار الیه جواب مولانا محمد باقر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم معلوم آن برادر ایمانی بوده باشد که استفتای دین قسم

مسایل ضروریه اصولیه پر ثمره ندارد وباید بدلایل وبراهین طریق عمل را تحصیل نماید
وانچه مسلک فقیر است درین باب واسطه ما بین افراط وتفریط است وباید علمای سلف رضوان
الله علیهم اجمعین در مقام حسن ظن بوده زبان طعن بر ایشان نگشایند اما در
جمیع امور معتقد وتابع ایشان بودن ضرورت ندارد ودرین زمان مورد عمل و[illegible]
اعتماد است استنباطی که از ترجمه قرآنی واخبار اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم
واصول وقواعد متینه که از عمومات واخبار مستنبط میشود واجتهادی که در مذاهب
مذموم است واستنباط احکام از قیاسات باطله ودر استحسانات واهیه است
که طریقه مخالفین است واما استنباط فروع از اصول جایز است ودر اخبار وارد
شده که علینا ان نلقی الیکم الاصول وعلیکم ان تفرعوا اما کسی که متصدی این امر
میتواند شد باید بهره وافری از علم وتتبع کاملی در آیات واخبار وفهم مستقیم داشته
باشد که جمع میان اخبار مختلفه بقواعدی که در احادیث مستنبط میشود تواند نمود
وقابلیت فهم احادیث وعرض روایات بر کتاب الله وتمیز میان اخبار صحیحه
وموافقت عامه ومخالفت عامه تواند وکسی را که این رتبه نباشد باید که بمجتهدی که
رجوع کند چنانچه ائمه علیهم السلم امر برجوع راویان واخبار نموده اند ودرین مسئله زیاده
ازین نمیتوان نوشت والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم موضع مهر مولانا
محمد باقر ابن محمد تقی المجلسی جواب علامه سبزواری بسم الله الرحمن الرحیم هذان الحدیثان
وان کانا غیر مشهورین وان کانا صحیحین ولا یجوز العمل بمضمونهما سیما علی رای

صاحب السراير وعدم العمل باخبار الاحاد الا ما وصل الى حد التواتر والاستفاضة ومع هذا
يحتمل احتمالا ظاهرا ان المراد تطبيق الكليات على الجزئيات لا الاستنباط
والتطبيق ليس من باب الاجتهاد فلا يرد على الاخباري منها شيء وقد كتبه بيده
المحتاج الى رحمة الله الغني اسمعيل الحسيني الخاتون آبادي سوال حاجی حسین تهامی
بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله عليكم معالم دين الله ومظاهر لطف الله ومخازن علم الله
وحملة كتاب الله وخلفاء رسول الله امنت بسركم وعلانيتكم وظاهركم وباطنكم وشاهدكم
وغائبكم وابرء الى الله من اعدائكم من الجن والانس من الاولين والاخرين الى يوم الدين
وبعد من المعلوم ان الفاضل المدقق بحر علوم المتقدمين والمتاخرين محمد بن
ادريس العجلي رحمه الله اخذ احاديث من اصول قدمائنا التي كانت عنده و
ذكرها في باب مستطرفات كتاب السراير ومن جملة ما اخذه من جامع البزنطي
صاحب الرضا عليه السلام هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما علينا ان نلقي اليكم الاصول و
عليكم ان تفرعوا احمد بن محمد بن ابي نصر عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال علينا
القاء الاصول اليكم وعليكم التفريع والحديثان ناطقان بجواز الاجتهاد في نفس
احكامه تعالى وجوابه ان يقال هذان الحديثان يدلان ان استنباط الاحكام النظرية
ليس شغل الرعية بل علينا ان نلقي اليهم نفس احكامه تعالى بقواعد كلية وعليهم استخراج
الصور الجزئية عن تلك القواعد الكلية مثال ذلك قولهم عليهم السلام اذا اختلط الحلال
بالحرام وقولهم كل شيء فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه

وقولهم

وقولهم عليهم السلام الشك بعد الانصراف لا تلتفت وقولهم عليهم السلام ليس ينبغي لك
ان تنقض اليقين بالشك ابدا وانما تنقضه بيقين آخر ونحوها فاين هذا من ان الانظار
عقلية قسمان قسم يكون تمهيد مادة الفكر فيه بل صورته ايضا من جانب اهل العصمة
وقسم لا يكون كذلك فالقسم الاول مقبول عند الله تعالى ومرغوب اليه لانه معصوم
عن الخطاء والقسم الثاني غير مقبول لكثرة وقوع الخطاء فيه واثبات النبي رسالته
على الامة اما من باب انه بعد الاطلاع على معجزته يحصل القطع بدعواه بطريق الحدس
كالفهم من الاحاديث او من القسم المقبول من النظر والفكر واستخراج الرعية
الفروع من القواعد الكلية المتلقاة منهم عليهم السلام من هذا القسم المقبول مضمون
هذه السؤال من السائل والمسؤول هل هو من المقبول من منقح الاصول ام من
الفضول المعقول والمعقول لا يستقل في الاصول حتى من النبي والرسول بل
محتاج الى الخبر والرسول واله ثمرة الفروع والاصول اكثر من الله وسيد الفحول
كتبه العارض الحافظ جواب ببايد دانست وسنت حقيقت بايد كه در قاضی شرع
دور زده زنان واجب ورزا نکته اگر مجتهد باشد و اجتهاد دانستن هفت چیز
حاصل شود اول علم کلام دوم علم اصول سیم علم نحو چهارم علم صرف پنجم علم
لغت ششم علم منطق هفتم دانستن چهار اصل اول آیات قرانیه دوم
احادیث نبویه و ائمه معصومین علیهم السلام سیم اجماع بل اجماعیه چهارم دلیل عقلی
از استصحاب و براءت اصلیه اما در جایی که احتیاج بدلیل عقلی شود که آیات

قرانیه واحادیث نبویه صلی الله نباشد ومراد بدانستن علوم انی
که رد فرع باصل تواند نمود اما الفوت بهمرسانیدن بسیار مشکل است
شامل حال کدام دولتمند گردد و مجتهد آنست که قول پیغمبر صلی الله را دلیل
سازد وفتوی بخلاف قول او ندهد پس اگر خلاف حکم خدا و پیغمبر وحدیث توان
اجتهاد کجا بماند پس هرکس را رسد که آید وگوید که من مجتهدم و تغیر احکام الهی دهد

مولانا خلیل قزوینی رحمه — بسم الله الرحمن الرحیم فتح گنجینه شاهی شرح احادیث راز دران
الهی حضرت شیر نکیست تحقیق آنکه بدلالت ایه کریمه وما کان الناس الا امة واحدة
فاختلفوا وایه کریمه فکان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین جمیع افراد
انسان را اجابه بعیب ودایل بدعوی واختلاف اوقیده تا هرچه بلی مکابره اختلاف
دران ودر دلیل آن رو دروضایق را احتیاج بکسی که حکم کند دران شود وهمگی محتاج
باب وانبیا محتاج بوحی خالق ارض وسما بوده بحکام الکار ربوبیت رب العالمین
نکنند یعنی شرکتی در حکم با صاحب کل اختیار هرکس وهر خبری نمایند ونبودی فلولا
کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون رعایت احتیاج بامام مفترض
الطاعه در هر زمانی نموده اکثر احکام خود را بمحکمات قرانی موضح نساخت
بلکه هنوز راه اختلاف فیمدان باقی گذاشت وبعلم جمیع انبیا واوصیا را نواخت
تا تشنگان زلال یقین و راعیان شرط ایمان بتوجه تام واخلاص تمام درا قوال
خود استفاضه از کلمات مشکل کشای ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله نمایند ودر افعال.

[illegible]

خود راه بپیری احادیث ائمه راشدین بپیمایند چنین گوید محرر این حروف خلیل ابن
غازی قزوینی عفی عنهما بالنبی والوصی مولانا داود البحرانی وما قیل ان المکلف فی هذا الزمان
لا بد له ان یکون مجتهدا او مقلدا للمجتهد الحی الجامع الشرایط المعتبره بینهم وبدون
ذلک لا صلوة له ولا صوم له وشبهما سایر العبادات کما صرح به شیخنا الشهید فی
رسالته هذه موافق للحق اما قال بعض العلماء ان الاجتهاد والتقلید کلاهما باطل ولیس
فی دین الله اجتهاد وکان رایها صاحب الفوائد المدنیه بعد طی مراتب المعرفه
ممن یوخذ کیفیة العبادة فی الآن الجواب المحقق فی العبادة ان یبذل الوسع
فی احادیث اهل البیت علیهم السلم فان امکن والا اخذ ممن ینقل عن اهل البیت
علیهم السلام ولا عبرة بقول المجتهد لان اجتهاده ان کان بحدیث اهل البیت علیهم السلم
عمل به والا فلا کتب هذا الجواب الفقیر الی الله داود بن یوسف ابن محمد عیسی
البحرانی الاوانی عفی عنهما مولانا محسن بسم الله الرحمن الرحیم ان الناس بعد رسول الله
الوافی العلم والعمل علی صنف فقوم تمسکوا بالثقلین فی الادین فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وردوا الی الله والرسول والی اولی الامر ما کانوا فیه تنازعون
واتبعوا المحکمات واحتاطوا فی المتشابهات ووکلوا اقاویلها الی الله والراسخین
فی العلم علیهم السلم واثبتوا الاشد فی الاحکام وثلثوا بها الحلال والحرام فیهما
ابهم الله وسکتوا عما سکت الله ولم یزیدوا ولم یتکلف علی ما اتیهم الله ولم ینقصوا
عما کلفه الله فاذا تعارضت علیهم الاخبار عن الائمة الاطهار قالوا فیها بالخیار

اشالا لاولئک الاخیار فارفعوا بذلک ما رفع الله عنهم من العسر والحرج وارادوا
لانفسهم ما اراد الله لهم من الیسر وسهولة المخرج فلعلوا واشرحوا وارشدوا
دار احوا رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک الا ان حزب الله هم المفلحون من کلمات
الطریفه عارف علم لدنی مولانا محسن کاشانی   بسم الله الرحمن الرحیم ویقول
الواثق بذی اللطف الخفی محمد الرضیه ابن طرح النجفی ان کان للمکلف طریق الی العلم
بالمکلف به فهو واجب الاتباع وان لم یکن کذلک یجب علیه تحصیل اقوی الظنون
الموصلة الی المکلف به وان لم یقدر علی ذلک یجب علیه الرجوع الی قول المیت لا المطلق
بل فی المسئلة المطلوبة. ایضا بزرگوار عرض میرساند که اعتقاد کمترینه معتقد صاحب
فوایدست و مولانا محمد باقر خراسانی و عالم ربانی میفرمایند که مولانا محمد امین استرابادی مصنف
فواید و مولانا خلیل الله قزوینی و مولانا محمد محسن کاشی و ملا محمد طاهر قمی و سایر اعزه
از طلبه که قایل باجتهاد نیستند ما قصد الکماس الکه فواید و سفینة النجات و شرح کافی
و تنقیح المذهبین را مطالعه وافی نموده مجملا و مفصلا اقل مراتب بلا غراق و مبالغه و
ساحر بیان فرمایند که اعتقاد کدام طایفه موافق کتاب الله و سنت رسول الله است
مورد مولانا محمد بسم الله الرحمن الرحیم مخفی نماند که مولانا محمد امین در فواید غلطهای عظیم
کرده و از انجمله حکم اوست که انچه در کتب اربعه است تمام مفید علم و قطع و یقین است
بیان بطلان این دعوی در کتاب حجة الاسلام کرده ایم اما اینکه دعوی او که جمیع اجتهاد
باطل است یعنی عمل بغیر حدیث نمودن و با امارات ظنیه مثل قیاس و استحسان

وغیرهما

وغیرهما عمل کردن باطل است حق است موضع نه مولانا محمد طاهر قمی فصل اول از مخمس
ماتن در اصل رساله میگوید که ای شیعیان بدانید که اگرچه در این زمان دلیل امام عصر
نیست اما آثار و اخبار ایشان در میان هست و علمای دین در از احادیث ایشان
کتابهای بسیار جمع نموده اند بیت گر مهدی هادی ز نظر مستور است اما
ز وجود او جهان پر نور است • هر چند   ده غایب باشد • از پرتو آن
کشور تن معمور است • مهدی که ز روی رونق ایمان   باشد • هر چند ز دیده
دور چو جهان باشد • خورشید بود ز روی جهان روشن • هر چند بزیر ابر پنهان هم
واز جمله آن کتابها چهار کتاب بسیار عظیم است و در آن احادیث بسیار است و از
این چهار کتاب یکی کافی نام دارد و آن تصنیف پیشوای شیعیان محمد بن یعقوب
کلینی است و او این کتاب را نزدیک زمان   عسکری علیه السلام تصنیف
نموده است و دیگر من لا یحضره الفقیه است که راهنمای شیعیان محمد بن بابویه قمی
تصنیف نموده و دو کتاب دیگر تهذیب و استبصار است که شیخ و استاد شیعه
ابوجعفر طوسی تصنیف نموده این چهار کتاب را کتب اربعه میگویند و از جمله احکام
مولانا محمد طاهر قمی الکه او صاحب این رباعیات است بیت دین را کتب اربعه چون
جان باشد • این چهار چهار رکن ایمان باشد • هنگام جهاد نفس این چهار کتاب
چار آینه صاحب عرفان باشد • ای انکه ترا غلط رهی عادت و خوست •
رو کن برهی که منزل رحمت اوست • میخوان کتب اربعه کن هر سطری راهیست

که راست میرود تا در دوست توضیح در رد بلکه بسم الله الرحمن الرحیم از کتاب
ثمره وسطی تصنیف میرزا اسمعیل خاتون آبادی که در باب ادله احکام شرعیه
قلمی نموده بدان ایدک الله تعالی که حجت نیست مگر کلام خدا و رسول خدا و دوازده امام
معصوم علیهم السلام باسیم از کتاب مذکور در ذکر طریق در باب اجتهاد و
تقلید و ذکر دلایل آن بدانکه متفق علیه جمیع عصابه حقه امامیه از اصولی و اخباری
و اجتهادی از قدما و متاخرین که در مسایل شرعیه جاهل و عامی را عمل جایز نیست
مگر برجوع بعارف حلال و حرام و عالم باحکام اهل بیت طیبین و طاهرین
و مشخص است که عارف بحلال نمی باشد مگر آنکه جمیع اخبار اهل بیت و احادیث
ایشان را دیده باشد و ضبط کرده باشد و از کتب مزبور چنین مسطور
ساخته پس آنچه مشهور شده از طایفه اخباریه این زمان از عمل بهدایه و بهر چیزی
از بهر شخصی که ببینند با عدم سواد و اطلاع بر اصول و فروع دین و مهارت و ممارست
و استعداد و قابلیت فهم قران و حدیث و خلاف نص متفق علیه بین متقدمین
و متاخرین است والعیاذ بالله اگر شایع شود باعث تخریب دین خواهد گشت
از راه عمل کردن باخبار شاذه مخالف اصول دین که علما ازین جهت طرح آن اخبار
کرده متوجه آن نشده یا راویان در بعضی مثل اخبار بعضی خصوصیات
رجعت نه اصل رجعت که متفق علیه است تا اینجا پس آنکه شهرت کرده از اقوال
طایفه اخباریه این زمان که کتب فقه علما و فقها و اجتهادی در کار نیست لغو است

بلکه

بلکه کتب ضلالت خلاف نص و اجماع سلف و خلف شیعه امامیه است و این
خوب نیست زیرا که طعن بر کل علمای امامیه و مروجین مذهب اثنا عشریه با بر علامه
حلی و معاصرین و تابعین آن چنانکه از کلام صاحب فواید ظاهر میشود و در اکثر
موارد باید دانست که اجتهاد در سه معنی است اول اجتهاد عامه و مخالفین و
لهذا طعن بسیار در اخبار اهل بیت اطهار بر اجتهاد بنا بر این وارد شده و علما
و فقهاء ائمه اثنا عشریه نیز ذم اجتهاد در کتب خود نموده اند و شک نیست در
مذموم و بطلان اجتهاد باین معنی ثانی اطلاق علما و فقهاء اثنا عشریه است
و باصطلاح ایشان چنانچه علامه تا اینجا که چون خلطی شده در اجتهادات بعضی
از فقهاء طایفه حقه لهذا این فقیر کثیر التقصیر در باب اجتهاد و اخبار آنست که عمل
و فتوی و حکم جایز نیست مگر بقران و حدیث و سنت ثابته تا اینجا که اعتقاد
این حقیر طریق اجتهادی که فقهای ما رضوان الله علیهم در کتب فقهیه خود ذکر
کرده اند خصوصا علامه و محقق و معاصرین و متاخرین تا اینجا که متابعت مخالفین
در سایر استدلالات مثل استدلال تفاسیر کعبی و شعبی و ابن عباس و قتاده
و طبری و غیرهم از سایر مخالفین و متابعت ایشان و استنباط مسایل فقه از اخبار عامه
محضه که محض استنباط و احداث است و نه در چیزی و نه در واقعه روداده
محض طبع آزمایی و تشحیذ ذهن خیال است و محض اظهار فضل و کمال است
با اعتقاد در حق فقیر اجتهاد در این چنین خوب نیست و باین اعتبار علمای امامیه

جمعی از ایشان خوب کرده اند و افراطات ایشان نزد ارباب این فضول نیز ظاهر شده
ولیکن بسبب این مناط و مطعون بسیار و مقابح بیشمار که اخباریه بایشان
نسبت میدهند نیستند و آنچه اخباریه میکنند از عمل بهر چیزی بلا ملاحظه و بی علم
سواد که منشاء فسادهای عظیم است و در دین بسبب عمل باخبار فی الجمله اصول
دین و مذهب شنیع و اقبح است از مقابح اجتهادیه و الله اعلم تا اینجا لیکن طریقه
که ما اختیار کرده ایم و در رو نیست زیرا که تا خبر و نص باشد از اصول صحیح هر چند
ضعیف باشد عمل بغیر نمیکنیم و هرگاه در مسئله خبر و نص نباشد یعنی بما نرسیده
باشد بعد از تفحص بعمومات و اصل کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص باشد
عمل خواهیم کرد و هرگاه مضطر در عمل باشیم و الا توقف تا ظهور صاحب تا اینجا لیکن
تا حال مسموع نشده است عصمت احدی الا چهارده معصوم و حجیت کلام
احدی الا کلام خدا و رسول او و دوازده امام و ظاهر آیه اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا من دون الله و اخبار وارده در تفسیر او بنظر صاحب فواید نرسیده و یا
رسیده و تغافل بندی زده زیرا که مصنفین و مؤلفین صاحب تصانیف بسیار
دیده ایم با عدم سواد بلکه فسق نیز و بالجمله مدد در صاحب فواید بر تصویر حق و باطل
با قبح وجهی با حسن وجهی که مدعای او را در نظر عوام و نواقص عقول جلوه
دهد بصورت حق با کمال ایشان مثل آنکه از نظر علامه و شیخ علی و غیره غلطی
چند باعتقاد خودش از قبیل مناقشات لفظیه در مسایل فرعیه و بعد از او

متنوع بسیار زد و بر او تخریب دین را دو مرتبه بلکه سه مرتبه روز وفات رسول خدا و دیگر بروزی
که جاری شد اصطلاحات اصولیه و قواعد عامه در کتب اصولیه یعنی وجود علامه
و تبعه او تا اینجا که اخبار مشتمل اوله بر چهار کتاب و سایر که در میان است هرگاه ملاحظه
شود و حکم مسئله مطلوبه در او نباشد چه باید کرد در این زمان و هرگاه از ائمه
عصمه اخبار وارد شده باشد و بما نرسیده باشد ما را چه باید کرد و تقریر
علامه حلی حجیت در هرگاه زمان غیبت و اکل میته باشد ما را باید نحو معتدون به
و باحتیاط اقرب عمل باید کرد تا اینجا و باقی احادیث صاحب فواید را مباحث
حکمی دینی اصولی و فروعی چون همه از این مقوله است و مقتضی الحفاظ و خلط
بحث است ایراد نشد و باینقدر اکتفا شد

باید دانست که از جمله مشایخ که انکار ایشان کرده اند و ایشان را طعن زده اند
یکی علمای روم است که میگوید   اگر از پوست کسی درویش بودی رئیس
پوست بوتان میش بودی   اگر مرد خدا آن مرد چه ضبطست تعیین دان کالسیا
معروف گرفتیست   اگر کف بر طهن عرش آب معراج تعیین میان شتر
منصور حلاج و شیخ عزیز نسفی که از اکابر مشایخ صوفیه است در کتاب تصفیة
القلوب میگوید که ای درویش اگر بنظر تحقیق در حال پیران و مریدان روزگار
بنگری تعیین بدانی که شیاطین عصر بند در دکانهای مکر و تلبیس نشسته و نام ملوک
و سلاطین فقر بر خود بسته شعب لباس التقیا پوشیده و در شتر انعام

اف روبلجام گوشنید. مردودان برکف مسئولان برآمده و بهر یک بطریقی از درصیت کری
دابهٔ فریبی درآمده غولان راه دین در چشم کور باطنان ظاهربین خود را بصورت
ارباب یقین نموده، دلهای سفیهان را بذکر جلی و جامهٔ علی بعضی کور زغلی ربوده شعار
ایشان فتنه و فساد و دثار ایشان زندقه و الحاد و دین ایشان بدعت و بی‌نمازی
و آیین ایشان چرخ و رقص و بازی افتخار ایشان آشنایی خلعه و مباهات ایشان
تحصیل خرقه و لقمه و کار ایشان شکم پرستی و هرزه گفتن مدار ایشان بر خباثت و افتری
زدن عادت ایشان وقاحت و بی‌حیایی و عبادت ایشان خواننده‌گی و نغمه سرایی
پیشه ایشان شعبده‌بازی و خلق شیوه ایشان گمراه کردن خلق اسرار ایشان هرزه و
لغزش و سرگوشی و حال ایشان بیخودی نمودن و بیهوشی همه گرگان پشمینه پوش و دروغان
زهدفروش روز و شب در طلب دنیا و شب و روز در فکر بغرا و صوا جمعی از جهال فریفتهٔ
تلبیسات این قوم ضال فریفته شده بدعت و غوایت و کفر و اباحت را طریقت
و حقیقت تصور کرده اند و از حقایق احکام دینی و اسلام بیگانه شده در پی این گمراهان
افتاده اند و در تیه ضلالت سرگشته و حیران گشته حضرت حدیث در عرصهٔ قیامت
حکام و امرای اسلام و علمای انام که حکم ایشان از اوامر و نواهی جاری میتواند شد
از تقصیر و تساهل و تکاهل در دفع این فساد خواهد پرسید زیرا که استحکام قواعد اسلام
و ایمان و اقماع و اقلاع بدع و ضلال اهل زیغ و عدوان بر ذمهٔ سلاطین و حکام دوران
ثابت و لازم است و رعایت حمایت شرع دین بر ممکنان خصوصا بر ایشان

واجب و لازم اما چون درین روزگار نام امور مملکت کسی را مسلم گردیده است که
از علوم دین هیچ بهره ندارند و همگی همت ایشان بلهو و طرب مصروف شده و فسق
و فجور را مذهب خود ساخته اند و ظلم و شرور را آیین خود ساخته اند و فرمان
خدا را در پس پشت انداخته و گرفتار کردی شیطان بر میان جان بسته بندهٔ نفس
و اسیر هوا گشته و ارباب مناصب قضا میل بر تشا نموده و اصحاب مجالس تدریس
و فتوی و مناقشات خلافی و مجادلات کلامیه را علم نام نهاده اند و مزخرفات
منطقی و هذیانات فلسفی را وسیلهٔ شهرت و جاه ساخته و از حقایق علوم دین که آن
معرفت دقایق اسرار کتاب و سنت است اعراض نموده اند و اگر احیانا بعضی
از ایشان بعلمی از علوم شرع و دین پرداخته اند از او واسطهٔ جاه و ریاست ساخته اند
و سبب جمع کردن مال و منال ساخته نظر از نعیم باقی دوخته نایرهٔ حب دنیا در دلها
افروخته و نفسهای ایشان بارباب غوایت رغبت کرده جانهای ایشان باطل
مایل شده و بی‌الست و مصاحبت این جماعت راغب گشته بلکه مرید و معتقد
ایشان شده و در امداد و اعانت ایشان غایت سعی و اهتمام نموده لاجرم
اغوای گمراهان مبتدعه در جهان منتشر شده و اغوای بی‌دینان و زنادقه در عالم
قوت گرفته و انوار احکام دین و حدود اسلام منتفی شده و مباحث مناهج
شریعت محمدی روی در اندراس نهاده و اهل الله و ارباب قلوب از تنگنای
تر و اشمان سلمانی نام و وحشت این درویش صورتان کافر کام از نظر خلق

ستوری گشته وروی عزیمت در پس دیوار عزلت آورده اند وروزگار در ماتم اینی
مصیبت بسر برده اند والله المستعان علی ما تصفون **نسخه کلام مولانا محمد باقر طاب ثراه**

بسم الله الرحمن الرحیم وطائفة من اهل دهرنا اتخذوا البدع دینا یعبدون الله به و
وسموه بالتصوف فاتخذوا الرهبانیة مع ان النبی صلی الله علیه واله قد نهی عنه
وامر بالتزویج ومعاشرة الخلق والحضور فی الجماعات والاجتماع مع المومنین
فی مجالسهم وهدایة بعضهم بعضا وتعلم احکام الله تعالی وتعلیمها وعیادة المرضی
وتشییع الجنایز وزیارة المومنین والسعی فی حوائجهم والامر بالمعروف والنهی عن
المنکر واقامة حدود الله ونشر احکام الله والرهبانیة التی ابتدعوها یستلزم
ترک جمیع تلک الفرایض والسنن ثم انهم فی الرهبانیة احدثوا عبادات المخترعة
فمنها ذکر الخفی الذی هو عمل خاص علی هیئة خاصة لم یرد به نص ولا خبر ولم یوجد
فی کتاب ولا اثر وامثال هذا بدعة محرمة بلا شک ولا ریب قال رسول الله صلی الله علیه واله
کل بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها الی النار ومنها ذکر الجلی الذی یتغنون فیه بالاشعار
ویشهقون شهیق الحمار ویعبدون الله علی المکاء والتصدیة ویزعمون ان لیس لله
تعالی عبادة سوی هذین الذکرین المبتدعین ویترکون جمیع السنن والنوافل ویتغنون
من الصلوة الفریضة بنقر کنقر الغراب وفعلا خوف العلی الکانوا یترکونها راسا ثم
انهم لعنهم الله لا یقنعون بتلک البدع بل یحرفون اصول الدین ویقولون بوحدة الوجود
والمشهور فی هذا الزمان المسموع من مشایخهم کفر بالله العظیم والحدید او لاو اخرا وظاهرا

وباطنا وصلی الله علی محمد واله الطاهرین کتبه المفتاق الی عفو ربه الغافر ابن محمد تقی محمد باقر
مولانا خلیل رحمة الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم غیر انبیا محتاج بانبیا وانبیا محتاج بوحی
خالق ارض وسما بوده اند هیچکدام انکار ربوبیت رب العالمین نکنند یعنی شرکت در حکم
باصاحب اختیار هرکس که هر چیز نمایند وعبودی فلولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم فیما
فیه یختلفون غایت احتیاج بامام مفترض الطاعة در هر زمانی بود واکثر احکام خود را
بکلمات قرانی موضح نساخت بلکه هنوز راه اختلاف در آن باقی گذاشت وبعلم
جمیع انبیا واوصیا را نواخت تا تشنگان زلال ایقان را بعیان شروط ایمان
بتوجه تام واخلاص تمام در اقوال خود استفاضه از کلمات متکفل کشای ائمه اثنا عشر
صلوات الله علیهم الی یوم المحشر نمایند ودر افعال خود راه پیروی احادیث وآثار ایشان
بپیمایند چنین گوید محرر این حروف خلیل ابن غازی قزوینی عفی الله عنهما **ابیات**
باید دانست که غنا آنست که کسی آهنگی بگیرد ودر آن آواز را در حلق بگرداند چنانکه
عوام آنرا تحریر وترکیب دعلما مد صوت با ترجیع عبارت مطرب افزوده اند
که بمعنی طرب آورنده هست ومراد آنست که اثری در مستمع کند وسروری یا
حزنی در او در راه یابد چنانچه از استماع مطربان زراقیه بعضی را روی میدهد وارقول
ارباب لغت مستفاد میشود که طرب خصوصیت بارباب سرور ندارد وایشان تطریب
وتغرد وتغرید وترنیم وترنم وترجیع ولحین وتلحین وغنا وتغنی وتغنیه ودیگر لفظها
هست که همه را بهم تعبیر کرده اند ومجموع را یک معنی گفته صاحب قاموس گوید الطرب

محرکة الفرح والحزن ضد الحرکة والمطرب الاطرابة کالتطریب والتغنی جوهری
در صحاح میگوید الطرب خفة تصیب الانسان لشدة حزن او سرور و صاحب
اللغة میگوید ترنم بالنغم تحسین کردن است صاحب دیوان میگوید رجع فی صوته
اذا ردده فی حلقه و در مجموع مسطور است که الترجیع تقارب ضروب الحرکات فی
الصوت و کل واحد من هذه اللغات یقال فی معناه بالفارسیه سرائیدن و در
بعض نسخ النهایة فکل من رفع صوته ووالاه فهو عند العرب غناء پس غنا که عبارت
از خوانندگی و رامشگریست باصطلاح این فن بر دو قسم است منثور و منظوم و
منثور نغمات و تحریراتیست که بان ایقاعی نباشد یعنی بوزن و بحری از اوزان و بحور
از موسیقیه خوانده نشود و منظوم باوری از ادوار ایقاعی باشد یعنی بوزن و بحری
از اوزان موسیقیه خوانده شود چنانکه باصول و تقطیع آن دف و نقاره و غیر آن
از طنبور و الات لهو توانند زد و اصول دست توانند گرفت و رقص توانند کرد
و علامه حلی علیه الرحمه در کتاب قواعد میگوید الغناء حرام یفسق فاعله و هو ترجیع الصوت
وکذا یفسق سامعه قصدا سواء کان فی القرآن او الشعر بلکه غنا در قرآن و ذکر از
قبیل زنا کردن در مسجد و شراب خوردن در ماه مبارک رمضان دانسته حرمت
و علامه در کتاب تحریر و شیخ ابو القاسم در کتاب دروس و جمعی دیگر متقیان آثار
ائمه اثنا عشر علیهم السلم غنا را باین معنی گفته اند گذشت فاعل و سامع مردود الشهاده
باید دانست که ستودگی آواز خوش در اخبار وارد است و کسی نگفته که آواز خوب است

وآهنگ سا تحریر مذموم است و مشهور است که شیخ شهید علیه الرحمه با آهنگ بی تحریر
قران تلاوت نموده اند و محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی روایت کرده
بسند متصل از نبی صلی الله علیه و سلم گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود ذکر الغنا الا وعد الله علیه
تلا هذه الایة ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها
هزوا اولئک لهم عذاب مهین و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که فرموده
که سماع اللهو والغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع چون مجملا روشن
و مبین شد که همه طایفه از طوایف اسلامیه خصوصا علمای شیعه رضوان الله علیهم که این
جماعت را خوانندگی کردن حدیث و قران نیز دلالت بر مذمومیت ایشان در روز
چند حال بیرون نخواهد بود یا طریقه شیعه را از دست برداشته اند و اعتقاد بحدیث
و قران و اخبار اهل بیت ندارند یا از روی جهالت و حماقت و نادانی این روش را
پیش گرفته اند یا بواسطه مکر و مردم فریبی و لقمه خوری و هرزه اختلاطی باین در زده اند
و مرتکب چنین امری قبیح شده اند امید که حق تعالی ایشان را هدایت نموده ترک نمایند
و چشم از زخارف دنیا پوشیده و بطمع چاشت و شام و لباسهای مسرخ انجمن
امام مجتهد این چند روزه عمر نا فرجام از جاده شرع پای بجرئت بیرون ننهند زیده السلام
سوال در بیان اصولی و اخباری نقل من کلام بعض الفضلاء اما کتب ماخوذه بیان تفصیل است
احادیث قدسیه و توقیعات و رسایل صاحب الزمان علیه السلم و کتب اربعه و نهج البلاغه
لامیر المومنین علیه السلم و عیون اخبار الرضا علیه السلام و تفسیر علی بن ابراهیم و شرح اربعین

شیخ بهاء الدین محمد عاملی • ونور الثقلین شیخ عبد العلی حویزاوی • وتفسیر قران بحدیث نموده
آیات احکام ملا احمد اردبیلی • وبحار الانوار وعین الحیوة مولانا محمد باقر اصفهانی • ونهج
الحق علامه حلی جمال الدین مطهر • توضیح المشربین مولانا محمد طاهر قمی • شرح کلینی مولانا
خلیل الله قزوینی • وجامع الجوامع ومجمع البیان من کشاف کمال الدین • کتاب السرایر
کتاب بصایر • معانی الاخبار • امالی من خصال من مدینة العلم • کتاب تنقص من تفسیر
الکبیر • وتوحید الصدوق • توحید المفضل جامع بزنطی من قرب الاسناد • من فتوحات
مکی • من فوایح من علل الشرایع • کتاب روضه • کتاب احتجاج • کتاب ابن طاوس
کتاب المحاسن • محصول فخر رازی • اصول الاحیه • سفینة النجات • کلمات الطریفه •
مولانا محسن کاشی • حاشیه کلینی میرزا رفیع الدین محمد نایینی • قواعد مدینه ملا محمد امین استرابادی
عوالی اللیالی • من زاد المسافر • کتاب طیفور و اغانی • معالم التنزیل • کتاب الملهوف
کتاب المواعظ • روضة الواعظین • درر و غرر • کتاب العروس • آنچه ازین کتابها
در خواطر فاتر بوده مسوده شد التماس آنکه این کتب را مطالعه تمام بعد از احتیاط
و مراقبه کامل مسوده را اصلاح نموده ملاحظه نمایند که مصدره بالمطلوب و معارض نشود
که مباحث مبارز فیلسوف و ذو فنون است اسکات مدعی و اسقاط دعوی نشود
آلهی فیوضات نامتناهی وعنایات حضرت رسالت پناهی وتوجهات خلیفه آلهی
شاه عالم غیر ممکن اهل کمال وصاحبان کمال … آنکه اگر چه شما را در مسایل و وسایل بسیار است
اما مولانای معظم الیه بهدایه علامه مشارق و مغارب را شرح و وسعت داده و کفایت

نموده

نمود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **سوال** داعی دوام سلیمانی حاجی حسین حافظ
زاوانی بزروه عرض طایفه فقه وفضلای فرقه ناجیه اثنا عشریه رضوان الله علیهم اجمعین
میرساند که چه میفرمایند در باب ابطال رای و قیاس و تقلید از کافران و سنیان و فلاسفه
و دهریان و بعضی صوفیان و طایفه از منجمان و کاهنان و معبران و شعرا و قصاص
و ارامنه و یهودان و جاهلان و تهدید و تفضیحات ایشان و آنچه از کتب و تفاسیر
خوانده و شنیده است بیان نهج محکمات را بدلالت ظاهره و متشابهات را بتقلید و
احتمال چه تفسیر از پیش خود جایز نیست و فضولی و دخل در منصب امام علیه السلام کماهو
از علمای امامیه و فقهای اسلامیه سلام الله علیهم اجمعین که در این ابواب آنچه از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از صحابه مومنین بوساطت
ثقات مسموع شده بیان فرمایند و دقیقه فرو نگذاشت نمایند الهی فیوضات
نامتناهی و توجهات حضرت رسالت پناهی وعنایات خلیفه آلهی شاه عالم … ال
اهل کمال وصاحبان حال باد بحق محمد و آله الامجاد **محمد سواد** در میان باد سیمین ازبهیم دوال
نفی یا اثبات این صاحب کمال التماس بر شما از حاجت است کی بیانش را بحق
ذو الجلال **سورة الفاتحه** بسم الله الرحمن الرحیم الی اهدنا الصراط المستقیم
الی اخر السورة **سورة البقره** الم الی افلا تعقلون **ایضا** واذ قال
الی الرحیم فیه الی واحد الی فتطمعون الی یعلمون الی ومنهم
الی خالدون الی ولقد الی موسی الی مهین الی ولقد الی لا یعلمون

الي وذكير الي قدير الي وقالت الي عليم انا الي خاسرون واذ ابتلي
الي الظالمين ومن يرغب الي نفسه ان الي لا تعنون الي من
الناس الي من النار الي انما الي لا يهتدون الي ان الذين الي
امن بد له الي عليم الي شهر الي الفرقان الي تلك من التي الي الم
تر الي الظالمين الي يا ايها الي حميد الي فان امن الي عليم الي امن
الرسول الي اخر السورة سورة آل عمران هو الذي الي اولي الالباب
الي الم الي فكانوا يفترون الي قل اطيعوا الله الي عليم الي مصدقا
الي مستقيم الي وجاعل الذين الي وتختلفون الي يا اهل الكتاب
الي من دون الله الي ها انتم الي لا تعلمون الي واولي الناس الي واسع
عليم الي ومن اهل الكتاب الي يحب المتقين الي ان الي الناصرين
الي كل الي المشركين الي واعتصموا الي عظيم الي تلك الي العالمين
الي كنتم الي فاسقون ايما الي الناس الي واسع عليم الي ومن اهل
الكتاب لا تتخذوا الي تعقلون الي ليس الي الصابرين الي
وما محمد الا رسول الي الشاكرين الي ثم انزل الي الصدور الي ما كان
الي عظيم الي حنيف واذا اخذ الي اخر سورة النساء واتوا الي كبيرا الي تؤتوا
الي معروفا الي ان الذين الي سعيرا الي من بعض الي مبين الي انما
الي اليما الي تجتنبوا الي بعض الي الرجال الي كبيرا الي واعبدوا الي فخورا

الي والذين الي اليما الي فكيف الي حديثا الي من الذين الي قليلا الي
ان الله الي عظيما ان الله الي تسليما ولو انهم الي جميعا الي الذين
الي امنوا الي ضعيفا الي من يشفع الي مقيتا ومن يقتل الي عظيما
يا ايها الذين الي عظيما ان الذين الي غفورا ومن يخرج الي فاذا
الي محيطا الي ومن اصدق قيلا الي ومن احسن الي خليلا و
لن تستطيعوا الي رحيما ولقد الي حميدا يا ايها الي نصيرا لا يحب
الي حسيبا الي يسئلك الي قلنا الي عظيما الي مبين الي عليم سورة المائدة
يا ايها الذين الي تعلمون فيما الي مستقيم يا اهل الي خاسرين يا ايها
الرسول الي الكافرون يا ايها الي مؤمنين يا ايها الي تعلمون يوم الي
الغيوب الي قال قليل سورة الانعام الحمد الي يوسفون من الي مبين فلما
الي تزعمون هو الي بحفيظ اتبع الي تجهلون قل الي الرحيم سورة الاعراف
المص الي الظالمين نادى الي الحجاب نادى الي تغترون والشمس الي
صلاحها وجاوزنا الي يعدلون اذ الي تبتغون فلما الي رحيم فخلف
الي تعقلون واذ لا يسمعون سورة الانفال يسالونك الي بين
الي مجرمون اذ الي المؤمنين ان شر الدواب الي لا يفقهون يا ايها
النبي الي حنا الذين الي عليم سورة التوبة براءة الي صاغرون يا
ايها الي سبيل انما النبي الي الكافرون انما الي يترددون لقد الي كارهون

ان تعتدوا يا ايها الي

لئن الى تستهزءون الاعراب الى الحكيم اخر الى رحيم قل الى تعلمون
الذين الى كاذبون لاية الى الحكيم ماكان الى حليم يا ايها الى
الصادقين فلولا الى يحذرون اما الى ان ينكرون الى الاخر
سورة يونس الر الى مبين اذا تتلى اذا مجرمون ماكان الى تختلفون
ومن الى تتقون قل الى يبصرون يا ايها الى مبين ما ينبغى الى تفلحون
قالوا الى مؤمنين فكنت الى ممترين قل الى حاكمين سورة الهود
فلعلك الى صادقين افمن الى الاخرون فقال الى لكارهون
ام الى تحسبون يا بنى الى مغرقين تلك الى مغترون قد كنت الى مريب
قالوا الى مجيب قال الى ما نزيد يا قوم الى محيط ولا تطغوا الى تنصروا
ولو شاء الى اجمعين لله الى تعملون سورة يوسف قال الى خاسئين جاء
الى منكرون فان الى حافظين قال الى جاهلون قال الى الاحاديث
الى تعقلون ما كان الى يؤمنون سورة الرعد المر الى لا يؤمنون
وهو الذى الى يعقلون ويقول الى هاد ومثل الى الكتاب اولم الى حساب
ويقول الى الكتاب سورة ابراهيم الر الى تكون العلى الى لناس الى الا لله
الى رحيم نخب الى نعال هذا الى الالباب سورة الحجر الر الى مبين
ما اهلكنا الى معلوم لوما الى لحافظون فقد الى موزون وان الى
المستأخرين اذ قال الى مسنون ولقد الى المستهزئين سورة النحل اتى امر الله

الى مشركون هو الذى الى تشكرون وهو الذى الى رحيم والذين
الى مستكبرون واذا قيل الى مستكبرين قال الذين الى ناصرين وما
ارسلنا الى يشعرون وما انزلنا الى يسمعون واوحى الى يتفكرون
والله الى يجحدون فلا تضربوا الى تشكرون كذلك الى الكافرون
الذين الى تعملون ولا تشتروا الى باق فاذا قرأت الى المسلمين
ان الذين الى محسنون سورة الاسرائيل واتينا الى وكيلا ان احسنتم
الى المؤمنين ويدع الى رسولا من كان الى محسورا ولا تقربوا الى
سبيلا ربكم الى وكيلا وما منعنا الى كبيرا قال اذهب الى غرورا ربكم
الى تحويلا وقل الى تكبيرا سورة الكهف الحمد لله الى فرطا واضرب لهم
الى مقتدرا ووضع الى ابدا فلما الى بلغا الى صبرا الى هودا قل الى احدا
سورة المريم يا يحيى الى صبيا هزى الى جنيا قال الى حيا وان الله
الى مبين اذ قال الى صديقا ومجدنا الى عليا واذكر الى عتيا جنات
الى تقيا رب الى سميا واذا تتلى الى ان انكاد الى هدا ان كل الى
عبد فانما الى اخر السورة سورة طه الى يخشى اذا ارى الى فترى
قال الى قولى قال الى لا ينسى قال الى موسى ولقد الى هو وقال الى
ولا تنعا فلا خطيت الى امتا وعنت الى ظلما ولا تعجل الى ابى
ان لك الى يبلى فاما الى ينسى انعم الى النهى ولا تمدن الى اخر السورة

سورة الانبياء وما ارسلنا الى تعلمون لقد انزلنا الى تعقلون وكم
قصمنا الى تسئلون وما خلقنا الى تصفون لو كان الى يعلمون
ومن قبل الى يسبحون خلق الى تستعجلون ولقد الى غالبون ونزع
الى حاسبين وهذا الى عابدين ونوحا الى اجمعين ومن الشياطين
الى حافظين ان هذه الى راجعون انكم الى لا يسمعون ولقد الى
مسلمون الى تصفون **سورة الحج** الى يوم السعير لكيلا الى شيئا
ومن الناس الى حريق ان الذين الى المخبتين والبدن الى كفور
الذين الى امور فكاين الى الصدور والذين الى الرازقين ذلك
الى خبير لكل الى امور الى وجاهدوا **سورة المؤمنون** قد افلح الى راعون
وانزلنا الى القادرون وشجرة الى للاكلين ولقد الى حين فاذا الى
المبطلين ثم الى لا يعقلون ان الى لا يشعرون لا نكلف الى ناكبون
وهو الى تعقلون بل الى يصفون قل الى الفائزون افحسبتم الى
كافرون **سورة النور** سورة الى فاسقون الذين الى صادقين الى
الى عليم **سورة الفرقان** تبارك الى مسحورا يوم الى كبيرا وقدمنا الى نشورا
يوم الى سبيلا ارايت الى يسيرا وهو الى محجورا تبارك الى سلاما والذين
الى عميانا **سورة الشعراء** طسم الى مومنين قال الى العالمين فالقى الى ناظرين
فالقى الى هارون انجينا الى مومنين اتبنون الى تطيعوا الى صادقين

فاخذ

فاخذ الى مومنين اتاتون الى عادون رب الى اخرين اوفوا الى تعلمون
ولله الى يشعرون ولما الى تعلمون قل الى يفعلون وسيعلم الى ينقلبون
سورة النمل الى للمومنين الى تصطلون ادخل الى مبين وتفقد الى
يختصمون مكر الى ينتصرون قل الحمد الى لا يعلمون **سورة القصص**
طسم الى يحذرون ان الى خاطئين ودخل الى مبين ان تريد الى المصلحين
لما الى فقير فلما الى فاسقين يصلون الى يتذكرون اذا الى ظالمون
قال الى ينبائلون هو الى يسمعون سن الى المتقين ان الى اخر
سورة العنكبوت الم الى تحكمون ووصينا الى تعلمون قال الذين الى مبين
قال الى الناصرين قد الى سابقين مثل الى خاسرون ولم الى المحسنين
سورة الروم اولم الى يستهزءون يوم الى يتفرقون اما الى محضرون
ضرب الى يشركون فان الى يصدعون لقد الى يوقنون **سورة لقمان**
الم الى المحسنين الناس الى اليم السموات الى الحميد الناس الى غليظ
الى حكيم ذلك الى كفور ان الى خبير **سورة السجدة** الم الى يهتدون
الذي الى كافرون الى تعلمون فلا الى يستوون اما الى تنتقمون
ان الى يبصرون **سورة الاحزاب** يا ايها النبي الى قدير ما يشاء الى خبير
ماكان الى مبينا ان الى كبيرا يا ايها الى رحيما سورة السبا الحمد الى
خبير قال الى مبين الذين الى بعيد ملوا الى حفيظ قالوا الى يعلمون

قال الى الرازقين قالوا الى نكس قال الى قريب قد كفروا الى مريب
سورة الفاطر الحمد الى الامور افمن الى اجاج له الى خبير الى الكبير الذى
الى غرور اقسموا الى تحويلا الى بصيرا سورة يس يس الى يؤمنون
انما الى مبين قالوا الى مبين ما الى يستهزؤن اية الى يشركون
الشمس الى المشحون اذا الى مبين الم الى تعقلون علمناه الى
الكافرون واتخذوا الى يعلمون الذى الى توقدون الى آخر
سورة الصافات والصافات صفا الى ثاقب احشروا الى تعلمون
فاقبل الى منظرين ان الى تعلمون اتينا الى المستقيم ان الى الخاسئين
سلام الى اجمعين ام الى يصفون الى ما الى الى الغالبون الى العالمين
سورة ص هو الى الاحزاب شددنا الى حجاب لقد الى وهاب
هذا الى مآب الى ركض الى الباب اذكر الى نفاد قالوا الى طين
قال الى المتكلفين سورة التنزيل تنزيل الى القاهر ان تكفرون لى
الالباب قل الى مبين الذين الى الالباب قل الى مبين الذين لى
الالباب الم الى هاد لعنة الى لكافرين اليه الى انتقام قل الى تعلمون
انا الى بوكيل ام الى يستبشرون فاذا الى بمعجزين قل الى يشركون
واشرقت الى المتكبرين ترى الى العاملين سورة المؤمن ما يجادل
الى جحيم ان الى الاشهاد وانذر الى العقاب فلما الى الرشاد ولقد الى

ثناب يا قوم الى يا لعباد اذا الى بالعباد يوم الى الباب ان الى بصير قال
الى داخلين ان الى بصير قال الى داخلين الى الله الى العالمين هو الى
المبطلون فلما الى الكافرون سورة السجدة حم الى الكافرون جعل
الى السائلين واوحى الى يكسبون ويوم الى تغلبون وقال الى الاسفلين
من الى عليم ان الى حميد او الى مريب لئن الى عريض سنن الى محيط
سورة الشورى حم الى الحكيم الذين الى انيب شرع الى بعيد قل الى الصدور
وهو الى يفعلون الى اليم استجيبوا الى البلاغ لله الى مستقيم سورة زخرف
حم الى مبين قال الى حكيم كم الى مكذبين بل الى مستبين لها الى مختصمون
انه الى عليم الاخلاء الى مسلمين تلك الى تاكلون لقد الى غابدين
فذرهم الى يعلمون سورة الدخان الى العليم يوم الى مبين ما الى تمترون
فانما الى مرتقبون سورة الجاثية الى ما يحكمون افرايت الى يعلمون
نرى الى الحكيم سورة الاحقاف حم الى مبين قال الى يحزنون قال الى تفسقون
لا تعبدوا الى تجهلون لقد الى اخر السورة سورة محمد الذين الى امثالها
الذين الى امثالكم سورة الفتح انا فتحنا الى حكيما ويعذب الى قليلا لقد
الى تبديلا هم الى اليما فانزل الى عظيما سورة الحجرات يا ايها الى رحيم لى
صادقين الى الاخر سورة ق ق الى فروج الى الخروج كل الى عنيد
جاءت الى مريب ان الى الخروج فذكر الى وعيد سورة الذاريات

والذاريات الى تستعجلون كانوا الى عليم فالى الما هدون ففروا الى
المتين سورة الطور والطور الى واقع فويل الى تعملون الذين الى يشركون
فذرهم الى تعلمون الذين الى يشركون فذرهم الى نجوم سورة النجم
والنجم الى من العلم الى لله الى ما الى الاخر سورة القمر اقتربت الى غير
حملناه الى مدكر كذبت الى اشر فنادوا الى المحتظر لقد الى نقر والى مستطر
الى مقتدر سورة الرحمن الرحمن الى الميزان فبومئذ الى الاقدام الى
الاحسان الى تكذبان الى الاكرام سورة الواقعة اذا وقعت الى سلاما
انا الى اليمين انهم الى الزارعون افرايتم الى تكذبون فلولا الى الجحيم الاخر
سورة الحديد انهم الى خير تلك الى الله انما الى درجات يا ايها الى
يعلمون لن تغني الى حسنه الى الاخر سورة الحشر سبح لله الى الابصار
ذلك الى فانتهوا للفقراء الى ابدا لا الى تعقلون كمثل الى الظالمين
ولا تكونوا الى تتفكرون وهو الى الحسنى الى الاخر سورة الممتحنة
يا ايها الى تتفكرون قد الى الحميد انما الى الحكيم يا ايها الى يسرقن
يا ايها الى الاخر سورة الصف يا ايها الى مرصوص الى تعلمون
اخرى الى ظاهرين سورة الجمعة هو الى الظالمين يا ايها الى الاخر
سورة المنافقين اذا جاءك الى تعلمون سورة التغابن هو الذي
الى بصير ذلك الى خبير الذين الى مبين انما الى المفلحون

سورة الطلاق يا ايها الى يعرف عليهن الى ينفق الى رزقا تين الى علما
سورة التحريم الى نصوح يوم الى عليهم ضرب الى القانتين سورة الملك
تبارك الى المصير كل الى سعير هو الى تشكرون قل الى معين سورة ن
ن الى يحرمون الى تحكمون الى زعيم الى صادقين الى الاخر سورة
الحاقة الى واعية الى خافية الى حسابيه فيقول الى سلطانيه الى مسكين
الى الخاطئون سورة النوح انا الى مسمى قال الى مدرارا الى نباتا
سورة الجن قل الى قددا الى انا الى رشدا ان الى عددا سورة المزمل
سورة المدثر يا ايها الى فاصبر واذنب الى تناخر الى الخاطئين فما الى الاخر
سورة القيمة بل الى ناظرة الى الناقرة الى وحلى الى سدى الى الاخر سورة الدهر
هل اتى الى كفورا ان الى كبيرا سنهم الى تنزيلا ان الى حكيما سورة المرسلات
والمرسلات الى نذرا اذا الى الاخرين الى مكذبين الم الى فراتا كانوا الى
مكيدون كلوا الى يومنون سورة النبأ عم الى اوتادا جعلنا الى الفافا
كذبوا الى كتابا يسمعون الى حسابا صوابا الى الاخر سورة النازعات والنازعات
الى مرفانا الى ساهرة اهديك الى سعى اما ضحيها سورة عبس
عبس الى ماثم الى انا يوم الى تغنيه الى الاخر سورة التطفيف ويل الى كلا
الى المحجوبون الى جحيم الى الضالون الى يفعلون سورة الانشقاق يا ايها
الى فملاقيه انه الى بصيرا فلا اقسم الى يوعون الى الاخر سورة البروج

يا ايها الى قليلا انا الى سبيلا الى الله الى منه الى الاخر

والسماء الى الحميد ان الذين الى الحريق فعال الى اخر سورة الطارق
والسماء الى رويدا سورة الاعلى الذى الى اخر سورة الغاشية وجوه الى
حامية وجوه الى لاغية فذكر الى حسابهم سورة الفجر الشفع الى اليتيم
الى حما الى جاء فى عبادى الى اخر سورة البلد يحسب الى النجدين
سورة الشمس والشمس الى سيهابهم الى اخر سورة الليل والليل الى
الشقى للهدى الى سيجنبها الى يرضى سورة الضحى والضحى الى تحدث
سورة الانشراح الم الى فارغب سورة التين والتين الى سافلين
فما الى الحاكمين سورة العلق اقرا الى اخر سورة القدر انا الى مطلع
سورة البينة لم الى قيمة الى اخر سورة الزلزال اذا زلزلت الارض الى
يره سورة العاديات والعاديات الى خبير سورة القارعة فاما الى هاوية
سورة التكاثر الهيكم الى النعيم سورة العصر والعصر الى بالصبر
سورة الهمزة ويل الى ممددة سورة القريش فليعبدوا الى خوف
سورة الماعون ارايت الى ماعون سورة الفيل الم تر الى ابابيل الى
اخر سورة الكوثر انا الى اخر سورة الجحد الى دين سورة النصر
اذا الى توابا سورة تبت تبت الى مسد سورة التوحيد قل الى احد
سورة الفلق قل الى حسد سورة الناس قل الى الناس والحمد لله رب
العالمين تمت بعون الله تعالى [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

الحمد لله على افضاله والصلوة والسلام على محمد واله وبعد
قد وصلت كتابة الاخ الاعز الفاضل المحقق الحاجى حسين
العالم العامل الحافظ لازال فى حفظ الحافظ وقد اشتملت
تلك الكتاب الرائقة الرشيقة على تحقيقات وتدقيقات
يدل على صحتها العقل والنقل من الايات الصريحة والروايا
الصحيحة وقد التمس من هذا الداعى تصديق تلك الافكا
وتحقيق ما تضمنته من الانظار فاجبته على وجه الاختصا
قوله نقلا عن الخصم لا يجوز تقليد الميت بل يجوز تقليد
المجتهد الحى والعمل بظنه اقول اما الدعوى الاولى فهى مسلمة
لا لكون القايل ميتا بل لكونه عاملا بالظن المنهى عنه وتارة يقول
الامام وتارة بغيره ويخلط بين الحق والباطل ويعترف كثيرا
بانه لم يجد فى المسئلة نصا وانما اجتهد فيها ونظر فى المدارك
التى وضعتها العامة اعداء الدين لتحصيل الظن وتارة
يقول هذه المسئلة فيها نص منقول عن اهل العصمة عليهم السلم
لكنها غير صحيحة باصطلاح العامة وبعض الخاصة وان يشهد
كثير من العلماء الامامية بصحتها وثبوت رواتها فانى لا اقبل
ذلك بل لا اعمل فيها بظنى وكثيرا ما يقول يجب على وعلى جميع اهل

الارض العمل بظنه حتى لو كان عندهم احاديث كثيرة لم اطلع عليها
لايجوز لهم العمل بها بل يجب عليهم العمل بظنه وظن امثاله الذين
ينبذون الروايات ذرو الريح الهشيم ويدعون ان من لم يعرف
المقدمات الستة والاصول الاربعة لايجوز له العمل بشيء وان حصل
له العلم واليقين منها ما بخبر متواتر او محفوف بالقراين بل يجب
ترك علمه ويقينه والعمل بظن من عرف تلك المقدمات بل يدعون
ما هو اعظم من ذلك مما لا يحتاج في ابطاله الى دليل لظهور فساده
وكله دعوى بغير دليل وان اله قول الميت قد كان حقا قبل موته ثم صار
باطلا بمجرد الموت فهذه دون اثباتها خرط القتاد ولم يوردوا لاثباتها
الا شبهة ضعيفة واضحة البطلان ظاهرة الفساد والاحاديث متواترة
بان حلال محمد حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة وهذا من
الضروريات فقول الميت اما من شريعته عليه وآله السلام فهو حق في حال
الحيوة والموت والا فباطل فيهما او محتمل فلا فرق فيه بين الحالين ١٦
الدعوى الثانية فقد قال بها العلامة والشهيدان والشيخ حسن والشيخ علي
والشيخ بهاء الدين لا غير وذكروا ان من عرف المقدمات السالفة يجب
عليه وعلى الناس العمل بظنه خاصة لا بغيره وان له الاستنباط في تحصيل
الظن من ظواهر القرآن وان لم يعرف ولا ناسخه او منسوخه او محكمه

او متشابهه عامها وخاصها مطلقها او مقيدها وان لم يعرف تفسيرها من جهة
الائمة عليهم السلام وان له العمل بالاجماع والخبر الواحد الخالي عن القرينة
وبالدلالات الظنية الضعيفة من الاخبار المتواترة والمحفوفة بالقرينة و
الخالية منها وبالاصل والاستصحاب وقياس المنصوص العلة والمفهومات
المشهورة المخالفة للترجيحات المنصوصة وغير ذلك من المدارك الظنية
بل يجب عليه وعليهم العمل بظنه وان لم يعلم منشاء ذلك الظن وقد صرح
باقي علمائنا من المتقدمين والمتاخرين ببطلان ذلك كله والاخبار
المتواترة صريحة في بطلان العمل بالظنون المذكورة في وجوب العمل
بالاحاديث المروية في الكتب المعتمدة التي الفها ثقات الرواة
واجلاء الامامية ونقلوها عن اهل العصمة عليهم السلام وفي وجوب
التوقف والاحتياط فيما لم يرد فيه حديث عنهم عليهم السلام مروي
في تلك الكتب ولم يورد احد من الاصوليين للدعوى المذكورة
دليلا الا الشيخ حسن في المعالم فانه استدل على وجوب العمل بظن
المجتهد المطلق بانعقاد الاجماع عليه وقضاء الضرورة به والجواب
عن الاول اولا بمنع حجية الاجماع اذ لم يورد لها دليلا قطعيا والاعتماد
على الظن في الاصول غير معقول بل بالدليل الظني الذي اورده
غير تام ولا سالم عن المعارضة بما هو اقوى منه وثانيا بمنع انعقاد

الاجماع هنا لمخالفة المتقدمين والمتاخرين وتصريحاتهم بذلك بطل
الكلام بتمامها ثالثها على تقدير انعقاد الاجماع وهو دليل ظني لا يجوز
العمل به في الاصول ورابعها انه ظني لا يجوز الاستدلال به على الظن اذ يلزم
منه الدور وخامسها المعارضة بمثله فقد نقل الشيخ في العدة الاجماع على خلافه
وهو مقدم لتقدمه وتواتر النصوص به وسادسها ان الاجماع عند
محققيهم انما يعتبر من العلم بدخول قول الامام ولا سبيل الى تحقيق
ذلك هنا وسابعها انه على تقدير ثبوت قول الامام هنا فالحجة قول الامام
عليه السلام لا الاجماع وهو على ذلك التقدير خبر واحد لا يعارض
المتواتر وثامنها انه على تقدير ثبوت قول الامام هنا فالحجة قول الامام
خلاف الآيات الصريحة ومعارضه من قول الائمة عليهم السلام موافق لها
فتعين المصير اليه للامر بالعرض على الكتاب وتاسعها انه على
ذلك التقدير موافق للعامة فتعين حمله على التقية والعمل بما عارضه
لعدم احتمال التقية ونظيره الاجماع على بيعة ابي بكر فقد دخل امير المؤمنين
عليه السلام ولم يدل دخوله على صحتها للتقية وهذا اقوى المرجحات المنصوصة
على تقدير وجود المعارض الصريح فكيف وهو هنا غير موجود الجواب
عن الثاني ان اراد بالضرورة البداهة فهو واضح البطلان لانه
من النظريات قطعا كيف وقد خالف فيه اجلاء علماء الامامية وقد

النصوص

النصوص بما يوافق قولهم وان اراد به لا محيص عنه ولا بد منه ففيه
ان الاحتياج اليه شديد ولا طريق غيره فبطلانه ايضا ظاهر لامكان
العمل بقول الامام المتواتر المحفوف بالقرائن ولو بوجوده في الكتب
المعتمدة ورواية الثقات له ونحو ذا ان كانت دلالته ظاهرة واضحة
والاحتياط في غيره وايضا يمكن ما ورد به والفرق بين الرواية بالعلم والظن
واضح والنص ناطق بالفرق والقياس باطل قوله نقلا عن الخصم لا
يجوز مراجعة كتب الحديث ولا العمل بها ولا ترجيح الاحاديث لغير
المجتهد اقول هذا الحكم دعوى يحتاج الى دليل والعمل فيها بقول
المجتهد يلزم منه الدور وكذا بالدليل الظني لما عرفت فلا بد من
دليل قطعي ولا سبيل لهم اليه والنص المتواتر صريح على وجوب الرجوع
في مثل ذلك الى رواة الحديث ليحكموا بما رووه من الحديث لا بغيره و
يرجحوا بالمرجحات المنصوصة لا بغيرها ولم يشترط فيهم شرائط الاجتهاد
بل كان اكثرهم خاليا من اكثرها بل قد نقلوا عن الائمة عليهم السلام
النهي عن اكثرها وبعضها لم يكن موجودا بين المسلمين في زمان النبي
والائمة عليهم السلام وبعضها لم يكن موجودا بين الشيعة بل كان مخصوصا
بالعامة واكثرها انما حدث في اواخر زمان المأمون لما اخذ كتب
الفلاسفة والملاحدة من خزائن بعض الملوك الكفار قوله استدلوا

بايانه فلولا نفر من كل فرقة طائفة **اقول** الاستدلال بهذه الاية
على العمل بظن المجتهد باطل مردود من وجوه **اولها** احتمالها للنسخ
والتخصيص والتقييد والتاويل وغير ذلك فتكون دلالتها ظنية وقد
تواتر النهي عن استنباط الاحكام من ظواهر القران قبل معرفة
احوالها من كلام الائمة عليهم السلام **وثانيها** ان دلالتها على هذا المطلب ظنية
لا يجوز الاعتماد عليها في الاصول فانهم ذكروا ان الايات الكثيرة والروايات
المتواترة في النهي عن العمل بالظن مخصوصة بالاصول وفيه ما لا وجه
له اصلا اذ لا مخصص وانما هو تقليد لبعض العامة فكيف يجوز لهم العمل
بدليل ظني المتن والسند في الاصول **وثالثها** [ورابعها] انه دوري لانه استدلال
على الظن بالظن وبطلانه واضح **ورابعها** [وخامسها] معارضتها بالايات الصريحة
في النهي عن العمل بالظن وتلك الايات واضحة الدلالة صريحة في المدعا
محكمة مؤيدة بالنصوص المتواترة الموافقة لمضمونها **وخامسها** [وسادسها] ان
ظاهرها لا يدل على مطلوبهم بوجه فان ادعوا دلالة باطنها احتاجوا الى تاويلها
حتى توافق مطلوبهم فهذا واضح البطلان وانما تدل على انه ينبغي ان
ينفر من فرقة المؤمنين الى النبي صلى الله عليه واله او الامام عليه السلام
فتدل على العمل بخبر الواحد عن المعصوم بالقرينة لان اطلاق الطائفة
على الواحد قليل جدا وكونه حقيقة غير معلوم بل الظاهر كونه مجازا لا يجوز

ان دلالتها ظنية نقلا تواتر النهي عن استنباط الاحكام من ظواهر القران قبل معرفة احوالها من كلام الائمة عليهم السلام **وثانيها**

المصير

المصير اليه سلمنا لكن الاستعمال الغالب اطلاقه على الجماعة فلا يجوز
العدول عن الاغلب سلمنا لكنه اسم العام لا يدل على الخاص فلعل المراد
الفرد الاخر **وسابعها** ان التفرقة نزول الاية لم يكن الى غير الرسول
صلى الله بل كان اليه لاخذ الحديث ونقله والعمل به لا لتحصيل الظن
بمقدمات الاجتهاد **وثامنها** انما المقدمات التي جعلوها جواز
العمل بالظن لم يكن شيء منها موجودا في ذلك الوقت ولا في زمن الائمة
عليهم السلام بين الشيعة فكيف يجوز حمل الاية عليه وانما كانوا مامورين بالعمل بالعلم
وطلبه **وتاسعها** ان التفقه بالمعنى الذي ذكروه اصطلاح حادث
قطعا وانما كان مستعملا بمعنى الفهم والعلم لا بمعنى الظن وقد ورد
في تفسيره ما قلنا حديث بل احاديث وكلام علماء اللغة موافق لما
ذكرنا **وعاشرها** ان الاجتهاد عندهم لا يجوز في زمان النبي صلى الله عليه واله
الا وقع منهم ولا من احد من اصحاب الائمة كما يعترفون به فكيف
يجوز حمل الاية على حادث بعد نزولها بنحو سبعمائة سنة لولا الشبهة و
التقليد **وحادي عشرها** ان ايات النهي عن العمل بالظن تدل على وجوب
العمل بعلم الطائفة المذكورة وتعينهم لا بظنهم وليس فيها تصريح بالعمل بالظن
ولا اشعار به فكيف يستدل بها عليه **وثاني عشرها** انه لا اشعار فيها ولا في
غيرها عند الانصاف باشتراط معرفة شيء من المقدمات التي اعتبروها

بل لم يكن وقت نزولها الا بعد مدة طويلة وسنين كثيرة احد
يعرف تلك المقدمات فكيف يجوز الاستدلال بها على اعتبارها
واين مطابقة الدليل للدعوى **الثالث عشر** انه يرد على الاستدلال
بها اعتراضات ومناقشات كثيرة مذكورة في بحث خبر الواحد من كتب
الاصول فظهر ضعف الاستدلال بها هناك وضعفه هنا بدلالة التي صحح
على العمل بالحديث المتواتر والمحفوف بالقرينة اذ لا اشعار فيها بانتفاء
القرينة والعلم المتيقن ماذكرناه وادلتنا العقلية والنقلية كثيرة ولا
منازع فيه ايضا من الامامية **قوله** استدلوا الحديث انظروا الى
رجل منكم قد روى حديثنا وعرف حلالنا وحرامنا اقول الاستدلال
به على جواز العمل بظن المجتهد عجيب غريب باطل مردود من وجوه
الاول انه خبر واحد وعندهم لا يجوز العمل به في الاصول **الثاني** ان
سنده ودلالته عندهم ظنيتان والظن ليس بحجة في مثل هذا المطلب
الثالث ان الاستدلال به دوري لما مر **الرابع** انه خبر واحد
معارض على تقدير دلالته المعنى الذي ادعوه متواترة فكيف يجوز
ترجيحه على معارضه **الخامس** احتمال التقية لموافقته لجميل العامة لو اريد به
ماذكروه ومعارض مع تواتر لا يحتمل التقية **السادس** لا تعرض فيه
لشيء من شرائط الاجتهاد فكيف يجوز ان يستدل به عليها **السابع**

انه

انه لم يكن احد من رواة الحديث جامعا للشرائط التي يعتبرونها
قطعا لانها في ذلك الوقت موجودة والموجود منها كان مخصوصا
بالعامة غير مستعمل بين الامامية لنهي الائمة عليهم السلام لهم عنها **الثامن** انه
دال على خلاف مطلب المستدل عنه لم يشترط فيمن امر بالرجوع اليه
الا رواة الحديث عن الائمة عليهم السلام ومعرفة احكامهم والحكم بها ولم ياذن
في الحكم بغيرها ولا بظن المستفاد منها بل قال فاذا حكم بحكمنا ه لعجب من
الاستدلال به على نقيض ما يدل عليه اخما ورد عنهم عليهم السلام النصوص
المتواترة الصحيحة بوجوب الرجوع الى رواة الحديث فيما رووه عنهم
عليهم السلام لا بظنونهم واجتهاداتهم وقد وردت ايضا احاديث المتواترة
في وجوب العمل بروايات الثقات وبالروايات الموجودة في الكتب
المعتمدة وظاهر ان هذين القسمين من خبر المحفوف بالقرينة وليس
بخال منها وقد تقدم ايضا ما يصلح للجواب منا **ورا** قوله استدلوا
بحديث حكمي على الواحد حكمي على الجماعة **اقول** ماذكروه مستفاد
من جميع الكتب المتقدمين واكثر المتاخرين اما الايات التي استدلوا بها
فبعضها دال على المطلوب وبعضها غير دال عليه الا بنص في تفسيره
وبعضها يحتمل الامرين والتفصيل يحتاج الى التطويل والله الهادي
الى سواء السبيل حرره محمد الحر عامله ربه بجنابه شيخ منكوره رحمه الله

ای کتاب حو مال
محمد علی

ای کتاب حو مال
محمد ع

در قضا حاجات

در بیان اثبات معاد و بیان مقدمات او و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای
امر عالم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد جسمانی است
و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد
شده است در معرفت قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن
و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد
و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب این دو تضلیل
باب باب ایراد و تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین
انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام
منقولست که هرچه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل
شما بدان نرسد بظاهرش اقرار نمایید و رد و انکار مکنید شاید ما
گفته ایم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است
و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری
از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی
آمده است اول عود و رجوع بجایی یا بجایی که از آن منتقل شده باشد
دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بجساد

برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر
یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی
میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن
و اگر از سعدا باشند و معلوم و کمالات که در دنیا اکتساب نموده اند مبتهج
و مسرور باشند و اگر از اشقیا باشند بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه
که در نشأه کسب کرده معذب و مغموم باشند و فلاسفه همین معاد
قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت
میکنند و معاد جسمانی اینست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر
ارواح باین بدن متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل
بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و باتش
جسمانی معذب شوند گردند و این از ضروریات دین اسلام است
بلکه اتفاق جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند
و اکثر کتابهای آلهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید
که اکثر آیات آن درین معنی صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه
عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را
آورد بنزد حضرت رسول صلعم و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو گوی
که خدا در قیامت این استخوان پوسیده را زنده میکند حضرت فرمود بلی

وتورا زنده میکنند و داخل جهنم میکردانند پس این آیه کریمه نازل شد
وضرب لنا مثلا ونسی خلقه و چنانچه بعد ازین ان شا الله تعالی مفصل
مذکور خواهد شد و شکی نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است
و مستلزم انکار قران مجید و انکار حضرت رسول و ائمه ع اهل بیت
چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع
کردن میان ایمان بانچه پیغمبر آورده است و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه
حکما انکار این معنی نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند
و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد
در انها تامل کند میداند که محل شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی
از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئله غامضی
که محل انظار و افکار جمیع عقلاست دعوی بداهت کرده اند و کسی
که باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته
خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی ع بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام
و ایمان و یقین دارد و بانکه قول بحشر جسمانی و توقفی بر تجویز اعاده معدوم
ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد ان شا الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین
خاصه و عامه تبعه و قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن
باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت

کارواح با بدن بر میگردد و به بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات
روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی
هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه
معاد جسمانی از جمله اموریست که واجب است اعتقاد بآن و منکر آن
کافر است و معاد روحانی یعنی التذاذ بعد از مفارقت بدن و تالم
او بلذات و آلام عقلی تکلیف تعلق نگرفته است و اعتقاد بآن
و منکر آن کافر نیست لا معنی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن و فخر
رازی در بعضی از تصانیف خود گفته است اما قایلون بمعاد روحانی
و جسمانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند
عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت
اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات و جمع میان این
دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با استغراق
بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود
بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق آن در استیفای این لذات
جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا
که ارواح بشری درین عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت
کرده اند از بدن بسبب ترک و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت

کردند قوت این نزاع هم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد
وشبهه نیست درانکه اینحالت اعلای درجات کمالات واقصای
منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع
بین النقیضین است بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه
شیخ ابو علی در شفا و نجات بدل گفته است وهرچند که در کتاب
معاد ونفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوی
مذاهب است ومنافاتی میان لذات جسمانی و روحانیت واحادیث نیز
دلالت برین دارد چنانچه عیاشی وغیر آن از امام زین العابدین ع
روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند وداخل شوند
دوستان خدا در منازل ومساکن خود وهر مؤمنی از ایشان بر تخت
خود تکیه کند وخدمتکاران بر دور او باشند ومیوه ها آویخته باشند بر سر او
وچشمه ها بر دور او بجوشش آید واز زیر قصر آن نهرها جاری شود ومسندها
برای او بگسترانند وتکاهای [illegible] برای او بگذارند وخدمتکارها
متعدد از برای او بگذارند وهرچه خواهش کنند خدمتکاران برای او حاضر
گردانند پیش از آنکه از ایشان بطلبند وحوریان سیاه چشم از باغهای
بهشت بسوی او بخرامند ودر این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد
خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من واهل بیت من

واهل طاعت

واهل طاعت من وساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شمارا
بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند که ای پروردگار ما
چه چیز بهتر می باشد ازین نعمتها که ما داریم در جواب رحمت خداوند
کریم گوید خوشنودیم پس چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند
بلی ای پروردگار اما رضای تو از ما ودوست داشتن تو مارا
بهتر است از برای ما وخاطر ما بآن شاد تر است پس حضرت این آیه را
خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن وزنان
مؤمنه را وباغها وبهشتها که جاری میشود در زیر آن نهرها وهمیشه
در آنها خواهند بود ومسکنها ومنزلهای خوشبو ونیکو و درجات عدن
ورضا وخوشنودی از جانب خدا بزرگتر است ازینها اینست
فوز عظیم وسعادت بزرگ وکلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حق تعالی می فرماید که ای بندگان صدیق من تنعم
کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن تنعم خواهید کرد در آخرت
وظاهرش اینست که باصل عبادت تنعم خواهید کرد ملا نه بر وجه تکلیف
بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی ومناجات او

وتحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را
در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری از برای او باشد
آنچه نفس او خواهش کند و دیده انسان لذت برد و آنچه بخاطر این
خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا گردانیده است از برای او از کرامت
و مزید و قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلعم
روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان
برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن وصوتی که جن و انس نشنیده
باشند نه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی
و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت
وحی میکند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت و ذکر
من شده اند و رود و ترک کرده اند پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا را
نشنیده باشند و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله عقاید گفته است
اهل بهشت چند نوعند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه
و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی از ایشان تنعم میکنند بانواع خوردنیها

و آشامیدن

و آشامیدن میوه ها و تحفها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن
بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت
می برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه
خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود
بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان
عبادت خدا میکنند بامید ثواب پس این عبادت تجارانست و صنفی
از ایشان عبادت میکنند خدا را از ترس آتش پس این عبادت
غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او
پس این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح
این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت استلذاذ بماکول و شرب و مناظر
و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهای که مطبوعند
بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست
در بهشت از بشر کسی که لذت بیابد بغیر اینها و قول کسی که در بهشت
بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و
آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است
از دین نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند
در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی

تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است عاملان بر عمل بوعده
اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این امر قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا
شهادت میدهد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه درین
باب تقلید کسی کرده باشند که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی
کرده باشند مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمه مبتنی است در احادیث معتبره
این مضمون بنظر رسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقاً از لذات جسمانی
متلذذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد او و رده است دلالت
بر مدعای او نمیکند از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ
منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند هم چنانکه
در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمی باشد و مع هذا
از نعمتهای آن لذت می یابند بلکه ممکنست که ایشان را در ضمن التذاذ
بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که متلذذ بلذات جسمانی را
مراتب و درجات بسیار و بحسب اختلاف احوال بهشت بعضی مانند بهایم
در باغهای بهشت می چرند و مثل حیوانات نعمتهای او را صرف می نمایند
چنانچه در دنیا لذت می یافتند با آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال
بهره نداشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از آن جهت می خواهند
که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان مهیا کرده است

پس از نفحه گل و ریحان بوی لطیف خدا و نفحه رحمان را استشمام می نمایند
و از هر فواکه و طعام طعم رحمت بی غایت او را می یابند و هم چنین سایر
نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت
دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی غالب بهشت روحانیست
هم چنانکه صورت عبادات در دنیا غالب محبت و معرفت و اخلاص
و سایر کمالات عبادت است پس کسی که در دنیا بجسدی بی روحی
از عبادت قناعت کرده اند در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی را
لذت نمی یابد و کسی که در دنیا بروح عبادت را فهمیده است و لذات
چشیده و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص
و خضوع و خشوع است در عاشق عبادت گردیده است و سایر آداب
ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی
نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة
و کتاب بحار نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو
ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه
می نماید که باعتقاد متکلمین صریحترین آیاتست قال سبحانه و ضرب
لنا مثلا و نسی خلقه و سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد
و فخر رازی گفته است در این آیات غرایب بسیار هست بقدر الطاقه

ذکر میکنیم پس میگوییم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا تمسک بدلیل بلکه
شبهه نیز نشده اند واکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند
واکثر چنین اند و بسیاری از آیات برین دلالت دارد مثل این آیه
قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها
در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشد پس این انکار بمحض استبعاد
بود حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود ونسی
خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک
و از نطفه منتن بهمة الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت
صورت و قوام از برای ایشان مقرر کرده ایم و اکتفا باین نکردیم
بلکه درین اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست
از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده
و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند
چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمیکنند که غریب تر است
و تخصیص ایشان استخوانها را بذکر از برای آن بود که از حیوانات
دورتر است و وصف کردن آنرا بپوسیده شده و ریزه شدن باعتبار آنکه
کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است
و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت الخداوندی

که اینها را

که اینها را بر میگردانند پس فرمود که از برای ما مثل میزنند باستخوان پوسیده
یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده اند و فراموش کرده است
خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو
زنده میکند اینها را آن خداوندی که اینها را از کتم عدم بوجود آورده
در اول بار و او بهر خلق علیم و داناست و هیچ امر بران مخفی نیست
و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگرچه آخر خرش باز باستبعاد
بر میگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند
پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بران کردند و حق تعالی
اشاره بجواب این شبهه کرده است باآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود
و معدوم مطلق بود و او را آفریدن هم چنین او را بر میگرداند
هرچند او را معدوم شده باشد و شبهه دوم اینست که میگویند که کسی
که اجزای او در مشرق و مغرب عالم باشد و پراکنده شده باشد
و بعضی از اینها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو
آن اجزا در کونه ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود از این
بعیدتر است آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن

مأکول
آکل شود اگر در حشر بر گردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن
از هر صرخلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است
وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و وجهش آنست که در آکل اجزاء اصلیه هست
که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد
و در مأکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسان انسانی را بخورد
و اجزای اصلیه مأکول و اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلیه آکل
آنها که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهم
بهر عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع
میکند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن میدمد و جمع میکند اجزای
اصلی مأکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزای که ببقاع
و اصقاع متفرقه شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع
میکند پس حق تعالی دفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده است
الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ یعنی الخداوند
که از درخت تر که ضد آتش است و برآرنده آتش است آتش سوزنده بیرون
می آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه می باشند یکی را

مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی
ازین دو درخت بر یکدیگر می سایند و از آنها آتش ظاهر میشود
و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما ازین دو درخت
بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ
وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ پس ناگاه شما می افروزید آیا نیست آنکسی
که آفریده است آسمانها و زمین ها قادر بر آنکه خلق کند مثل
ایشان را بلی قادر هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا
امام فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی حرکت
از بدنی که دیده می شود و حیاتی که در اعضای آن ساری شده و آن
لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکنند
زیراکه بعید بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن می چکد عجیب
تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنند خلق جسمش را پس خلق
آسمانها و زمین یا بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق
اشاره است بآنکه قدرت او کامله است و العلیم اشاره است بآنکه
مؤلف
علم او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتملست بر برهان
عقلی که بر اثبات معاد هم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا شما گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از آن صادر نمیشود و کارهای آن همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین را و حیوانات را و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشاء دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشاء فانیه منافع این نشاء که مملو و ملوث است باضعاف آن از کدورات جسمانیه و روحانیه و معایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای او خلق کنند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی بنزد او حاضر سازد و هر لقمه که بردارد

چندین زنبور بر دست و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع است بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را نمی پسندد و منع میکنند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها کشیدی ترا بمناصب بلند عظیم سرافراز میکنیم و انعامات جزیله بتو میدهیم و چند روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را استایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دویم

در دفع شبهه های معاد جسمانیست و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول درین باب هست و آنچه اکثر محققین قایل شده اند اینست که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو جوهر و حقیقتند که میان ایشان با غایت اختلاف نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلقت دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلیت و هر کدام را اثر و علتیست که آن دیگر را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و پوشیدن و گفتن و خابیدن و ربو کردن و امثال اینها است

با این اعضا و قوای ظاهر و لذت و المش در حصول کردن و استکمال ایمانیات و علوم
و صفات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان
گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه آن افعال جزئی حتی که از بدن
و اعضای او صادر می‌شود مثل دیدن و شنیدن تا هم کار روح است
و بدن و اعضا برای اینها آلتی چند اند چنانچه می‌گوی من دیدم بچشم
و شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات
تو همانست و این افعال فعل اوست و این اعضای قوی هم آلات
اویند مثل کتابت که قلم می‌نویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست
و بعضی گفته اند که از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن
و آشامیدنست با هم اعضای ظاهره چنانکه از احوال خواب ظاهر است
که بدن و قوای او هم بی‌خبرند و بدن در جای خود در خوابست و روح
برای خود می‌آید و میرود و شهر بشهر سیر کرده و میگوید و می‌شنود و هم کار
میکند اما درین کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت
روح است و بدن بمنزله اوست و بعضی گفته اند روح در بدن مانند چراغ
در فانوس و نور و روشنی هم از چراغ است و فانوس پرده ظلمت
اگر چراغ را بی فایده روشن نماید مشاهده ضیای جمالش را توانید دانست
و اگر روح را بی بدن ملاحظه نماید قدر و کمالش را تواند شناخت

دانوقت

دانوقت میداند که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش
چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج بفانوس
و نهانست و بیمار تا نحیف و رنجور است لحاف و پوشش او را فرض است
و شعل آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج بپرهیز از نسیم
بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که روح مومن در بدنش مثل جوهر است در صندوق جوهر که چون جوهر را
برداشتند صندوق را می‌اندازند و اعتنا بشان آن نمیکنند و در
کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که
سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهری دیگر بخواب
می‌بیند فرمود روح مثل آفتابست که مرکزش در آسمانهاست و شعاعش
در جهان پهن شده است و ایضا در بصائر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که روح ممزوج به بدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل
سرپوشیست بر بدن که محیط است با آن و حاصل خلاف در روح باین
بر میگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است
آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارتست
از این هیکل محسوس دویم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول
عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه هم می‌باشد که زیاد و کم و تغیر و تبدل می‌شود

دلش آن که اشاره الیه است و باناد بعض و آن اجزای اصلیه است و مدار حشر
و ثواب و عقاب بران نیست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده‌اند
و برای این قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح اینست
بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی می ماند در قیامت
محشور می شود و از اجزا است چنانکه بعد ازین ان شاء الله مذکور خواهد شد
و آنها که جسم نمیدانند و عرض جسمی نمیدانند اقوال ضعیفه دارند که قابل
نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای
معتزله و غزالی و راغب صفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی
گفته اند که در آخر عمر ازین مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمة و بعضی از متأخرین گفته اند که از بسیار از اخبار این معنی
مستفاد می شود و فقیر حدیثی صریحی درین باب ندیده ام و اگر بعضی
از اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم
باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی مجرد گفته اند اگرچه تمام نیست
اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی شده است ظاهرا دلالت
میکند برانکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح
و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و متشکل شدن بولد
السلام و امثال اینها که دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند

انها را

انها را الجسد بمثالی اجساد بدل و هم چنین احادیث خلق ارواح پیش
از اجساد بودن آنها بر روز عرش دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل
کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت
بعیدست پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف
نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانچه خدا را نمیتوان
شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صلعم فرمود ساکت شوید
از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که تکلف
مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما نکرده اند که با باشید بر خلاف
حق قایل شوید و معذب شوید نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول ببقای
روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است
باوجه و ممکنست بر وجهی باشد که صاحب صحایف الهیه و جماعت
دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات
و از خطایر قدس و مجامع انس و در این بدن از باب چراغ است
در غرفه اثر ضوء نورش میرسد بجمیع اجزاء بدن و [illegible]
آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملایکه و دیگر
اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ می
ماند چنانکه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت

صادق علیه السلام سوالات کرد و بعد از جواب مسلمان شد از جملهٔ آنها
پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت
فرمود میرود و برنمیگردد گفت چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت
مردن که روح مفارقت کند برنگردد حضرت فرمود قیاس را درست
نکردی زیرا که اجسام پنهانست و اجسام با عیانها قایلند مانند
سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری زدند از آن آتش
می گیرند و چراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است
و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیق است که بر آن قالب
کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستی
که آن خداوندی که خلق کرده است جنین جنینی را در رحم از آب صافی
و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و
دندان و موی و استخوانها و غیر این ها و بعد از موت زنده میکند و بعد
از فنای آن برمیگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود که در دست
ملکی است که او را قبض کرده است تا او را بزمین بسپارند گفت
آیا روح بعد از آنکه از قالب در آید پراکنده می شود یا باقی می ماند
فرمود که بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت
همهٔ اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی می ماند و نه محسوسی پس

برمیگرداند

برمیگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار
چهارصد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در ما بین نفخ اول است
تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است
و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکنند
پس ممکنست که روح نیز از ین قبیل باشند و اگر در آسمان باشد چنانچه
از بعضی روایات مستفاد میشود ممکنست که تعلق گیرد بروح حیوانی
که در بدن ساریست و از قلب منبعث می شود و ممزوج روح حیوانی
تعلق او از بدن برطرف شود بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند
و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکنست که چون
روح محتاج با آلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن
تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش
در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقادات اینست که جسد مثالی در حال
حیوة نیز هست و با آن باندازهٔ این بدن در میان آن یا خارج
از آنست و چون نفس ضعیفه قدرت تصرف تمام در هر دو ندارد
در حال حیات در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب
تعلقش ببدن مثال بیشتر می شود و با آن بدن عروج بسموات میکند
و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند

ونفوس مقدسه با ملایکه علویه محشور می شوند و الهامات ایشان باو میرسد
واگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور می شوند و بمقتضای
و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان
میرسد و بعد از مرگ تعلقش به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب
و عقابش با آنست بلکه محتملست که بعضی نفوس قویه مثل نفوس
انبیا و اوصیا تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس
در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار
باسانی میتوان شد و بنا بر قول بتجرد روح و قول بجسد مثالی ضرورت
و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان انها در غایت اشکالست
و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار حشر و ثواب
و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد
و از بدن زید به بدن عمرو منتقل میشود و یا به بدن حیوان تعلق می گیرد
و در این نشاه است و دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است
و ارواح را قدیم می دانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان بپیغمبران
ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند
نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست

که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بصحرای نجف رفتم که انرا وادی
السلام میگویند حضرت در انجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند
من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم
و برخواستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر
المؤمنین می ترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی استراحتی
بفرمای فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم
گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان
صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا
که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم که بدنهای ایشان
انجا حاضرند یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی
نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر انکه روحش را میگویند ملحق
شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر
از ابو ولاد منقولست که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم
که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز اند
که در دور عرش می باشند فرمود نه مؤمن نزد خدا عزیزتر و کریمتر است
که روحش را در حوصله مرغ کنند ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل
این بدن که داشته اند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است

که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته یکدیگر را می شناسند و از
یکدیگر احوال می پرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح
مؤمنان سوال نمودند فرمود در بهشت می باشند بصورت ابدان شان
اگر بینی می شناسی و میگوی فلانیست که در دنیا دیده ام و در بعضی از
اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا
و در بعضی در بدنی مثل بدن دنیا می باشد و این با احوال روح بود
که مذکور شد اما احوال بدن بدانکه مردم در تفرق و اتصال جسم
مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی صورت
جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود
میگویند صورت جسمی بصورت نوعی دارد معدوم میشود و هیولی
باقی می ماند و صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد
و محقق طوسی رحمة الله و خواجه نصیر رحمة الله و بعضی حکما بهیولی
قایل نیستند میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال
و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود
بلکه عرضی از انکه که اتصال باشد برطرف میشود و انفصال عارض
آن میشود بر عکس و این قول بسیار رتبتین است اما دفع شبهه
استحاله اعاده معدوم بمحض این مشکلست و اکثر متکلمین خاصه

وعامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لایتجزی قایل شده اند
و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی از جسم
باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه برین اقوال مطلع شدی دانستی
که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد
و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع اعاده
معدوم است و بنابر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است
زیرا که بنابر مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید
معدوم شود و اعاده بعینه که اجزا عود کنند بدون اعاده معدوم
نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند که باختیار این قول
تفصی از اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است
که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص
باقی نمی ماند و هر چند صورت و اجزا باقی نمانند در عود شخص بعینه
ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا
بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قایم است
باجزای اصلیه او که مخلوقست از آن و آن اجزا باقیست در مدت
حیات شخص بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص
معدوم نمیشود و بنابرین اگر بعضی از عوارض غیر تشخص معدوم شود

و غیر آنها بجای انها بر کردد و قدح نمیکند از انکه شخص بعینه باقی باشد
چنانچه عامه از رسول خدا صلعم روایت کرده که پرسیدند از انحضرت
که میت جسدش می پوسد و کهنه میشود مکر استخوان منتهای
صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق ع
روایت کرده است که پرسیدند از انحضرت که میت جسدش می پوسد
فرمود بلی و باقی نمی ماند کوشتی و نه استخوانی مکر طینتی که ازان مخلوق
شده است که آن نمی پوسد و باقی می ماند در قبر مستدیر تا مخلوق
شود ازان چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این
مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنا برانچه
دانستی که دلیل بران قایم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است
و در اثبات معاد جسمانی اشکال نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام
جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع اعاده نیست چنانچه مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و اگر قایل بامتناع باشد نیز ممکنست قول بحشر جسمانی
بانکه کویم در اعاده اشخاص که در شرع واقع شده است همین بس است وارد
که ازان ماده بعینها یا ازان اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی
که شبیه باشد بان شخص در صفات عه و عوارض که بحیثیتی
که اگر او را ببینی بکویی که آن فلانست زیرا که مدرک لذات

والالام روح

والالام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میکویند آدمی را از وقتی
که روح دران دمیده میشود تا هنکام پیری که همان شخص است هرچند
تبدل شود صورت و هیات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها
بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میکویند شرعا
و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از و صادر شود
در پیری از و استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی کناه کرده باشد
و آقا در پیری دست بران بیابد او را تادیب کند نمیکویند که بران
ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار
اینست که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است
عقل تجویز تعذیب او میکنند و ظلم نمی شمارند و هم چنین بعد از صورت
زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و خصوص دلالت نمیکند مکر برانکه
آن شخص بر میکردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف برانکه آن شخص است اما چنانکه
حکم میکنند بر یک آب که در دو ظرف بریزند که این همان آبست که
در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هرچند قایل بهیولی باشند
فاطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق
حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب
نجس که یک قطره ازان بردارند و در بعضی از آیات و اخبار و اشعار

با این هست چنانچه حق تعالی فرموده است اَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلٰی اَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها
و زمین ها را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را
و باز فرموده در وصف عذاب اهل جهنم کُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهٰا لِیَذُوقُوا الْعَذٰابَ یعنی هرچند بریان میشود
پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن
از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان
کافر مانند کوه احد خواهد بود و از احادیث خاصه و عامه در احتجاج
شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیه الرحمة روایت کرده اند
که ابن ابی العوجای ملحد از حضرت صادق ع سوال کرد از آیه بدلناهم
جلودا غیرها و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که او را عذاب میکنند
حضرت فرمود وای بر تو این هم آن پوست است و هم غیر آنست ابن
ابی العوجا گفت مثلی از برای آن از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل اینست
که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بریزند میتوان
گفت همانست و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا ممتنع گرداند
مردم را بوجود تو و باین مراتب احوط و ادنی اینست که تصدیق نمایند

آنچه را

آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است از خصوصیات آن
و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند
بتفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد
و در آن معذور نباشند چنانکه سابقا مذکور شد **فصل سیم** در اقرار فصل ٣
بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است **اوّل** آنکه
اقرار باید کرد که هر زنده غیر ذات مقدس ایزدی البته او را مرگ
می باشد چنانکه حق تعالی فرموده است که کُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ
و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت جعفر صادق ع
که آنحضرت را تعزیه بگوییم باسمعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او
و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر خود را باو داد و فرمود
اِنَّکَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَیِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد
و فرمود که کُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین
خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمانها بمیرند تا آنکه
تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل
و میکائیل پس ملک موت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا
از او بپرسد و گوید که مانده است او گوید که پروردگارا خود بهتر میدانی

و کسی باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل
پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل که بمیرند پس ملک موت گوید
که پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر
و مقرر کرده ام بر هر نفسی که دران روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت
و نزد حق تعالی بایستد از و سوال که که مانده است گوید پروردگارا نمانده است
مگر ملک موت و حملهٔ عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند
پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس ندا
رسد که که مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است
پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد انگاه زمین و آسمانها
بدست قدرت خود بگرداند و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار
میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملکوت
اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح کرده است
و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو
می سپارند و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد
زیرا که در بعضی از روایات و آیات قبض ارواح را بخدا نسبت
داده اند و در بعضی نسبت بملکوت و در بعضی نسبت بملائکه داده اند
اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند

وبعضی

وبعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او هم را بحق تعالی عرض
می نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که جناب اقدس الهی
از ان عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه
او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است
رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا
برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است
قبض روح او را ملائکهٔ رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است
ملائکهٔ عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوان چند
از ملائکهٔ رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان
فعل اوست و هرچه ایشان بعمل می آورند منسوب باوست
پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند
و ملائکهٔ اعوان او قبض میکنند و در روایت فرموده که حق تعالی
تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد از خلق خود موکل میکند هر کرا خواهد
بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل می گرداند بمخصوصان خلق خود
و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و هم چنین نیست که صاحب علم هر علم را
برای مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف
استند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی را ندارند

مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل او را و اعانت او را
بر فهم آن از خاصان اولیای او و تو را همین بس است که بدانی که خدای
عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که
میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف
اشعاری هست بآنکه حضرت سایر ائمه ع نیز قبض ارواح می نمایند
یا مدخلیتی در آن دارند بامر الهی و از برای منافقان و ضعفاء العقول
تصریح بآن ننموده اند چنانکه در بعضی از خطبهٔ غیر مشهور فرموده است که منم
محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور
ایمان اجمالی کافیست و لیکن تفحص از تفاصیل آن ضرور نیست
و از حضرت صادق ع منقولست در جمع میان آیات که ملک موت
اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که بسیار والیان داشته باشد و بهر جا
بکاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او
از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملکوت خود قبض نموده
از آن قبض می نماید و در احادیث معتبره بطرق بسیار وارد شده است
که حضرت رسول صلعم ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه
قبض روح میکنی همهٔ ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند
و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و در روایت

مؤلف

دیگر فرموده که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما
گذاشته باشند و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد
و دنیا نزد من از بابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف
که خواهد بگرداند چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تفحص این تفاصیل
ضرور نیست اما نفی ملکوت نمودن و تاویل کردن بقوای بدنیه یا بنفوس
فلکی یا بعقل فعال چنانکه حکما میکنند کفرست و بدانکه خلاف است که آیا
روح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر چون نص
صریحی درین باب بنظر نرسیده است تفکر در آن ضرور نیست و مجمل
باید دانست که حیوة و موت همهٔ حیوانات بقدرت حق تعالی است و او
محیی و ممیت همه است و می تواند که ملک موت قبض کند یا ملک دیگر
و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست
که ارواح آنها نیز محفوظ بمانند تا روز حشر چنانچه بعد ازین مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی دویم آنکه اقرار باید نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره
وارد شده است از سکرات مرگ و شداید آن و کیفیات آن و حاضر شدن
رسول خدا صلعم و ائمه هدی ع در وقت قبض روح هر شخصی مؤمنان برای
بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان
و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و از برای

ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان
نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحوست و حضور
ایشان در جسد اصلیت یا در جسد مثالیت چنانچه سابقا اشعاری
بران شد زیرا که تفکر در اینها موجب استیلای شیطان و وساوس
او میگردد و احادیث درین باب متواترات و شعر حضرت امیر المؤمنین ع
که بحارث همدانی خطاب کرد نزدیک بتواتر است یا حارث همدان من
یمت یرنی من مؤمنا او منافقا قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که
می میرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث
معتبره بسیار از حضرت صادق علیه السلم منقولست که چون هنگام وفات
مؤمن میشود حق تع دو باد برای او می فرستد یکی منسیه و دیگری سخیه
پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و سخیه پس او را بجان مردن
و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند
با و میگوید که ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق
بخلق فرستاده است که من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو
مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل می شود از برای
رسول خدا صلعم و امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه
ایشان پس باو میگویند اینهایند رسول خدا و امامان تو که تو رفیق

ایشان خواهی بود پس چشم می گشاید و ایشان را می بیند و منادی او را
ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی حضرت فرمود
یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او برگرد
بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود و
مرضی و پسندیده باشی بثواب خدا پس داخل شود در میان بندگان من
یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شود در بهشت من پس در انوقت
هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از انکه روحش کشیده شود و ملحق شود
بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نیست که بمیرد هرگز تا رسول
خدا صلعم و امیر المؤمنین ع را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را دید
بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرة و هر دو
می آیند و رسول خدا صلعم نزدیک سر او می نشینند و علی علیه السلم نزدیک
پای او می نشینند پس حضرت رسول صلعم سر را نزدیک گوش او می برد
و میگوید بشارت باد ترا منم رسول صلعم من بهترم از برای تو از انچه
گذاشته در دنیا پس حضرت امیر ع بر میخیزد و سر را نزد او می برد
و میگوید ای ولی خدا شاد باش که منم علی ابن ابی طالب که او را
دوست میداشتی و درین وقت نفع بتو میرسد پس فرمود که این در

کتاب خدا است الَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیوةِ
الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ لَا تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ
یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است
بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و اینست فوز عظیم و در روایت
معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین
حاضر میشوند و حضرت رسول خدا در دست راست می نشینند و حضرت
امیر المؤمنین در دست چپ و حضرت رسول باو می فرماید آنچه امید داشتی
در پیش روی تو است و آنچه می ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری
بهشت را بروی او بگشایند و بگویند که این منزل تو است در بهشت
اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم
گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش سفید می شود و
پیشانیش جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده می شود و بینی او
دراز می شود و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش
بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت
میکند پس روح با دوست و او را غسل میدهند با آنها که غسل میدهند
و میگردانند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند
و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش الجماعت

بیرود

بیرون دوار ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند
و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است
از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو بر میگردانند
از سر او تا کمر او و از او سوال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حقه
چون جواب گفت دری بهشت را برای او می گشایند پس داخل میشود
بر آن در قبر از نور بهشت و خنکی و بوی بهشت و ایضا بسند معتبر
روایت کرده اند از آنحضرت که خطاب بشیعیان نمود و فرمود
بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول می کند و شما را می آمرزد و بغیر چون
جان مؤمن بحلق او می رسد شاد و خوشحال می شود و می بیند آنچه موجب
روشنی چشم او است و چون محتضر می شود حاضر میگردد نزد او رسول خدا
و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر المؤمنین ع
می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود او را
دوست بدار و رسول خدا ص بجبرئیل گوید که این خدا و [illegible] رسول
و اهل بیت را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل
بملک موت می گوید که این دوست میداشت خدا و رسول خدا و اهل
بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک
موت نزدیک او آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که بآن

کردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی بآن
از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبرای در زنده کانی دنیا گوید
بلی پرسیدم که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب
ملک الموت گوید راست گفتی آنچه از آن می ترسیدی خدا ترا از آن نگاه
دارد آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح
رسول خدا صلعم و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را
قبض میکند برفق و مدارا و آسان پس کفن و حنوط او را از بهشت
می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زرد از حلهای
بهشت برو بپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای
بهشت بر او بگشایند و از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ
بقدر یکماه راه بگشایند و گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله
خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم
و پروردگاری که بر تو خشمناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را
در بوستانهای بهشت و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد
از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان
تا وقتی که قایم ما آل محمد ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند
باو تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا صلعم

و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت حاضر شوند نزد او پس علی ع
حاضر شود نزدیک او و گوید بحضرت رسول صلعم که این دشمن با اهل
بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا صلعم بجبرئیل گوید که این دشمن
خدا و رسول خدا است و دشمن اهل بیت رسول بود او را دشمن دار
و جبرئیل ملک الموت را گوید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود
او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک الموت
نزدیک او رود و گوید که ای بنده خدا آیا در زنده گانی دنیا
گرفتی چیزی را که گردن خود را از عذاب خداوند را آوری و گرفتی
برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری
گوید نه ملک الموت گوید بشارت باد ای دشمن خدا بغضب خدا
و عذاب او و آتش جهنم و آنچه می ترسیدی بآن رسیدی پس جان
او را با نهایت عنف و دشواری از بدن او بکشند و موکل میگردانند
بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند
و از روح او متاذی می باشند و چون او را در قبر میگذارند دری
از درهای جهنم بر روی او می گشایند در قبر داخل میشود بر آن زبانه
دوزخ و بوی بد جهنم و احادیث درین باب بسیار است باید مجملا
بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص تفصیل نماند تفاصیل آنها

نباشد **فصل چهارم** در احوال عالم برزخ است باید که تصدیق کرد
بعالم برزخ و ثواب و عقاب او و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن
چنانچه سابقا مذکور شد بسوال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین
موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر میگذارند دو ملک میآیند
از برای سوال و حق تعالی روح را باو بر میگرداند تا سر تا کمر و او را می
دارند و سوال میکنند و جمعی را که ازیشان سوال میکنند بعضی ازیشان را
بعد از سوال در راحت و نعمت و بعضی در عذاب و شدت
و سوال و ضغطه وقت قبر در این بدنست و سایر امور برزخ
با روح و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود

فایده اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست
در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و روایات متکاثره و اخبار
متواتره مذکور است حق تعالی می فرماید گمان مکن که آنها که کشته شده اند
در راه خدا مردگانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی
داده می شوند و شادند بآنچه خدا باو عطا کرده است از فضل خود و شاد
میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب
ایشانند بآنکه خوفی برایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود
در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی

ازیشان

ازیشان را مرگ گوید پروردگارا مرا برگردانید بدنیا شاید عمل شایسته بکنم
در آنچه گذاشته ام از عقب خود از مال دنیا پس فرموده نمیتوانند شد این حرفیست
که این کلمه ایست که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی هست
تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طریق
عام و خاصه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن تعلق میگیرد
ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است
و بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شده و شیخ مفید
بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت
حضرت صادق ع بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان
بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبزی می باشند
گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا ازین چون وقت مرگ
او میشود می آید نزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و با ایشان
ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا
بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد
برای رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و هرکه با ایشانست
و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند
پیغمبرش را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت شهادت

شهادت میدهد باین و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا علی و فاطمه
و حسن و حسین ع و هرکه با ایشانست از ملائکه چون حق تعالی قبض
روح او نمود می‌برند این روح را بسوی بهشت در صورت مثل آن صورت
که در دنیا داشته و می‌خورند و می‌آشامند پس مرده که تازه بنزد ایشان
میرود می‌شناسند ایشان را بآن صورتها که در دنیا داشته‌اند و ابن بابویه
در امالی از رسول خدا صلعم روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج
گذشت بر مرد پیری که در زیر درختی که نشسته است و کودک بسیار
بر دور او بودند حضرت فرمود که ای جبرئیل این مرد کیست فرمود که این پدر
تو حضرت ابراهیم است فرمود که این اطفال که بر دور او بند کیستند
گفت که اینها اطفال مؤمنان اند که ایشان را غذا میدهد و علی ابن ابراهیم
از حضرت صادق ع روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنات
تربیت میکنند فاطمه علیها السلام مؤلف گوید که این سه حدیث احتمال
تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در این
باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است
مانند احادیث نمودن حضرت امیرالمؤمنین ع و رسول خدا صلعم را با بو بکر
در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را علیه السلام با صحابه خود
و دیدن حضرت امیر حضرت یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن

مؤلف

حضرت

حضرت صادق و حضرت باقر ع را و امثال اینها در کتاب بصائر الدرجات
و غیر او بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال جسد اصلی
بر دارند چنانکه شیخ مفید رحمة الله علیه و جمعی از متکلمین و محدثین
امامیه قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا
بجسدهای اصلی معاودت می‌نمایند و ایشان را بآسمان می‌برند
و دیدن حضرت رسول ص ایشان را در شب معراج بر این حمل کرده‌اند
و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد
اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار
فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت فدای تو گردم
من جامه خود را زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت
مؤمن یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمن و یا او هم نشینی کردن اصبغ
بن نباته گفت تربت مؤمن مؤمن را دانسته‌ام که بوده و خواهد بود
مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود که ای پسر نباته
در این صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور و منبرها
از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل
بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاده

کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید
ارواح مؤمنانرا که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با
یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمنی درین وادی هست و روح
هر کافری در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفا و جلا
روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین ع که میگویند روح
مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا بر گردانم بسوی
که دران بودی گوید چه میکنم بلا و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت
امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی
آدم نبود و بعد ازان حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن
چه بود حضرت فرمود که خدا تعالی رسولی فرستاد بسوی اهل زمان
او و ایشانرا خواند بسوی عبادت الٰهی و طاعت او گفتند اگر
این را بکنیم از جهت ما چه خواهد بود تو مال از ما بیشتر نیست
و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من کنید خدا شما را
داخل بهشت میکند و اگر معصیت من کنید خدا شما را داخل جهنم
میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد
گفتند ما کی بآنجا میرویم گفت بعد از مرگ و مردن گفتند ما میبینیم
مردهای خود را که استخوانهاشان ریخته اند و پوسیده اند پس تکذیب

ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی
در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند بنزد آن پیغمبر و
خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجبی که درین باب داشتند پیغمبر
گفت خدا خواست حجت را بر شما تمام کند و این حالت را بر شما وارد
گردانید بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بودن هر چند بدنهای
شما پوسیده باشد و روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود
تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است که گفت بابو بصیر که هر که
از شما بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رختخواب
خود بمیرد و زنده است نزد حق تعالی و روزی میخورد
و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور
خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند
بشما و چون بر میگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل
خود می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از وی می پوشانند
آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را
نمیخواهد و می پوشانند از و آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند

[illegible]

[illegible]

وبعضی کمتر وبعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود
که هیچ مؤمن وکافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود
می آید اگر مؤمن می بیند که اهل واعمال او عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند
برین واگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالح میکنند موجب حسرت
او میگردد ودر سند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت
حضرت کاظم علا عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود
بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا در ماهی یا در سالی یکبار بقدر
ومنزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمودند بصورت مرغ لطیفی
بر دیوار ایشان می نشیند وبر ایشان مشرف می شود اگر ایشانرا
بخیر وخوبی بیند شاد می شود واگر بر ایشان می بیند محزون میشود
وغمگین وبروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی
هر روز وبعضی در هر دو روز وبعضی در هر سه روز وبعضی وکمتر
ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت گنجشک
یا کوچکتر و با ملکی می آید و با وی می نماید آنچه باعث سرور او است
وازو می پوشانند آنچه باعث اندوه اوست وبر میگردد با شادی و
خوشحالی وایضا از حضرت صادق علا روایت کرده اند که از بزرگان در درگاه
خود مرخص میشود وحق تعالی دو ملک را با وی می فرستد وبصورت بعضی

از مرغان می آیند وبر خانه خود می نشینند ونظر میکنند بسوی اهل خود
وسخن ایشانرا می شنوند وجمع میکند بیان این احادیث را در کتاب
مرآت العقول وسایر اخبار در بحار مذکورات و در حدیث
معتبر منقولست که ابو بصیر از حضرت صادق علا سوال کرد از ارواح مؤ
فرمود که در حجره چند اند در بهشت میخورند از طعام او ومی آشامند از شراب
ایشان ومیگویند پروردگارا قیامت را برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده
کرده عطا کن وملحق کن آخر ما را باول ما وارواح مشرکان در آتش
معذب اند میگویند پروردگارا بر پا مدار از برای ما قیامت را پس ازین
احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست ومثاب
ومعاقب می باشند ونعم الجمله **فایده ثانیه** در بیان سوال وضغطه
وثواب وعقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر حیات
می باشد وروح را از برای سوال به بدن بر میگردانند بلکه از ضروریات
دین اسلام است ومنکرش کافر است وابن بابویه از حضرت صادق علا
روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج
وسوال قبر وشفاعت ونیز در همین آمدن دو ملک از برای سوال
متواتر وضروری است ودر اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است
ودیگری نکیر ودر بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان

فایده ثانیه

مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای
مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشانرا بثواب
و نعیم بعد از آن و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب
می آیند و ایشانرا وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه
آنست که سوال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است
و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوال نیست و همچنین کسی را
که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سوال نمیکنند چنانچه
در روایت مذکور است که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر
میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته
سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی
از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامة باهلی که رسول خدا
فرموده چون بمیرد احدی از شما و خاک بر آن بریزند پس یکی از شما نزد
قبر او بایستد و بگوید فلان بن فلان و پسر فلانه و نام مادرش را بگوید
او می شنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند
و میگوید ارشاد کن مارا خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور
آن اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و
رسالت محمد و بآنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را

از برا

از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را امام خود پس منکر و نکیر میروند
و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام
مادرش را نداند او را بحوا نسبت دهد و خلاف کرده اند در آنکه
آیا انبیا و اوصیا را سوال قبری باشد و تفکر در این مسئله ضرور نیست
اگرچه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نیز علما خلاف کرده اند
و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید علیه الرحمة در شرح عقاید صدوق
گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند بعضی منتقل
بثواب و عقاب می شوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمی یابند
و از حضرت صادق ع پرسیدند از کسی که می میرد در دار دنیا روح
او در کجا می باشد فرمود که بمیرد و او محض ایمان باشد محضا یا محض
کفر باشد محضا روح او از هیکلی که دارد بمثل آن در صورت و جزا
داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که آنرا
محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و برمیگرداند
روح او را به بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را
وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود
بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند
از جنتهای دنیا می برند و متنعم می باشند در آنجا تا روز قیامت

آتشی

وکافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسد مثل آن بعینه و می برند او را بسوی
که معذب باشند بآن تا روز قیامت و شاهد این در مومن آنست که حق
فرموده است در باب مومن آل یاسین با و گفته شد که داخل شود در بهشت
گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند با مرزیدن پروردگار من و با آنکه
او گردانید مرا از اهل کرامت داشته بالاست و دلیل بر حال کافر آنکه در باب
فرعون و یاران گفته است و اصحاب او فرموده است که آتش را
برایشان عرض میکنند در بامداد و پسین در روز قیامت میگویند داخل
کنید آل فرعون را در شدید ترین عذابها و نوع دیگر آنست که سوال و عذاب
و ثواب ایشانرا نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق علیه السلام
وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان
داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمی باشد
و در احادیث دیگر وارد شده است که انبیا و ائمه علیهم السلام ارواح ایشان
با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای
اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر
ایشان نمی باشد و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که صلوات
بفرستد بر من نزد قبر من می شنوم انرا و هر که صلوات بفرستد بر من
از دور بمن برسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یکمرتبه

صلوات فرستم

صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات
فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که
خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا
صلوات بر او را می شنود مگر آنکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین
ائمه سلام کننده از نزدیک بر ایشان را می شنوند و از دور بایشان
می رسد و آثار صحیحه از ایشان برین مضمون وارد شده است و
حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان
میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم ایستاد بر سر چاه بدر
و خطاب کرد بسر کافرانکه در آن روز کشته شده بودند و در چاه
افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول
خدا او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید و اجتماع کردید
بر عداوت او و با او جنگ کردید و من وعده پروردگار خود را حق
یافتم پس عمر بآنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو جهت بامردهای
که جان ایشان رفته است حضرت فرمود که بس کن ای پسر خطاب بخدا
که تو شنواتر از آنها نیستی نیست میان ایشان و میان آنکه ملائکه
بگیرند ایشانرا بگرزهای آهن مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم
و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از

انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان بگشت تا رسید
بکعب بن سود قاضی بصره که عمر علیه اللعنه او را نصب کرده بود و در فتنه
بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده
بود و هم کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود
که او را بنشانید چون نشاندند فرمود که ای کعب این وعده خدای
خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود یا نه
پس فرمود که بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با و نیز چنین کرد
مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده
که سخن تو را نمی شنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند
چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله اخباریست
که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده ها بر میگردد بسوی او روح او
از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد
بلکه تفصیلیست که گفتیم تمام شد کلام مفید رحمه الله و کلینی قدس سره
احادیث بسیار از حضرات ع روایت کرده است که سوال کرده
نمی شود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمانرا خالص کردنی
یا کفر خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان
غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت ع

روایت کرده است

روایت کرده است که سوال از کسی می شود که ضغطه بر آن واقع میشود
و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند
که مسمی اند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد
صدای ایشان مثل رعد قاصف و دندانهای ایشان مثل برق
خاطف زمین را می شکافند بنیشهای خود و مویهای ایشان
آویخته که در میان آنها راه میروند و سوال میکنند از میت که کیست
پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمنست میگوید خدا پروردگار
منست و دین من اسلام است پس از او می پرسند که چه میگوئی ص
در حق این مردی که در میان شما بهم رسیده است میگوید که محمد
را میگوئید شهادت میدهم که او رسول خداست و پیغمبر است
پس با او میگویند که بخواب خوابی که در آن پریشانی نباشد و در قبر او
نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند
و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک
با آن هیئت بر او داخل می شوند و شیطان را در پیش او باز میدارند
که دیده های او از بس سرخست چون سوال از او میکنند میگوید
نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و در قبرش نود و نه اژدرها
که اگر یکی از آنها بر زمین بدمند هرگز گیاه از زمین نروید

و دری از برای او بسوی جهنم می گشایند و جای خود را در آنجا می بینند
و ایضاً از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بخدمت حضرت
صادق ع که کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود که
کسی که ایمان خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد
گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشانرا
وامیگذارند و اعتنا بایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سوال
میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شماست پس از مؤمن می پرسند
که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید آن امام منست چون
این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب استراحت بگذارد
و دری از بهشت از برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت و تحفه
باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میگوئی در حق
فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم کیست او
پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته
حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت
کاظم ع روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مؤمن که کیست
پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام
میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان

پس میگویند

پس میگویند چه دانستی این را که میگوئی میگوید که امری بود که خدا مرا هدایت
کرده بود و مرا ثابت داشت بر آن میگویند باو بخواب خوابی که خیالات
پریشان در او نباشد مانند خواب نوداماد پس دری از بهشت برو
بگشایند که از نسیم بهشت و گلهای او باو میرسد پس میگوید پروردگارا
روز قیامت را قایم گردان شاید که باهل و مال خود برگردم و از کافر
می پرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست
میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی
میگوید از مردم شنیدم من نیز میگفتم پس گرزی بر او زنند که اگر جن
و انس جمع شوند تاب آن نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی
میگدازند و روح او را بر میگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش
میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید مؤلف
که این حدیث دلالت میکند که ایمان سنیان بخدا و رسول باعتبار
عدم بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است
چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد
منقولست که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از آنچه ملاقات میکنند
او را صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند
می آیند نزد صاحب قبر و از او سوال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود

اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم میگفتند رسول خدا بعث
نمیدانم که حق بود یا دروغ پس بر آن ضربتی میزنند که اهل آسمان و زمین
میشنوند مگر ثقلان و اگر صاحب یقین است نمی ترسد میگوید شهادت
میدهم که او رسول خدا بود و آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را
در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب در نعمت و
استراحت و میگوید و ابن بابویه از حضرت امام موسی ع روایت کرده است
که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک
تا او را داخل قبر کنند و منکر و نکیر می آیند و او را می شناسند و میگویند
که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار
من خداست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست پس پر میکنند
قبر او را با آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند
و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را و اینست معنی قول حق تعالی
فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر
و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت می کنند او را
هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند میدهد حاملان جنازه
خود را که او را برگردانند بصدای که همه چیزی میشنوند بغیر جن و انس
که ثقلانند و میگوید کاشکی مرا بازگشتی بودی بدنیا پس از مؤمنان

می شدم

می شدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا تا شایسته عمل شایسته بکنم در آنچه
گذاشته ام پس زبانیه جواب او بگویند کلا این سخنیست که تو میگوئی
و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میگوید و اگر برگردد عود خواهد کرد
بآنچه او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او
مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او و در بدترین صورتها او را
بشناسند و سوال کنند گوید که نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت
نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او در جهنم بگشایند بعوض
نزلی که از برای مهمان مهیا میکنند از حمیم جهنم از برای او می آورند
و اینست مراد از قول حق تعالی و اما ان کان من المکذبین الضالین
فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و اما آنچه
در قبر از آن سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند
خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم و در احادیث از طرق عامه
و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام
سوال میکنند چنانچه شیخ بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت
کرده است که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی
بن حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پس پرسیدند از او از امام
بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند پس سوال

پس سؤال کردند از امام ع نام همه را گفت چون بنام من رسید پرسید
توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در
بصائر الدرجات از زرین حبیش روایت کرده است که حضرت امیر
امیر المؤمنین ع فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد او
می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سؤال میکنند
از پروردگار اوست پس از پیغمبر اوست و پس از امام اوست
اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مرد
گفت که اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخته باشد و ولی خود را نشناخت
چگونه است حال او فرمود که مذبذب است نه از نجات و نه از اینها
و هر که را خدا گمراه کرد نمی یابد هرگز از برای او راه نجات بسوی او
گفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این
زمان علی است و بعد از آن وصی او و از برای همه زمانی عالمی هست
که خدا حجت را بر ایشان تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان
پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند از دنیا پروردگارا
چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه
مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان بود که آیات را که اوصیاء بودند
ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرموده بگو همه انتظار می کشیم

پس بر شما

پس بر شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب
صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص
انتظار ایشان آن بود که می گفتند در کار رفتن ما را طلب شناختن
اوصیاء تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را
و اصحاب صراط اوصیاء ع که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشوند مگر کسی که
ایشان را شناخته باشند و ایشان او را شناخته باشند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی
که ایشان او را شیعه خود ندانند و او ایشان را بامامت نشناسد و از اینکه
ایشان عرفاء الهی اند که مردم را بایشان شناسانند و گواه گیرند
بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق
و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است
وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف ما بین
بهشت و جهنم مردانی چند هستند که می شناسند همه را بسیمای ایشان
و ایشان شهدائند که ایشان بر [illegible] دوستان خود و رسول خدا ص گواه است
بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت
ایشان کنند و رسول خدا نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند
چنانچه حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر
دو آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی

گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان و در ان روز خواهند خواست
و آن روز خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند
در طاعت او حیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار می شدند
و گمان نکنند در ان روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از
و در کتاب شاذان ابن جبرئیل در فضایل و غیر آن روایت کرده اند
که چون فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیرالمؤمنین
گریان بخدمت آنحضرت آمد فرمود که چرا میگریی خدا هرگز دیده های ترا گریان نکند
گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است و او
اولاد خود را گرسنه میگذاشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده میگذاشت
و مرا روغن می مالید والله که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود
سبقت میکرد و در بامداد از برای من می چید و از پسر عمان من پنهان میکرد
از برای من پس رسول صلعم بر خواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را
داد که در ان کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت
و بتانی میرفت و پای برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر میگفت و در قبر او
خوابید و بعد از ان بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد
و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسر تو جعفر و نه عقیل
پسر تو علی ابن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در جنازه

کاری

کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی فرمود اما تأنی رفتن من آن
از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد
صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدن از برای آن
بود که در حال حیوة او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش
خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را در پیراهن خود
آن بود که روزی در حال حیوة او قیامت را ذکر کردم گفتم مردم
عریان محشور خواهند شد گفت وا سوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم
که پوشیده محشور شود اما آنکه گفتم باو ابنک ابنک برای آن بود که
دو ملک آمدند و از و سوال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار
منست گفتند کیست پیغمبر تو گفت پیغمبر من محمد است گفتند کیست ولی تو و امام تو
شرم کرد از انکه بگوید فرزند من علی ابن ابی طالب پس با و گفتم که بگو فرزند
من علی ابن ابی طالب پس خدا دیده او را باین روشن گردانید مؤلف
گوید که این حدیث دلالت میکند بر انکه از امام امام پیش از امامتش
نیز سوال میکنند و باید که مخصوص کسی باشد که ملتفت علم با امامت او بهم رسانیده
باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد
از برای اظهار جلالت او چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند
صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که میت مؤمن را چون از

مؤلف

خانه اش بر دوش می آورند مشایعت میکنند اورا ملائکه تا قبر او و دعا
میکنند براو تا اورا بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین باو
میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی و بخدا سوگند
که من دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود و خواهی دید که
با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میگشایند بقدر آنکه چشم او کار کند
و داخل میشوند براو دو ملک منکر و نکیر و سوال میکنند که از او که کیست
پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند
کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی
از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش
بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایید و از جامهای
بهشت براو بپوشانید تا بیاید بنزد من و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است
پس باو گویند بخواب مانند خواب نوداماد بخواب خوابیدنی که در آن خواب
پریشانی نباشد و اگر کافر باشد مشایعت او کنند تا قبر او و زمین
باو گوید که مرحبا و لا اهلا بد جائی آمدی و الله که من دشمن میداشتم که مثل تو
کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او
تنگ میگیرد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلویش بیکدیگر میچسبند
پس منکر و نکیر براو داخل میشوند بغیر آن صورتی که بر مومن داخل شده بودند

و اورا

و اورا نمی شناسند و روح را تا کمر او بر میگردانند و میگویند پروردگار
تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید می شنیدم مردم میگفتند
میگویند هرگز ندانستی و همچنین از پیغمبر و امام می پرسند و همین جواب
میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید
قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامهای آتش و بگشایید از برای
او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدتر است
از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند و در هر مرتبه آتش
از قبرش پرواز میکند و اگر آن ضربت را بر کوه های تهامه بزنند
هم ریزه ریزه میشوند و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارهائی را
که اورا بسختی می گزند و میدوانند و شیطان اورا بغم و اندوه می آورد
و صدای عذاب او را می شنوند هرکه خدا خلق کرده است از جن و انس
و بدرستی که می شنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را
و برهم زدن دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی و
یثبت الله الذین تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش اینست که ثابت میدارد
حق تعالی آنها که ایمان آوردند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی
دنیا و در آخرت گمراه میکند و وامیگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه
میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هیچ موضع قبری

نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانهٔ دلهوشت منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا منم
خانهٔ کرم و در روایت دیگر میگوید منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم
خانهٔ کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس
در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی
و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای
او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون
می آید که دیدهای او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشند پس مؤمن گوید ای
بندهٔ خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقاد نیکم که
تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس میگیرند روحش را و در آنجای که
در بهشت باو نموده اند بگذارند و میگویند بخواب با دیدهٔ روشن پس
پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوی او را یابد
تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گویند لا مرحبا
پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را ریزه ریزه کند و باز بحال اول
برگردد و دری از برای او بگشایند بسوی جهنم و از آن در مردی بیرون
آید که هرگز بآن بدصورتی و قباحت نظر ندیده باشند پس گوید من
آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد بدم که داشتی پس روح او را بگیرند
که باو نموده اند بگذارند و پیوسته نفخه از آتش بدنش رسد و الم و حرارت در آتش

در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او شصت
و نه مار عظیم که او را بگزند و گوشتش را بدرند که اگر یکی از آن مارها
بر روی زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از علما از ابو هریره
روایت کرده اند در تفسیر قول خدا تعالی یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ
الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین است وَفِی الْآخِرَةِ در قبر است دو ملک
داخل میشوند و سوال میکنند از رب و نبی و از قبله و امام ع و یُضِلُّ اللّٰهُ الظّالمین
یعنی در قبر گمراه میکنند ظالمان را از ولایت علی ع جواب میگویند و وقتی که از
امام سوال میکنند و ایضا از حضرت رسول صلعم روایت کرده است
که خدا را دو ملک که ایشان منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبرش
و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و اسلام او و امام
او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم می نمایند و اگر عاجز شد از جواب
او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی
از اعمال مخصوصه نیز سوال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق ع روایت
کرده است که سوال کرده میشود در قبر از پنج چیز از نمازش و از روزهٔ او و حجش
و زکواتش و خمسش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر
با پنج دیگر که هر نقصی که در ایشان باشد بر طرف کنم و ایضا از آن حضرت
روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست

می آید و زکواة از جانب چپ و بر پدر و مادر بران مشرف میشوند و صبر بکنار
میرود و چون ملک داخل میشوند که سوال کنند صبر میگوید با نماز و زکواة که در
یابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام
حسن ع مذکور است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که تقویت کند شیعه
ضعیفی را که بحجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند
حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین او میکنند که بگوید خدا پروردگار
منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن بهجت و سرور
و شادی من و ذخیره آخرت منست و مردان و زنان مومن و مومنه برادران
و خواهران منند پس حق تعالی فرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد
از برای تو اعالی درجات بهشت پس در انوقت قبرش بهترین بستانهای
بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون
مومن بمیرد و با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر
و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در
جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی پایین پا
و آنکه خوشصورت تر است در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت
که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوشصورت
تر است از بالای سر با آن صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد

از جواب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید
من زکواتم آنکه در پیش روست گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید
من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من بر و احسان به برادران مومنم
پس آنها با او گویند که کیستی تو که از همه ما خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت
آل محمدم صلوات الله علیه و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت علی ابن
الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول صلعم مردم را
موعظه میکرد و از الجمله موعظه این بود ای فرزند آدم اجل تو سریعترین
چیزهاست بسوی تو و نزدیکست که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا
و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند
بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال و امتحان شدید تو بدرستی که اول
چیزی که سوال میکنند از دین توست که بآن اعتقاد داشته و از کتاب توست
که تلاوت میکرده و از امامی است که از ولایت او را اختیار کرده بودی
پس می پرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده
و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان
و سوال اگر مومن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین
کرده و سوالات با اولیا و دوستان خدا کرده حجت ترا تلقین تو میکنند
و زبانت را گویا میگردانند بصواب پس جواب را نیکو میگویی و بشارت
میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوروی خوش خو

واستقبال تو میکنند در قبر ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشد زبانت
مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند
ترا بآتش و استقبال ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن بجحیم و اما ضغطه
قبر و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد
و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلیست و عام نیست
و تابع سوال قبر نیست و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نمی باشد و علی بن
ابراهیم گفته است در تفسیر آیه ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب در ما بین دنیا و آخرت
و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش
از قیامت میکند و حضرت صادق ع فرمود بخدا سوگند که نمی ترسم
بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد ما اولاییم
بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد
حضرت رسول صلعم امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند
و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او رفت
و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد
گذاشت و خشت بر آن درست چید و فرجها بگل و سنگ محکم کرد
و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر می پوسد ولیکن خدا دوست

میدارد

میدارد که کسی که کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد
ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی
که در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد
کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چونکه ملائکه بی کفش و ردا
در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود
هر جا را که او میگرفت من میگرفتم و گفتم با نجه نسبت باو بعمل آوردی
فرمود که ضغطه باو رسید فرمود بلی با هلش کج خلقی میکرد و بروایت
دیگر در زبانش غلظتی بود با هلش و در کتاب حسین بن سعید روایت
کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطابی باو کرد
و دست بر قبرش مالید و پشت چارکش لرزید و گفت با سعد چنین میکنند
و چون از این حالت سوال کردند فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه فشاری
در قبر او را می باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول بزجر و ضرب عثمان
علیه اللعنه بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه
صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت
و حضرت آب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که ضغطه
او را میدانم و از خدا سوال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا
بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا ع سوال کرد

از کسی که او را برادر شنیده باشند آیا عذاب قبر با وی رسد فرمود که
بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت
صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که عیسی عم گذشت
بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت
و او را عذاب نمیکردند از خدای تعالی سوال کرد از سبب این وحی کرد
باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد
و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزند او
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که ضغطه
قبر از برای مومن کفارهٔ است از برای آنچه از او صادر شده است
از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که هر که بمیرد مابین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه
از مومنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت دیگر
هر که در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر
از او دور گردد و علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح روایت
کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سوال کنند در قبر
گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است
بشنود غیر از انس و جن و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش

بر او تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندانهای هر طرف در دندانهای
دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب
نگوید بر او ضربتی بزنند که هر چه خدا خلق کرده است از آن بترسد
بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و با او بگویند
بخواب به بدترین احوال پس جا بر او تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان
آهن حتی آنکه از مغز سرش تا ناخن پایش بدر رود و خدا مسلط
بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را
مبعوث کند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی رحمة الله علیه
از حضرت باقر عم روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که هیچ پیغمبری
نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند می چرانیده و من نیز
گوسفندی می چراندم قبل از نبوت و نظری کردم بسوی شتران
و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت می چریدند و در اطراف
چیزی نبود که ایشان را از جا بدر آورد ناگاه همه می ترسیدند و سر از چرا
بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل بر من فرود آمد
که در قبر کافر ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای آن را می شنوند
و می ترسند پس در آنوقت دانستم که سبب فزع و خوف ایشان آن
بوده است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر عم

بشنود

روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر بزد داخل
و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب سه حصه است ثلثی از برای
غیبت است و ثلثی از برای سخن چینی است و ثلثی از برای عدم
احتراض از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق ع
روایت است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح
از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را یا از علمای بنی اسرائیل
در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت
طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک
تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت
بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یک روز بی وضو نماز
کردی و بر ضعیفی مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه
بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و در کافی بسند معتبر از ابو بصیر روایت
کرده است که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم از ضغطه قبر
که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه می بریم بخدا از آنچه
بسیار کم است که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه رضی الله عنها را
چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی
آسمان بلند کرد و آب از دیده های حق بینش ریخت و بمردم گفت بیاد آمدم

آنچه از ان

آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند
رحیم سوال کردم که او را به من ببخشاید و فشار قبر باو نرسد
پس گفت خداوندا رقیه را بمن بخش از ضغطه قبرش پس خدا
آن مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول ص در جنازه
سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند
پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی ضغطه
بر آن واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطه
او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراض از آن کم میکرد
فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه با اهلش بخلقی بد
سلوک میکرد حضرت فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او را
از عذاب نجات داده است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از
شما شنیدم که می فرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه
داشته باشند فرمود که راست گفتیم بخدا سوگند که همه در بهشتند
گفت فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود
اما در روز قیامت همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع
و وصی واجب الاتباع او و لیکن والله می ترسم بر شما در برزخ

گفت برزخ چیست گفت قبر از روزی که می‌میرد تا روز قیامت
مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمی‌باشد مؤلف
چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر
میگذارند روح را باعالی بدن او برمیگردانند و سوال میکنند از و
از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی
قبر او میگشایند که داخل میشود بر آن نور و خنکی و بوی بهشت
گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه
چیزی نیست بخدا سوگند که زمین که مؤمن بر روی آن راه میرود فخر
میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت
و چون بقبر داخل میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست
میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با منست
میدانم با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند
و جمع میان این اخبار در غایت اشکالست و مؤمن حمل بر مؤمن
کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کی بهم
میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان
خوابیدن و دعا بعمل آمده باشد و گوییم که مراد از مؤمن معصوم [illegible] است
و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد سلمان و ابوذر و امثال ایشان

و ممکنست

و ممکنست که احادیث عدم ضغطه خفیفه سعاد نداشته باشد و در اخبار
ضغطه سعاد اشعار بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب
باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطفست از برای آنکه داخل بهشت گردد
چنانچه ابتلای او و بلاهای او در دنیا نیز از این جهتست یا آنکه گوییم که چون در
اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم و بعد از آن
شفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این وجه قریبی است.
اگرچه در بعضی از اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح
از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم
که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت
دور میشود تا مادام که ترست و هم عذاب در یک روز و یک ساعت
می‌باشد قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و جریده
از برای آن قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آن وقت
بحال شد آن و الله بعد از خشک شدن نیز هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه مؤلف
این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول می‌باشد
دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول می‌باشد هرگاه حق تعالی
در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن آن نیز عذاب
نمیکند و این ظاهرترست فایده ثالثه در بیان محل روح است فایده ثالثه

و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی رحمة الله از حبه عرنی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمن که بمیرد در بقعه
از بقعها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف
اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از بقعهای بهشت جنت عدن
و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که برادر
من در بغداد است و می ترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری
هر جا که خواهد گو بمیرد و هیچ مؤمن در شرق و غرب زمین نمی ماند مگر
آنکه محشور میکند روح او را بوادی السلام گفت کجاست وادی السلام
فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند
و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح
مؤمنان در درختی می باشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را می شناسند
و از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت می خورند و می آشامند
و میگویند خدایا پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده
داده عطا کن و آخر ما را باول ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح
برایشان وارد میشود جمع میشوند نزد که سوال کنند پس بعضی میگویند بگذارید او را حالا
که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینان بهم میرساند از هر یک
از یاران و اصحاب خود سوال میکند اگر میگویند زنده است امید دارند میشوند

که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت که مرده است
میگویند رفت بپایین بسوی جهنم و ارواح کافران در آتش معذب اند
و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا
قیامت را برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل میاور و آخر ما را باول
ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح
از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر
سوال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید و این
چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می آید و چشمها و رودها
در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که او را خلق کرده است
در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون
میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای
آن میخورند و تنعم میکنند و میروند چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرها
خود میکنند و خبر از آن می گیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات می کنند و باهم
آشنایی میکنند و یکدیگر را می شناسند و فرمود که خدا را آتشی هست
در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن
شوند و میخورند از زقوم آن و می آشامند از حمیم آن در شب و چون
صبح طالع شد از آنجا میبرند بوادی که در یمن است و آنرا برهوت می نامند

و از جمیع آتشها گرم‌تر است و در آنجا می‌باشند و با یکدیگر ملاقات میکنند
و یکدیگر را می‌شناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشانرا
و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهند بود
حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت رسول صلعم از مسلمانان گناه کاری
چند که می‌میرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند
حضرت فرمود که اینها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هر که از ایشانرا
اعمال شایسته داشته باشند و از دشمنی و عداوت ما ظاهر نشود از قبرهای ایشان را
میگشایند بسوی بهشت می‌برد ایشانرا یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند
بامر خدا و همین معامله میکنند بمستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد
مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب
باطله خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی
که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم
آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان
بسوی حمیم جهنم است و در آتش می‌سوزند پس بایشان میگویند کجاست
آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را قرار داده بودید
بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت
کرده است که از حضرت صادق ع از جنت آدم فرمود باغی بود از باغهای

دنیا

دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت می‌بود
هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و علی ابن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان است
روزی ایشان در بهشت بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست
پیش از قیامت که ارواح مؤمنانرا بآنجا می‌برند زیرا که در جنات خلد
آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمی‌باشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی وَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی اند
و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشانرا در آن ناله و فغان و فریاد
است و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشند آسمانها و زمین
فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است
و اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت و همیشه در آن خواهند بود تا دایم
آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنانرا
بآنجا میبرند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطاییست که مقطوع نیست
از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت
آسمانها و زمین مبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت و آتش
دنیا باشند و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلم

پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او می فرماید که آتش عرض
کرده میشود بر ان در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این آیه
چه میگویند راوی گفت می گویند که این در آتش خلد است و بعد از نزول
تا قیامت ایشان را عذاب نمی باشد حضرت فرمود که پس ایشان از
سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود
که این در دنیاست که بامداد و پسین در ان می سوزند و قرینه
بر این آنکه بعد از این می فرماید که روزی که قیامت قایم میشود میگوید
که داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که ارواح مومنان در شبهای
جمع می شوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق
نزد آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت
یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت
امیر المومنین و حضرت رسول صلعم فرموده اند که بدترین آبها بر زمین آب
برهوت است و آن وادیست در حضرموت یمن که ارواح کافران را
در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که در حضرموت یمن وادی هست که او را وادی برهوت میگویند
و در آن وادی نمی باشد مگر مار سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در ان

وادی چاهی هست که او را بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح
مشرکان را بآنجا می برند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا
بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
آمد حضرت فرمود که از کجا آمده ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد
و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان دید و بوم و مار
و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت والله
نمیدانم فرمود برهوتست که روح هر کافری در آنجاست و علی ابن
ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت
رسول خدا صلعم و گفت یا رسول الله من امری عظیم دیدم فرمود چه دیدی
گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف
که مردم از برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی
و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک کنم ناگاه دیدم که از روی
هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و میگفت ای مرد مرا آب ده که در همین
ساعت می میرم چون سر بلند کردم که قدح آب بدهم دیدم
که مردیست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو دهم
او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر
آمد و میگفت العطش العطش مرا آب ده که در این ساعت می میرم چون قدح

را بلند کردم بار کشیده نشد و از بعرض آفتاب سه مرتبه چنین کرد و پس کرد ننگ را
بستم و با و آب نداد م حضرت رسول صلعم گفت که آن قابیل پسر حضرت
آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در
بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از جعفر
صادق ع سوال کردم از حوض کوثر فرمود که از ما بین بصرای شام است
تا صنعای یمن میخواهی از برای تو از آن نشان دهم گفتم فدای تو شوم بلی حضرت
دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری
پیدا شد که دو طرف او را نمیتوانست دیدن مگر موضعی که ما و آنحضرت
در آنجا بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظرم آمد که از یک طرف آن
آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر
و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت
و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشبوتر و خوشنماتر از آن شراب
در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای او
کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه است که حق تعالی در قرآن
فرموده است که در بهشت می باشند چشمه از شیر و چشمه از آب و
چشمه از شراب و در این نهرها جاری میشود و در دو کنار این
نهرها دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوری نشسته و مویها بر سر آنها

آویخته بود که هرگز بآن خوبی مویی ندیده بودم و در دست هر یک آنیه بود
که هرگز بآن نیکویی ظرف ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت
نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده پس
دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد و درخت نیز با او خم شد و ظرف را
از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آن ظرف را باو داد و
اشاره فرمود که باز پر کند آن درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت
داد حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی بآن نرمی و لطافت
و لذت نچشیده بودم و در انیه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم
هر سه لون از شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم
هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی می تواند بود
حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا
گردانیده است مومن چون از دنیا بیرون میرود روحش را بسوی این
نهرها می آورند و در بوستانهای آنجا می چرد و از شرابهای آن می آشامد
و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را می برند بوادی برهوت
در عذاب همیشه می باشند و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن
در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل
الزیاده از عبدالله بن بکر روایت کرده است که با حضرت صادق ع

رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان
میگویند پس گذشتیم بکوه سیاهی موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن
رسول الله چه بسیار وحشت دار است این کوه در این راه کوه موحشی مثل
این ندیده بودم حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه
فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن وادی از وادیهای جهنم واقع است
و در این کوههای باشند قاتلان پدرم حسین خدا ایشان را در آنجا سپرده است
و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم
و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از اثام و از طینت خبال و از جهنم
و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این
کوه نگذشته ام مگر آنکه ابو بکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من
و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با بوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند
بسبب اساس بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید
و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را استقرف
شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید
و خدا ظلم کننده بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود گفتم فدای
تو شوم فرمود بر زمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان استند
بر جهنم زیاده از عدد ستارههای آسمان و قطرات باران و قطرات دریاها

و ذره های خاک

و هر کس
و ذره های خاک و هر ملکی موکلست بامری که از آن مفارقت نمیکنند و زیده
جمعه
در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود چون روز
و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند
در میان ارواح مومنان و ایشان در عرصههای بهشت ساکنان اند
که خداوند رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود
بروید از اهل دنیا پس خداوند ایشان امر میکند رضوان را که از برای
هر گروهی ناقه از ناقههای بهشت بیاورد که بر آن قبهها از زبرجد سبز
بسته باشند که پرده آن از یاقوت زردتر باشد و بر ناقهها حلهها و برقعها
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار شوند
بر آن ناقهها با زینت تمام حلههای بهشت در بر و تاجها از مروارید
بر سر که آن تاجها در سر ایشان نور بخشند و درخشند مانند ستارهها
که در آسمان از نزدیک و دور می درخشند پس ارواح مومنان
در روضه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند ملائکه آسمانها را
و با استقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال
کنند و تا آسمان پایین ترایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی
السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف
پس متفرق شوند در شهرها و قبرها تا زیارت کنند اهالی خود را

که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند
روهای ایشان از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب
اندوه ایشان میگردد و بدن انها از ایشان پنهان میکردانند و اموری که
موجب سرور ایشانست بایشان می نمایند و بزیارت قبرها که بدنهای
اصلی ایشان در انهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ
میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای
بهشت پس برمیگردند و چون حضرت این را فرمود مردی از اهل
مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مومنست کافر
چونست فرمود بدنهای ملعون چندند در زیر خاک و روحهای
خبیث چندند که ساکن گردانیده ایشانرا در وادی برهوت در
چاه کبریت و در انجا معذبند و فزعها و هولها بانها میرسد بدنهای
ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزله کسی که در خواب باشد
و خوابهای هولناک ببیند و پیوسته آن بدنها خایف و ترسانند
و روحهای معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی
محبوسند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قایم ما علیه السلم ظاهر شود
پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند
و حضرت قایم گردن ایشانرا میزند و میروند بسوی آتش ۱ و در قیامت

بجهنم برده

مؤلف

بجهنم میروند و ابد الابد و ابد الآباد در انجا معذب خواهند بود مؤلف گوید
که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ در بهشت خلدند
که در آسمان نیست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین
می باشند و آن احادیث بیشتر و معتبرترست و ممکن است که این مخصوص
بعضی از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود اینست که نفس
بعد از موت باقیست و اگر محض ایمان دارد منعم است و اگر محض کفر دارد
معذبست و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد
یا حجت کما ینبغی برو تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد
کفر یا بلاد تسنن می باشند و خلاصی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر
اطلاع دارند نمیتوانند ببلادی آیند که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی
از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه
عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام بخصوص نشناسند
و اطفال و مجانین و امثال ایشان در برزخ سوال و عذابی
و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف خواهد بود تا قیامت که حق تعالی
بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم را روح
بایشان برمیگردد و در قبر یا بجمیع بدن یا به بعضی از بدن که قدرت بر فهم
و خطاب و سوال و جواب داشته باشند از ایشان سوال میکنند و از بعضی

از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه
و فشار قبر فی الجمله حق است و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین
او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت
و اینها هم در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن
مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت
و تنعم و عذاب مجرد او در آن بدن می باشد و ممکنست که روح را الحاق باصل
شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود باعتبار تعلق
که سابقا باو داشته است و میدانند بآن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی اخبار
ظاهر میشود باین وجه که اکثر اخبار که در باب ثواب و عذاب قبر و گشادگی
و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود
و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان
با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر هم مذاهب بدون
تکلیف ساخته می شود پس چرا و بعد در اکثر اخبار آن ممکن نیست
که روح در آنجا می باشد در عالم برزخ و اگر چه ممکنست تصحیح بعضی
از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه
در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول
بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید

باطلست

باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است
بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست و آنچه اجماع و ضرورت
بر نفی آن قایم شده است چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قایل
بآن شده اند بسیاری از متکلمان مانند شیخ مفید و غیر آن از متکلمین
و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب سایر سروی گفته است که از ائمه
هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی
بلکه معذب میشود کسی که محض کفر است و کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی
بلکه متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را
بحال خود میگذارند چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر
و نعیم مؤمن در آن خبر وارد شده است که حق تعالی میکند روح مؤمن را
در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم
میگرداند او را تا روز قیامت پس چون نفخ صور میشود زنده میگرداند
جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است این برمیگرداند
روح را بهمان بدن و محشور میگرداند او را بسوی موقف و امر میکند که او را
بجنت خلد می برند و ابد الآباد در آن متنعم می باشد اما آن جسدی
که بآن برمیگردد در ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن می نماید
و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود و بآن تعدیل طباع و عقب

و مانند کی و سستی او را در بهشت نمی باشد و روح کافر را در قالب
قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذاب که معاینه میشود با آن
و آتش که معذب میکوید با آن تا قیامت پس خدا آنرا میکند جسدی
که مفارقت کرده است از آن در قبر و بروایت دیگر میکرد اند
روح او را و بدان بدن معذب میکردد و همیشه در آخرت و جسدش
بنحوی ترکیب میکنند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی
از اشراط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود
و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید
بآن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد ساخت
که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد پس گفت هر گاه بیاید وعده
پروردگار من سد را با زمین هموار میکرداند و وعده پروردگار من
حق است و در جای دیگر فرموده است که تا وقتی که کشوده شود یاجوج
و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود
وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی و هر یک
چهار صد امت اند و مردی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود
نمی بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند اند

وصنفی

و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان مساوی است و این صنفی اند که هیچ کوه
و آهن در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را
فرش میکنند و دیگری را لحاف و نمیگذرند فیلی و شتری و خوکی
و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان می میرد
او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان
در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه ماندنرا آخر میکنند و چون
خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین
اکتفا کردیم مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت
و سد ذو القرنین چنانچه در نفس قرآن مجید وارد شده است باید آورد
و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات
آنها ضرور نیست **دویم** دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد
سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است
که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد ایمان آنکه
پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب کنند در ایمان او چیزی و طاعت
و عامه از رسول خدا صلعم روایت کرده است که آیات طلوع آفتاب از مغرب
دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب

و دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند
و ایمان ایشان نفع نمی بخشد و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت
کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان
او نفع نبخشد **چهارم** دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد چهارم
و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ
بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی روزی که بیاورد
آسمان دود هویدا که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردناک
او رغبه پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم
بعد از آن فرموده است ما دفع کننده ایم عذاب را از شما اندکی بدرستی که شما باز
عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است
از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار
و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و دیگر مؤمنان
از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند
و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و ایضا از ابن عباس روایت
کرده است و از حسن بصری و دیگران روایت کرده است در احادیث اهل سنت
بجملا وارد شده است و این تفاصیل در اینجا بنظر نرسیده است بهمین

نحو ایمان

نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحط
که در زمان حضرت رسول صلعم شد مخالف احادیث مختلفه عامه و خاصه است
و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در روز جمعه ظاهر
خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صورات و فنای اشیا است
فصل ششم
بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد
و با او صور عظیمی آفرید یعنی بوقی که یک طرف او در مشرق است و طرف دیگر
در مغرب و از روزی که او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد
و منتظر امر الهی است که هر گاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه
حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در صحیفه کامله فرموده است
و اسرافیل صاحب صور که دیده اش گشوده و انتظار میکشد از جانب تو
و رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه می سازند
بزنده میگرداند بدمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گرو اعمال
خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور
پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در سوره طه فرموده است که روزی
که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمانرا با دیده های کبود و در سوره مؤمنین
فرموده است پس هر گاه بدمند در صور پس نسب ها در میان ایشان

نخواهد بود و در سوره نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور
پس بفزع آیند هرکه در آسمانها و در زمین است یعنی اندر شوند
خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمی میرند و در سوره یس فرموده است
که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که ایشان
مخاصمه و منازعه و معامله میکنند و مراد نفخه اولی است که بآن می میرند
مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد
جامه ها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامها را نپیچیده باشند
که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده
باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی
اهل خود و خانهای خود و در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود
واحدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی
نفخه دویم را فرموده که و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی
پروردگار خود یعنی بسوی محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای
بر ما که ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خواب ما اینست آنچه وعده
داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدای پس ناگاه
همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است و نفخ

کرده میشود

و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشوند هرکه در آسمانها و زمین است
یعنی می میرند پس بار دیگر در صور دمیده میشود پس ناگاه ایستادند و نظر میکنند
یا انتظار میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است
که در دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای خدا بعمل می آید
و فرموده است و گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند ندا کننده از مکان
نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بالحق و راستی آن روزیست که بیرون
می آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی
ماست بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند
بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در سوره مدثر فرموده است
پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روزیست که دشوار است
بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ
در صور البته می باشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر
اهل آسمان می میرند بیکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن
که بآن دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران
گفته اند سه مرتبه میدمند نفخه اول نفخه فزع است که می ترسند نفخه
دویم نفخه صعق است که می میرند نفخه سیم نفخه قیام است که زنده
میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در

نفخه اول
نفخه دوم
نفخه سیم

احادیث معتبر بغیر از دو نفخ نیست و تاویلی که بعضی گفته اند و کرده اند
که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت
بی وجهست و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار
معتبره است چنانکه علی ابن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابا فاخته
روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین سوال کردند که فاصله
میان نفخهٔ اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد
پرسیدند که یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخهٔ اول
پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود
می آید با صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر
ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور
بزمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین
پس اسرافیل فرود می آید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند
چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند که خدا رخصت داده است
در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدای بیرون می آید
از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمی ماند
مگر آنکه می میرد و بیرون می آید از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها
صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه می میرد مگر اسرافیل پس حق تعالی

میگوید با اسرافیل

میگوید با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز می میرد و بر این حالت می مانند
آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می آیند
و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت می آیند و جا بجا میشود و بر طرف
میشوند حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشوند
بزمین غیر زمین یعنی زمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارزه
نمودار باشد و بنائی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد
چنانچه اول بار زمین را پهن کرده و عرش خود را بر روی آب خواهد کرد
چنانچه اول مرتبه که داشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد
پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی
که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز
چون کسی نیست که جواب گوید خود جواب می فرماید از برای خدای یگانه
قهار است و من قهر کردم خلایق همه را و میراندم ایشان را منم خداو
که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و وزیری ندارم و منم
آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت
و من زنده میکنم ایشان را بمشیت خود و من زنده میکنم ایشان را
بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود میدمد در صور و بیرون
رود و صدای از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی

نماند مگر زنده شوند و برخیزند چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت
و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت
بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زید نرسی
از عبید زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که
میگفت چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنچه خلق کرده است
خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها می
میراند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد مثل آنچه خلق کرده است
خلق و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف
آن پس می میراند اهل آسمان دوم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها
تاخیر می فرماید پس می میراند اهل آسمان سیم را و همچنین می میراند
اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف از تاخیر می نماید
تا آنکه آسمان هفتم را و فرمود که تاخیر می نماید بقدر زمانهای گذشته
و اضعاف آنها پس می میراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای
گذشته تاخیر می نماید پس می میراند جبرئیل را پس بقدر اضعاف زمانهای
گذشته مکث می فرماید پس می میراند اسرافیل را باز مثل اضعاف جمیع
زمانهای گذشته مکث می فرماید پس می میراند ملک موت را پس باز
مثل اضعاف گذشته مکث می فرماید پس می فرماید از کثرت پادشاهی

امروز باز خواهد در جواب می فرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران
کجایند آنها که با من خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را
برمیگرداند و خلق میکند عبید زراره گفت من عرض کردم که چنین
بچیزی بی نهایت بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود
که زمانهای پیش از آفریدن خلایق درازتر است آیا بر آنها مطلع شدی
و بر آنها مطلع بخواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر آیات
و اخبار بعید است که دلالت میکند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیک نفخه
بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد
معارض آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش اینست که ارواح
و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این انشاء الله
مذکور خواهد شد و استبعادی که جمع میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند
خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد چرا که آنچه از حکیم
علیم صادر میشود البته مشتمل حکمتی هست هر چند بر ما مخفی
باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر
صادق این خبر را قبل از وقوع بایشان بگوید موجب آن گردد
که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بزینتها و لذتهای آن
نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود

منافی ظواهر صحیح

امّا فنای ایشان بعد از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده‌ها بغیر از حق تعالی
می‌میرند و بعد از مردن در قیامت زنده می‌شوند اما خلافست در آنکه
آیا اجسام یا ارواح و اجساد هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم
بالمرة می‌شوند یا ارواح باقیند و جمیع اجسام بغیر آنها اند سماها و زمینها
و جمیع اجساد معدوم می‌شوند و باز حق تعالی ایشان را برمیگرداند یا هیچیک
از آنها معدوم بالمرة نمی‌شوند و اجزای آنها متفرق و پراکنده می‌شود
و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح
با آنها برمیگرداند متکلمان عامه را درین باب اقوال بسیار است که
ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از اخبار
استدلالات کرده اند و قایلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ
خَلْقٍ نُعِيدُهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ و قایلون
بعدم فنا استدلال کرده اند بظاهر آیات که دلالت میکند بر آنکه
حشر بجمع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر علیهما و حق اینست
که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست
و جزم باحد طرفین مشکلست و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح
اینست که معدوم میشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد اینست

که ارواح و اجساد مکلفین معدوم میشوند چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمة
در تجرید گفته است و دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است
و تأویل میکند بر مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه ابراهیم علیه السلام وارد
شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریحست در فنا و انعدام بالکلیه
چنانکه گذشت که حضرت صادق ع در جواب زندیق فرمود که روح باقی است
تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی
میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را آنچنانکه
ابتدا کرده است مدبر آن و آن چهارصد سالست که خلق قطع میشوند در آن
و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه
که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا
بعد از وجود آنها تا آنکه آن موجود آنها بگردد مثل مفقود آنها و
نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها
از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا
از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف ایشان و احمقان و زیرکان جمیع
ایشان بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد
او نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان و در علم او حیران و عاجز
گردند و قوتهای ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده بآنکه مقهورند

واقرار کنند معجزه انبیای پیشه و اذعان کننده بضعف از فانی کردن آن
و بدرستی که حق تعالی بر میگرداند بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست
چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود
و نه مکان و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد و در انوقت اجلها و وقتها
و زایل میگردد و سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار
که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که انها را ایجاد کرد قدرتی بدا ننمیکنند
و در هنگام که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع
داشتند هر آینه دایم می بود بقای آنها در وقتی که ایجاد آنها کرد
از برای تقویت پادشاهی خود نکرد از برای خوف از زوال نقصان
یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهایی که با ایشان
انس بگیرد بیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملال
نیست که از تصرف و تدبیر انها بهم رسانیده باشند یا بر او سنگینی و دشوار
بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را و بعد از فانی کردن بدون
آنکه احتیاجی بانها داشته باشد یا استعانت و یاری بانها بجوید و این
خطبه صریحست در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست از قول بجواز
اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد یا قول امتناع اعاده
معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است و علما

ونشرها

ونشرها و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدامش
ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جواز
دعوی بداهت کند دور نیست و اما اخبار فنای مطلق بحدی
نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد در مرتبه احتمال
بلکه خلف باید گذاشت

فصل هفتم

در بیان سایر احوالیست که حق تعالی
خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهم الجمله حق تعالی
در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب
استبعاد آن ملاحده و شبهها ی فلاسفه را تاویل در انها نباید داد
چنانکه فرموده است که روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامها
و فرموده است که هرگاه شق شود آسمانها و برنگهای مختلف نماید
و باز فرموده که منشق آسمانها پس در انروز سست باشند و فرموده است
که وقتی که آسمانرا از جای خود دور کنند و باز فرموده است که آسمان
شکافته شود و از آسمان فرو ریزاند و دو نور آفتاب و ماه بر طرف
شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده
بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره با هموار شوند و با زمین
هموار شوند و زلزله عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها
از زمین برطرف شود که هیچ بلندی در ان نماند و سطح شود

وفرموده است وسوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را
پروردگار من کندنی پس بر میگرداند زمین را بیابانی مستوی
که نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی ابن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد
که مردم را محشور کند و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس
وجن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر
آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر آورد که در برابر
آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گردانند بر مردم
پس ابری بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند یا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا
بسلطان یعنی ای گروه جن وانس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید
از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت
خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید در ین وقت رسول خدا صلعم
و امیرالمؤمنین ع و شیعیان او در کجایند فرمود ایشان بر روی تلی
چند اند از مشک خوشبو بر منبرها از نور مردم محزون می باشند و ایشان
محزون نیستند مردم می ترسند و ایشان نمی ترسند پس آیه خواند که
مضمونش اینست هرکه بیاورد حسنه پس از برای او است بهتر از آن وایشان

ازفزع

از فزع آنروز ایمن اند پس فرمود که تفسیر حسنه در این آیه
ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و علی ابن ابراهیم از آنحضرت روایت
کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را در یک
بقعه زمین و وحی می نماید باسمان اول که فرود بیاید با هرکه در او است
پس فرود می آید آسمان اول با دو برابر هرکه در زمین است و آسمان دویم
فرود می آید با دو برابر هم چنین می آیند با دو برابر سابق پس جن وانس
و هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان ندا میکند با آن آید
که گذاشت پس نظر میکنند که هفت طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده است
و از هیچ طرف بدر نتوانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است
وحق تعالی فرموده است واذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند
و فرموده است وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم
امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست
هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند
مگر امتی چند اند امثال شما و را آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ میکند
و روزی میدهد و تقصیر نکردیم و ترک ننمودیم در قرآن مجید یا در لوح
محفوظ هیچ چیز را ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند
در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور

بیان علما متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند قتاده
از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشود حتی مگس تا آنکه قصاص
و تدارک مظالم ازیشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند
جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی که بایشان رسیده است
در دنیا بردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان
رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میگرداند
چنانکه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست
اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را
از برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید
بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر این آیه اولی گفته است
که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند
ایشان او را از عوضها بر المها که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام
بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق
بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند
که ایشان منعم خواهند بود و همیشه و آنها که عوض منقطع است بعضی
میگویند که خدا عوض را میدارد و از برای ایشان تفضلا و عامه روایت
کرده اند از ابو هریره که رسول خدا صلعم فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را

درقیامت

درقیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا
بمرتبه میرسد در آنروز که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرد پس میگوید خاک
شوید همه خاک میشوند و ازین جهت است که کافر میگوید یالیتنی کنت
ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه
روایت کرده است که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بودم دو بز بر یکدیگر شاخ میزدند حضرت فرمود که میدانید که بچه سبب
اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند
و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در
محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه فرمود
که ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی
که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش از برای صاحبش داریم
و بر آن می ترسیم اول گناه بنده است که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه
عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریمتر است که بنده خود را
دو بار عقاب کند دویم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی
متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم
که از من نمیگذرد ستم ستم کننده کان اگرچه دستی بر دستی برنند یا مسح بکفی بکنند
و اگرچه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخ را باشد پس قصاص

میکنند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه
نماند پس ایشان را می برد بسوی حساب پس گناهیست که خدا آنرا بپوشاند
باشد بر بنده خود در دنیا او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریان است
برای گناه خود و امیدوار است برحمت خدای خود پس ما نیز برای
او خواهیم که او را از برای خود امید داده‌ایم از برای او و رحمت را می رسانیم
بر او عقاب را **مؤلف** گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است
زیرا که کفار را در دنیا و آخرت هر دو عقاب می نمایند و خوف سیم برای
باعتبار و احتمال و اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه
واجب است بسبب وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق
عامه و خاصه منقولست از رسول خدا صلعم منقولست که فرمود در قیامت چهار کس
سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند
و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی ابن ابی طالب بر ناقه از ناقه‌های
بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا
بر ناقه عضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة
انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشور گرداند که هر صاحب
نیشی بنیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن
بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم ناقه را دید

که بارشی را

که بارشی را بسته بودند و بار بر پشت آنست حضرت فرمود کجاست صاحب
این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با و خصومت
خواهد کرد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر شتری که بر آن
سه حج یا بروایت دیگر هفت حج بر آن بکنند آنرا از چهارپایان بهشت
میگردانند و از حضرت رسول صلعم منقولست که نیکو گردانید قربانیهای
خود را که مرکب شما خواهد بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان
غازیان در دنیا اسبان ایشانند در بهشت و از حضرت صادق ع
منقولست که از بهایم در بهشت نمی باشند مگر حمار بلعم بن باعور
و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب
اخبار بسیار هست پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود
که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمهای که بر ایشان واقع شده میکنند
و بعضی از حیوانات دیگران از برای بعضی از مصابیح زنده میشوند
و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند آنها
بثواب مشقات بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها
که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود و لهذا اکثر متکلمین شیعه
مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر مکلفین از ملائکه
و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت

میشوند وشیاطین داخل جهنم میشوند مگر تا وری از ایشان که ایمان آورده باشند
چنانچه از بعضی از روایات ظاهر میشود وعاصیان جن داخل جهنم میشوند
ومومنان ایشان شاید با ایمان واعمال صالحه اما خلافست که داخل بهشت
میشوند یا در اعراف می باشند اکثری را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند
ودرجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم وبعضی گفته اند ثواب ایشان
در اعراف خواهد بود وعلی بن ابراهیم گفته است که از سید عالم ص پرسیدند
از مومنان جن که آیا داخل بهشت میشود فرمود نه ولیکن خطیره هاست
در میان بهشت وجهنم که مومنان جن وفاسقان شیعه در آنجا خواهند بود
وبمحض این روایات این مدعا ثابت نمیشود وبجملا باید دانست که حق تعالی
بمحلها بمقتضای وعده حق وثواب عاملانرا البته عطامی فرماید
وظاهر آیات اینست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات
سوره رحمن که امتنان بنعم بهشت بر انس وجن هر دو کرده است واین
روایات دلالت برخلاف آن میکند وبعضی از مفسران گفته اند
در تفسیر قول حق لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی جماع
نکرده است حوریان ایشانرا پیش از ایشان ونه انسی ونه جنّی
که دلالت میکند بر آنکه ایشانرا ثوابی هست وزنان از حوریان دارند
وبعضی گفته اند معنی آیه اینست که حوریانی که خدا بانسی داده

انسی باو مقاربت نکرده است وآنچه بجنی داده جنی باو مقاربت نکرده است
واین استدلال ضعیف است وتوقف درین باب اولاست

فصل نهم

در بیان اطفال ومجانین واشباه ایشانست مؤلف گوید خلاف نیست
میان اصحاب ما در آنکه اطفال مومنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه
حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ
أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی
که ایمان آوردند واز پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان
ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشانرا وکم نکردیم از ثواب
واعمال پدران باین سبب چیزیرا واحادیث بسیار وارد شده است
که ایشانرا با پدران به بهشت می برند وبعضی گفته اند که مراد بالغانند
که عمل ایشان قاصر است از آنکه بمرتبه پدران برسند حق تعالی ایشانرا
بمرتبه پدران ملحق میکند بسبب ایمان ایشان واین را از ابن عباس
روایت کرده اند وبعضی گفته اند هر دو داخل بوده آیه واول اظهر
واشهر است وعامه وخاصه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین ع
که رسول خدا صلعم فرمود که مومنان واولاد ایشان در بهشتند پس این
آیه را خواند وعلی ابن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است
که اطفال شیعیان را حضرت فاطمه علیها السلام تربیت میکنند وبعد

فصل
مؤلف

میدهند به پدران ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق ع
روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند
پسران ایشان را به پدران تا دیده های ایشان روشن شود و در نوادر راوندی
از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که تزویج مکنید زن خوشرو را
که فرزند نیاورد بدرستی که من مباهات میکنم ببسیاری شما با امتها در
روز قیامت مگر نمیدانید که فرزندان در زیر عرش رحمن می باشند
و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکنند ایشان را
ابراهیم و تربیت میکنند ایشان را در کوهی از مشک و عنبر و زعفران
و ابن بابویه در فقیه و رضا بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت
کرده که چون اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا کند در ملکوت سموات
که فلان بن فلان پسران فلان مرده است و اگر یکی از [illegible]
یا مادر یا اقوام ایشان مرده است آن طفل را باو میدهند که غذا بدهد
تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرند پس حضرت فاطمه بایشان
میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال
مؤمنان بحضرت ابراهیم و ساره میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی
در بهشت که پستانها دارد مانند پستان گاو در قصری از مروارید
و چون روز قیامت شود ایشان را با جامهای خوب بپوشانند و خوشبو

کنند

کنند و بهدیه به پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران
خود در بهشت و اینست معنی قول خدا پس آن آیه را خواند که گذشت
و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر ع روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلعم در شب معراج باسمان هفتم رسید و بعضی از
در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال
شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر
درختی که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال از آن پستانها
میمکند و چون پستان از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم برمیخیزد
و پستان را بدهان او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت صلعم و از احوال حضرت
علی ابن ابی طالب سوال کرد گفت او را در میان امت گذاشتم گفت نیکو
خلیفه گذاشتی حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها
اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن بسپارد که تربیت
ایشان بکنم و هر چه هر غنه که یکی از ایشان [illegible] میمکند طعم جمیع میوه ها
و شربتهای بهشت در آنجا می یابند مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را
بحضرت فاطمه دهند و بعضی را با ابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه
دهند [illegible] و آنحضرت بایشان بدهد و در اطفال کفار خلافست
بعضی گفته اند تابع پدرانند و در کفر بایشان و بجهنم بروند و بعضی گفته اند

که ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته‌اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان
عمل میکند اگر رسیده‌اند که ایشان اگر می‌ماندند از اهل سعادت بودند ایشان
به بهشت می‌برد و اگر رسیده‌اند که از اهل شقاوت شدند ایشان را بجهنم می‌برد
و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند
بود و بعضی مطلق گفته‌اند و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه
ایشان داخل جهنم نمیشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی
مطلق گفته‌اند و اکثر گفته‌اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن
بابویه رحمة الله علیه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد اینست که حق تعالی در قیامت
ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را ثواب
و عقاب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که درین باب وارد
شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت
کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود
حجت تمام میکند بر چهار کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد
یعنی از بعثت پیغمبران سابق که مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت
غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد
مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد
معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت بر او

قایم نشده باشد

باشند
قایم نشده باشد و ابلهانی که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد که مستضعف
و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کور و گنگ مادرزاد پس هر یک
ازیشان را [illegible] تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکند و آتشی
از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که خدا فرموده است
که داخل این آتش شوید هر که داخل شود بر او سرد و سالم خواهد بود
و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد بود و ایضا در کافی و معانی الاخبار
بسند معتبر صحیح دیگر از زراره منقولست روایت کرده است که چون روز
قیامت شود اطفال را و مرد پیری و خرفی که سن او را دریافته باشد
و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر بوده باشد و دیوانه
و ابلهی که تمیز نداشته باشد میان حق و باطل ایشان بر خدا حجت میگیرند
که بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی با ایشان حجت را تمام میکند بانکه
ملکی را بسوی ایشان می فرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت
و کلینی بسند کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق ع
سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که ببلوغ نرسیده باشد
و دیوانه حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی
می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل میشود بر او سرد
و سالم خواهد بود و هر که داخل نشود می فرماید که من شما را

کرده است

تکلیف کردم و شما نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل او وارد است
در باب گنگ و کور و کر و طفل و کسی که در فطرت بمیرد و ایضا بسند
دیگر روایت کرده است که در روز قیامت خدا آتشی را حاضر میکند و آتشی
می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در میان آتش بیندازید پس هر کرا
خدا داند که او از اهل سعادت است خود را در ان آتش می اندازد
و بر او سرد و سالم میگردد و هر کرا که خدا میداند که او شقی و بد عاقبت است
امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را با آتش
برند ایشان گویند پروردگارا ما را امر میکنی که بر آتش برند و هنوز
قلم تکلیف بر ما جاری نشده است خداوند جبار گوید که من مشافهة شما را
امر کردم و طاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه
پیغمبری بسوی شما می فرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه
در توحید روایت کرده است از طرق عام و خاصه از عبدالله بن سلام
که گفت سوال کردم از رسول خدا صلعم که آیا عذاب میکند خدا خلقی را
با حجت حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین
در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز
قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که او را فلق می نامند و بدترین
آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه

و تاریک

و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا امر می فرماید که بدمد
بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن آن آسمانها پاره پاره
می شوند و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن
در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند بر اطفال مشرکین که خود را
در ان آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است
خود را در ان آتش می اندازد و بر او سرد و سالم میشود چنانکه ابراهیم ع
در آتش رفت و آتش بر او سرد و سالم شد و هر که در علم الهی گذشته است
که او شقی خواهد بود ابا میکنند و خود را در آتش نمی افکنند پس حق تعالی
امر میکند که آتش را که ایشان را بردارد و احادیث دیگر درین باب
بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی
انکار کلام اصحاب کرده اند و میگویند که در دار دنیا جز تکلیف
نمی باشد و جواب گفته است که در جزای مؤمنان بهشت است
و در جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است
و این تکلیف در غیر جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که در قیامت
از برای بعضی در جزا باشد و از برای بعضی در تکلیف و جزا هر دو باشد
و شیخ طوسی رحمة الله در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره
که حضرت صادق ع گفت که لازم است بر خدا که بعضی از کرامات اهل

مؤلف

خلاق را داخل بهشت کنند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه
میشود فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد ازان از روی تقیه
حرام است و بظاهر دعوی امامت نمیکند پس هر که درین زمان بمیرد
داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات باهره از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه روایت کرده است در تاویل قول خدای تعالی در
وصف اهل بهشت يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ یعنی
می گردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه ساده
و مقبول حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشته
باشند که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشته اند که ایشان را
عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود که خدمتکاران
اهل بهشت گردانند و از حضرت رسول صلعم پرسیدند از اطفال مشرکین
فرمود که بر صورت پسران آفریده است از برای اهل بهشت
و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است
و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که زراره گفت از حضرت
صادق عم سوال کردم که چه می فرمایید در اطفال که پیش از بلوغ
فرمود که سوال کردند از احوال ایشان از رسول صلعم فرمود خدا داناتر است

بانچه

بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید
و در باب ایشان سخن مگویید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید
در اصل این باب اینست که مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه
وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم
نمیکند در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند که حجت
بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان
حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود
عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگری ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب
ایشان بران مرتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است
و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی نیز از صوفیه اهل
سنت است باین قایل شده است چنانکه بخاطرم می آید که در کتاب
فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهند یا به بهشت می برند
و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت
خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس
چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا
باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت حق تعالی
باشد با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند بدان

اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند
بنحوی نخواهند بود که دشوار باشد برایشان بلکه متلذذ خواهند بود
از ان چنانکه ملائکه لذت می یابند از خدمت مرجوعه با ایشان

تمت فی تاریخ سلخ شهر محرم الحرام
من شهور سنه ۱۰۰۱ وکاتبه المذنب
قنبرعلی ابن خواجه حسینی جابرنه
اللهم اغفر لی و لوالدی
ولمعلمی ولجمیع المؤمنین
والمؤمنات امین
رب العالمین
تم تم تم

یا محمد یا علی یا فاطمه
یا صاحب الزمان ادرکنی
ولا تهلکنی

عن ابی عبدالله علیه السلام
قال رسول الله صلی الله علیه واله قال من یذکرکم الله
قالت الحواریون لعیسی من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته
قالت الحواریون ... منطقه ویرغبکم فی الاخرة عمله
بموعظته ویزید فی علمکم منطقه ...
قال النبی صلی الله علیه واله من تعلم بابا من العلم ... لا یعذبه ...
قال النبی ص یعذب الله اللسان بعذاب لا یعذب به شیئا من الجوارح
لم تعذبه شیئا فیقال له خرجت منک کلمة فبلغت مشارق الارض ومغاربها فسفک بها الدم الحرام
الحرام ... یا هشام ...
من اظلم نور فکره بطول امله ومحا طرائف حکمته بفضول کلامه
هدم عقله من اظلم نور فکره ... فکانما اعان هواه علی هدم عقله
عن جعفر بن محمد عن ابائه فی وصیة النبی ص لعلی ع
قال یا علی ثلث من حقائق الایمان الانفاق من الاقتار وانصافک الناس من نفسک

از رفعت امير المؤمنين [illegible]

[illegible]

[illegible] كنا كنا يكفات الكاف [illegible]

وقال امير المؤمنين عم معاشر الناس لا تطيعوا النساء على حال ولا
تأمنوهن على مال ولا تذروهن يدبرن امر العيال
فانهن ان تركن وما اردن اوردن المهالك وعدون
امر المالك فانا وجدناهن لا ورع لهن عند حاجتهن
ولا صبر لهن عند شهوتهن التبرج لهن لازم وان
كبرن والعجب لهن لاحق وان عجزن لا يشكرن
[الكثير] اذا منعن القليل ينسين الخير ويحفظن
والشر